تعارض در انقلاب مشروطه

روح الله صالحی

بسم الله الرحمن الرحيم

تعارض در انقلاب مشروطه

مؤلف: روح‌الله صالحی

صالحی، روح‌الله، ۱۳۴۱ -
تعارض در انقلاب مشروطه / مؤلف روح‌الله صالحی. - تهران: نشر گزینش، ۱۳۷۸.
پ، ۱۸۱ ص. ۷۰۰۰ ریال شابک :6 - 00 - 7075 - 964 ISBN
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا. کتابنامه : ص. ۱۷۷ - ۱۸۱.
۱. ایران - - تاریخ - - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. ۲. ایران - - تاریخ - - قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. الف. عنوان.
۷ت ۲ص / ۱۴۰۷ DSR ۹۵۵۵ / ۰۷۵
کتابخانه ملی ایران ۲۰۰۲۳ - ۷۸ م

شناسنامه کتاب

نام کتاب: تعارض در انقلاب مشروطه
مؤلف: روح‌الله صالحی
ناشر: مؤسسهٔ نشر گزینش
تیراژ: ۵۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸
حروفچینی و صفحه‌آرائی: مؤسسهٔ نشر علوم نوین (خانم اسماعیلی)
چاپ: حدیث
صحافی: آزاده

شابک: ۶ - ۰۰ - ۷۰۷۵ - ۹۶۴

قیمت : ۸۰۰ تومان

مراحل فنی و چاپ و نشر کتاب تعارض در انقلاب مشروطه توسط مؤسسه نشر علوم نوین انجام گرفت. آدرس : تهران - تلفن : ۶۴۹۹۳۳۰ - ۶۴۹۹۳۲۹

یادداشت مؤلف

مباحثه مطروحه در این مجموعه شامل انقلاب مشروطه ایران می‌باشد. با توجه به اهمیت موضوع، عناوین آن عبارتند از: زمینه‌های پیدایش انقلاب مشروطه، آراء نو در گفتمان سیاسی ایرانیان، ظهور و بروز اختلافات و تشدید آن در میان رهبران، چگونگی اختیار تحصن و تقابل بین دو جریان مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب و علل شکست مشروطه، کـه آگاهی از آنها می‌تواند موانع احتمالی را در مسیر توسعه و پیشرفت کاهـش دهد. در اینجا بر خود فرض می‌دانم که از زحـمات آقـای علی میرزایی ساروکلایی مدیریت محترم مؤسسه نشر علوم نوین به خاطر همکاری صمیمانه و از خانم اسماعیلی به خاطر حروفچینی و صفحه‌آرایی کتاب تقدیر و تشکر نمایم.

روح‌الله صالحی پاییز ۱۳۷۸

تقدیم‌نامه

تقدیم به پدر و مادر بزرگوارم: به ازخودگذشتگانی که گریان شدند تا من بخندم و بیمار شدند تا مرا شاداب دریابند از پا ننشستند تا من به پا خیزم. توان‌شان رفت تا من به توانایی رسم. شکست رخسار و پیر شدند تا من جوان بمانم و مویشان سپیدی گرفت تا من روسپید بمانم با مشکلات درافتادند تا من با چراغ علم و آگاهی آشنا و همنشین گردم و آن را فرا راه خویش قرار دهم. و تقدیم به همسر فداکارم که بدون محبت و یاری او پیمودن راه دشوار کسب علم و تحقیق میسر نبود و فرزندانم (رضا و مرتضی) تا آینده‌ای درخشان داشته باشند و علم و تحقیق را همراه با ایمان و دینداری فرا راه خویش قرار دهند. و هرگز تسلیم استبداد نشوند و برای آزادی خود و جامعهٔ بشریت مبارزه نمایند. تقدیم به شهدای راه حق و فضیلت و شهدای انقلاب اسلامی و خصوصاً شهدای روستای پهناب که با خون خویش وضو ساختند و نماز عشق به پا داشتند و از زندان دنیا رستند تا ایمان و آزادی و انسانیت را از چنگ زر و زور و تزویر برهانند.

صالحی

فهرست مطالب

فصل دوم: زمینه‌های پیدایش افکار و آراء نو در گفتمان سیاسی ایرانیان در جریان نهضت مشروطه

فصل سوم: علل مخالفت‌شیخ فضل‌الله با مشروطه

فصل چهارم: تحصّن و تقابل

فصل پنجم: علل شکست انقلاب مشروطه

مقدمه

تاریخ معاصر ایران مملو از حوادث و وقایعی است میان استبداد و آزادی. یکی از این حوادث بزرگ انقلاب مشروطه است که پس از مرحله نفی، در مرحلهٔ اثباتی منجر به شقاق میان دو گروه تحت عنوان مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب گشته است. صف‌آرایی و تقابل آنها بسیاری از پژوهشگران و محققین را به خود مشغول ساخته؛ خصوصاً شقاق و شکاف میان روحانیون از مباحث ابهام‌انگیز آن می‌باشد. در حالی که‌شیخ فضل‌الله آشکارا به مخالفت با مشروطه برخاست و آنرا در تعارض و تباین با شریعت می‌پنداشت. افرادی چون آیت‌الله نائینی و آخوند خراسانی آنرا معارض با شریعت نمی‌دانستند و با تأویل و تفسیر شرعی به دفاع از آن برخاستند.

تعارض و تقابل میان دو گروه مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب این سوال را در ذهن ایجاد می‌کند که علت این تعارض و اختلاف چیست؟ این که چرا در مرحلهٔ نفی انقلاب این گروهها و افراد با هم بودند ولی در مرحلهٔ ایجاب در مقابل هم جبهه‌گیری نمودند؟ اینکه این واگرایی چرا از طریق مذاکره و مصالحه به همگرایی بدل نشد؟ چگونه می‌توان از حوادث این چنینی در حال و آینده این کشور و انقلاب اسلامی ممانعت به عمل آورد؟ با مطالعه تاریخ گذشته، خصوصاً صف‌آرایی دو گروه مذکور در انقلاب مشروطیت و چگونگی شکل‌گیری اختلافات و تعارضات در آن، می‌تواند برای ما از این جهت اهمیت داشته باشد که از تاریخ گذشته عبرت بگیریم خصوصاً نخبگان و رهبران جامعهٔ ما، تا گرفتار چنین چالش مهلکی نشوند.

اینکه شیخ فضل‌الله با انقلاب مشروطه مخالف بوده است امری است غیرقابل انکار، اما از چه زمانی و تحت چه شرایطی و چرا مخالفتش را آغاز نموده و به تقابل با آن برخاسته است مسئله‌ای است قابل تحقیق و تأمل، بنابراین در مورد علت مخالفت او با انقلاب مشروطه دو نظر وجود دارد: یکی اینکه مخالفت شیخ با انقلاب مشروطه ناشی از طرفداری و حمایت او از حکومت استبدادی بوده و دیگر آنکه مخالفت او در جهت دفاع از شریعت و مبارزه با جریان غرب‌گرایی در ایران بوده است. جهت یافتن پاسخ مناسب باید حوادث و وقایع انقلاب مشروطه را بیان و تحلیل نمود تا واقعیت آشکار شود، اگر چه پاسخ قطعی و یقینی بسیار مشکل خواهد بود. بدین منظور در این کتاب ما مطالب را در پنج فصل ارائه نمودیم.

فصل اول در مورد زمینه‌های پیدایش انقلاب مشروطهٔ ایران است که به اختصار با بیان حوادث و وقایع در جریان انقلاب، آنرا مورد مداقه قرار داده تا معبری برای شکافتن موضوع و یافتن حقیقت باشد.

فصل دوم در مورد چگونگی پیدایش اندیشه و آراء سیاسی جدید در ایران پرداختیم و به این نکته اشاره کردیم که مشروطه‌خواهی یا به بیان دیگر قانون‌خواهی و تهدید قدرت سلطنت توسط چه کسانی ترویج و تبلیغ می‌شد و چگونه وارد ایران شد؟

فصل سوم با بیان موارد اختلاف‌شیخ فضل‌الله با جریان مشروطه‌خواهی و تشریح آن به موضوع اصلی پرداختیم همانطوری که خواهیم دیدشیخ فضل‌الله هر چه که زمان میگذشت و شرایط نیز تغییر می‌کرد بر مخالفت خود نه تنها اصرار می‌ورزید بلکه آنرا تشدید می‌نمود تا جایی که مشروطه را تحریم کرده و مشروطه‌خواهی را همزاد با کفر و ارتداد دانست.

فصل چهارم نیز در مورد اختیار تحصّن جهت تقابل با مشروطه‌خواهان و مجلس پرداختیم که در نهایت مجلس به فرمان محمدعلی شاه به توپ بسته می‌شود و قیام مردم شهرهای تبریز و گیلان و اصفهان برای فتح تهران آغاز گشته که در نهایت منجر به دستگیری و اعدام شیخ می‌انجامد.

در فصل پنجم نیز به علل شکست انقلاب مشروطه که اولین تجربه آزادیخواهی بود که می‌توانست استبداد حاکم را به زانو درآورده و ملک و ملّت را از تسلط قدرت استبدادی رهانیده و مسیر حکومت مردم را در فرهنگ‌سازی و تمدن‌آفرینی دگرگون نموده و راه دشوار توسعه را سهل و ممکن نماید، پرداختیم.

فصل اول

زمینه‌های پیدایش انقلاب مشروطه

مفهوم مشروطیت

انقلاب مشروطه ایران بی‌تردید یکی از وقایع و حوادث مهم تاریخ ایران خصوصاً تاریخ معاصر می‌باشد که برای شناخت آن لازم است حوادث ریز و درشت مورد تحقیق و ارزیابی قرار گیرد تا راهی برای آینده باشد در این زمینه لازم است محققین و پژوهشگران بابررسی اسناد و مدارک گویا و معتبر تاریخی به یافتن حقیقت بپردازند اما با توجه به موضوع پژوهش باید اشاره‌ای به زمینه‌های انقلاب مشروطه داشته باشیم تا بر مبنای آن تقابل دو گروه مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب را به بررسی و ارزیابی نشسته و مورد مداقّه قرار دهیم بنابراین نه مدّعی تحقیق را می‌نماییم و نه بضاعت علمی آن را دارا می‌باشیم قصد ما بر آن است که بنا به ضرورت، اشاراتی مختصر داشته باشیم، لازم است ابتدا جهت مدخل، واژه مشروطه را بشناسیم.

لفظ "مشروطه" به عنوان معادلی برای واژه انگلیسی "کنستیتیوشنالیزم"(۱) به معنی حکومتی که بر شالوده قانون اساسی و نظام پارلمانی بنیاد شده باشد به کار برده شده است. در ایران دو واژه "مشروطه و مشروطیت" به آن نظام حکومتی اطلاق می‌گردد که پس از انقلاب "سال ۱۹۰۶ م، ۱۳۲۴ ه‌ق" پدید آمد. در کشورهای عربی واژه "دستور و در هند و پاکستان لغت "آیین" که هر دو فارسی هستند و در ترکیهٔ عثمانی پیش از انقلاب مشروطهٔ ۱۸۷۶ م، ۱۲۹۳ ه‌ق. واژه مشروطه به معنای حکومتی که بر اساس قانون اساسی پایه‌گذاری شود به کار

1- Conestitionalism

برده می‌شد. به نظر می‌رسد اولین کسی که در ایران به فکر مشروطه بود امیرکبیر بود. به قول آدمیّت: "... حتی خیال کنسسطییوسیون (مشروطه) را داشت و منتظر موقع بود ..."[۱] ولی واژهٔ مشروطه برای نخستین بار توسط میرزا حسین‌خان سپهسالار در سال ۱۸۶۸ م، ۱۲۸۵ ه ق. هنگامی که سفیر ایران در دربار عثمانی بود در خلال برخی از گزارش‌های خود به ایرانیان معرفی کرد.

سؤال اساسی این است که چرا مشروطه مطرح شد؟ و چگونه به انقلاب بدل گشت؟[۲] در پاسخ باید گفت: رژیم حاکم بر ایران، سلطنت مطلقه یا استبدادی بوده به گونه‌ای که شاه خود را "ظل الله" نامیده و اطاعت مردم را بر مبنای چنین باوری طلب می‌کرد و مردم ایران قبل از اسلام و بعد از آن عمدتاً چنین نگرشی نسبت به دستگاه سلطنت داشتند. و شاه را نمایندهٔ خدا در روی زمین می‌پنداشتند. اگر این باور خدشه بر نمی‌داشت هیچ نیرویی نمی‌توانست تودهٔ مردم را در مبارزه با دستگاه سلطنت بسیج نماید.

جهت روشن شدن مطلب ضرورت دارد، تعاریفی ار رژیم سلطنتی، سلطنت استبدادی و سلطنت مشروطه ارائه گردد تا مرز آنها مشخص و از یکسان‌نگری ممانعت به عمل آید.

رژیم سلطنتی[۳]: به رژیمی اطلاق می‌شود که در آن یک تن پادشاه یا ملکه، که بر اساس مذهب یا توارث یا انتخابات یا عادت مسلّم کشور به پادشاهی رسیده است حکومت می‌کند. نظریات گوناگونی در مورد حق سلطنت وجود دارد که از جملهٔ آنها نظریهٔ حق الهی و طبیعی از پدران خود به ارث می‌برند و به این نحو پادشاه هیچ مسئولیتی در برابر ملّت ندارد. این نظریه سلطان را عامل اجرای اوامر خداوند می‌دانست و به نام "ظل الله" می‌خواند.

سلطنت استبدادی: سلطنتی است که قدرت‌ها به دست پادشاه باشد و کارمندان دولت به نام او انجام وظیفه کنند و حکومت به موجب قانون معین نباشد و هر نوع که اراده کند، عمل کند. در اصطلاح دیگر آن را سلطنت مطلقه می‌نامند.

سلطنت محدود: نوعی از رژیم سلطنتی است که قدرت‌های دولتی قسمتی در اختیار

۱ـ فریدون، آدمیّت، امیرکبیرو ایران (چاپ ششم، تهران: انتشارات خوارزمی، اسفند ۱۳۶۱) ص ۲۲۳

۲ـ این جنبش ابتدا جنبش عدالت‌خواهی بوده که در مسیر مبارزه به مشروطه جهت تهدید قدرت سلطنت مطلقه تبدیل شده است.

3- Monarcity

پادشاه و قسمتی در اختیار مجمع عمومی ملّت و یا در اختیار طبقات ممتاز، یا در دست مجالس مقننه می‌باشد. در اصطلاح دیگر آن را سلطنت مقیّد و یا سلطنت مشروطه می‌نامند و کلمهٔ شرط در سلطنت مشروطه به معنای قید و حّد است.[۱]

حکومتی که در ایران بر مردم حکم می‌راند از نوع حکومت سلطنتی استبدادی و بر اساس نظریه الهی سلطنت بوده است. بر اساس آن مردم اطاعت از حکومت و سلطان را وظیفهٔ خود می‌دانستند. اما چطور شد و چه تحولی باعث شد که مردم علیه نظام حاکم شورش کرده و خواستار حکومت مشروطه شدند و یا به تعبیر دیگر چگونه جنبش عدالت‌خواهی در ایران پدیدار گشت؟

دیدگاهها و نگرشها

اینکه پیدایی مشروطیت در ایران عصر قاجار به چه علّت حادث شده است دیدگاه‌های مختلفی دربارهٔ آن وجود دارد که عبارتند از:

دیدگاه اوّل: نظریه توطئه است. عدّه‌ای بر این گمان هستند که مشروطیت چیزی جز یک بلوا و آشوب نبوده، بلوایی که از سفارت انگلیس رهبری می‌شد و هیچ هدفی جز تضعیف ایران و از میدان به در کردن رجال کشور نداشت. این گروه با مطالعهٔ حوادث یکصد سالهٔ اخیر ایران کلیهٔ حوادث را به عامل بیرونی به ویژه انگلیس ربط می‌دهند.

دیدگاه دوم: دیدگاه مارکسیست‌ها است که منشاء مشروطیت را تحولات نیروهای مولّد و مناسبات تولیدی ایران در آغاز قرن بیستم میلادی می‌دانند. به عبارت دیگر اینان منشاء مشروطهٔ ایران را صرفاً رشد تجارت و بورژوازی تجاری می‌دانند و بر این باورند: از آنجایی که این نظام اقتصادی نمی‌تواند در نظام سیاسی فئودالی دوام آورد. پس انقلاب بورژوازی مشروطه برای هماهنگ شدن با سیستم بورژوازی تجاری شکل گرفت. این گروه با ابزارهایی که تاریخ اروپا را تحلیل می‌کنند به تحلیل تحولات اجتماعی ایران می‌پردازند. تحقیقات محققین روسی و مارکسیست‌های ایرانی مملوّ از این پندار بافی‌هاست.

دیدگاه سوم: متأثر از جریان سکولاریسم است. این گروه ضمن باور داشتن به فلسفه حقوق طبیعی مدنظر فلاسفه اروپایی بعد از رنسانس و با پذیرش هویت غیردینی نظام‌های سیاسی

۱ـ غلامرضا، علی بابایی. فرهنگ علوم سیاسی، جلد اوّل (تهران: شرکت نشر و پخش و پس، ۱۳۶۹) ص ۳۷۷

اروپا در تلاش‌اند که مشروطیت را همان مسلک و مرامی بخوانند که در غرب بعد از قرن‌ها بحث و مفاوضه و تغییر و تحوّل در کلیه ارکان حیات به وقوع پیوست مرامی که محصول همه‌جانبه در نگرش علمی، دینی، فلسفی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود.

دیدگاه چهارم: دیدگاهی که هدف مشروطیت را بر کندن نظام سلطنت و تأسیس نظام دینی می‌داند. این‌ها اختلافات موجود در جریان نهضت مشروطه‌خواهی را ناشی از وجود دو طرز تفکر می‌دانند تفکری که به دنبال دنیاگرایی و غیرمذهبی کردن جامعه و دولت بود و طرز تفکر دیگری که غایت خود را ایجاد نظامی دینی می‌دانست.

دیدگاه پنجم: این گروه بر این باورند که گویا مشروطه‌طلبان ایران خود نمی‌دانستند مشروطه چیست و یا اینکه آنها در شناخت هویت مشروطه دچار توَهم بودند و ناآگاهانه گام در راهی نهادند که از دایرۀ مآل‌اندیشی بیرون بود و ناخواسته و خام‌اندیشانه آب در آسیاب پیروان جدایی دین از سیاست ریختند.

هر یک از دیدگاه‌های مذکور به تنهایی نمی‌توانند نهضت مشروطیت ایران را به خوبی تبیین کند چرا که هر کدام بر اساس انگیزه‌ها و بینش‌های سیاسی و اجتماعی خاص خودشان، آنرا تشریح و تحلیل می‌کنند. برای روشن شدن آن برخی از این دیدگاه‌ها را به صورت نمونه می‌آوریم.

آقای فشاهی با دید و نگرش مارکسیستی و با تکیه به فرمول‌های ماتریالیسم تاریخی درباره علت پیدایش مشروطه در ایران می‌نویسد:

"نفوذ بورژوازی اروپایی نظیر فرانسه و انگلیس و نیز روسیه" فئودال ـ بورژوا" در ایران و توسعه بازرگانی در شهرها و تجارت با کشورهای اروپایی، رفته رفته، اقتصاد روستایی بدوی و مناسبات فئودالی و پدرشاهی قبیله‌ای را به انحطاط کشاند و با پیدایش راه‌های نوین اقتصادی، ترقّی اقتصاد شهرها را باعث شد و طبقه جدید و پر قدرتی به نام بورژوا متولد گردید. بنابراین بورژوازی مجبور بود علیه هر دو جبهه "سرمایه‌داری خارجی و حکومت فئودال محلی" بجنگد و با آنان پنجه درافکند. سقوط حکومت فئودال و اخراج استعمارگران بیگانه (روس و انگلیس) اولین کار بزرگ بورژوازی بود آنان باید وارد گود می‌شدند و شدند و در این راه از یاری روحانیون و ایلات و پیشه‌وران شهری، (توده‌های متوسط شهری که از هر گونه حقوق اجتماعی محروم بودند) بهرۀ فراوان گرفتند. روحانیون از این نظر در این جنبش شرکت نمودند که منافع

خود را در خطر می‌دیدند...."(۱)

آقای فشاهی به نیروی بورژواز تاکید میکند در حالی که در ایران، طبقه بورژوا شکل نگرفته بود و از طرفی روحانیون را همچون توده‌های مردم پیرو و منفعل در انقلاب می‌داند نه نیروی فعالی که رهبری جنبش را به عهده داشتند در حالی که اکثر تاریخ‌نویسان، حتی کسروی و ناظم‌الاسلام کرمانی نیز رهبری روحانیون را در انقلاب مشروطه پذیرفتند و به آن اذعان نمودند.

آقای ریچارد کدی، مؤلف کتاب تحریم تنباکو، علت پیدایش انقلاب مشروطه را از جهت تاریخی از زمان جنبش تحریم تنباکو، اتحادی که میان علماء و اصلاح‌طلبان متجدد و تجار بسته شد می‌داند و می‌نویسد:

"... اعتراض به امتیاز تنباکو نخستین جنبش موفقیت‌آمیز مردم در تاریخ جدید ایران بود که به شکست دولت و پیروزی اعتراض کنندگان در مورد تقاضایشان برای الغای همه‌جانبه منجر شد و این موفقیت بی‌تردید به مخالفان هوشیار دولت و خارجی جسارت بخشید تا آنجا که برای نخستین بار دریافتند که می‌توان در مقابل دولت نیز ایستاد. حتی در موضوعی که پای منافع قدرت‌های اروپایی در میان باشد این جنبش متضمن نخستین اتّحاد موفقیت‌آمیز میان علماء و اصلاح‌طلبان متجدد و جماعت ناراضی ایران به خصوص تجار بود. اتّحادی که می‌بایست مجدداً در اعتراض‌های بعدی ظاهر شود و در انقلاب مشروطه به ثمر رسد."(۲)

کسروی نیز آغاز بیداری ایرانیان، در جهت مبارزه با استبداد و استعمار و برپایی انقلاب مشروطه را از زمان جنبش تحریم تنباکو میداند و می‌نویسد:

در سال ۱۲۶۸ هـ ناصرالدین شاه امتیاز توتون و تنباکو را به انگلیسی‌ها داد. مردم زیان این‌ها را نمی‌دانستند و تا آن زمان توده را پروای سود و زیان کشور کردن و در کارهای دولتی به چون و چرا برخاستن در میان نبوده ولی چون این‌ها پای بیگانگان را به کشور باز کرد و اروپاییان در ایران فراوان شدند. مردم به ویژه ملایان دیدن آنان نتوانستند و به رنجش و گله پرداختند و همین دیده آنان را باز کرد و در سایهٔ جنبش و ایستادگی امتیاز توتون و تنباکو از

۱ـ محمدرضا، فشاهی. ازگاتها تا مشروطیّت (تهران: انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۴) صص ۵۰۹ ـ ۵۰۷

۲ـ مهدی، انصاری.شیخ فضل‌الله نوری و انقلاب مشروطیت (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹) ص ۷۸

میان رفت."[۱] در واقع وی مهمترین مسئله را حضور بیگانگان و استعمارگران اروپایی و تنفر روحانیون از آنها می‌داند. البته حوادثی که زمینه‌ساز انقلاب مشروطیت شد را پذیرفته و به شرح آن می‌پردازد.

دکتر ولایتی نیز آغاز نهضت مشروطیت را از زمان امتیاز توتون و تنباکو می‌داند و می‌نویسد:

یکی از تنگناهای حکومت قاجار انعقاد قرارداد واگذاری "انحصار تنباکو" به انگلیسی‌ها و در عین حال یکی از افتخارات مردم مسلمان این سرزمین قیام علیه این ننگین‌نامه بود و خود این قیام زمینه‌ساز عمده‌ای برای نهضت مشروطه‌خواهان متشرعه بوده است."[۲] بنابراین او جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه را در راستای برپایی حاکمیّت شریعت می‌داند اگر چه از تاثیر روشنفکران غرب‌زده غفلت نکرده است.

زمینه‌های انقلاب مشروطه در بستر تاریخی خصوصاً از زمان حکومت ناصرالدین شاه آماده شده بود. از جمله در مسایل داخلی حکومت برای کسب درآمد بیشتر. به فروش حکومت ایالات در میان شاهزادگان و درباریان به صورت مزایده و هر ساله، و دریافت مالیات که سال به سال افزایش می‌یافت و آن هم طبقات پایین جامعه بیشترین مالیات را می‌پرداختند و **اعطای امتیازات به دول بیگانه همچون:**

۱ ـ **امتیاز رویتر** در زمان ناصرالدین شاه و با وساطت میرزا حسین‌خان سپهسالار به "بارون جولیوس دورویتر" انگلیسی، که با اعتراض و مبارزهٔ مردم به رهبری مجتهد آگاه و فهیم، مرحوم حاج ملّا علی کنی ملغی شده بود.

۲ ـ **قرارداد تالبوت** یا امتیاز انحصاری توتون و تنباکو در زمان ناصرالدین شاه و صدارت امین‌السلطان به "جرالد. ف. تالبوت" واگذار شد که مبارزات تودهٔ مردم و بازرگانان به رهبری روحانیت و با حکم تحریم میرزای شیرازی ملغی گردید.

۳ ـ **امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی** به مدت ۶۰ سال در زمان ناصرالدین شاه به رویتر انگلیسی واگذار شد.

۱ـ احمد کسروی. تاریخ مشروطهٔ ایران. جلد اول (چاپ نهم، تهران: انتشارات امیرکبیر. آذر ۱۳۵۱) ص ۱۵۰

۲ـ علی‌اکبر، ولایتی. مقدمهٔ فکری نهضت مشروطیّت. دفتر پنجم (چاپ سوم، تهران: حزب جمهوری اسلامی، تابستان ۱۳۶۵) ص ۱۰۴

۴ ـ **امتیاز شیلات شمال** که از جانب میرزا حسین‌خان سپهسالار در زمان ناصرالدین شاه به "استپان لیانازف" روسی واگذار شده بود.

۵ ـ **تشکیل نیروی قزاق** در زمان ناصرالدین شاه و با همکاری میرزا حسین‌خان سپهسالار به روس‌ها واگذار گردید.

۶ ـ **امتیاز تاسیس بانک استقراضی روس** که شعبه‌ای از وزارت دارایی روسیه بود.

۷ ـ **قرارداد گمرکی ایران و روسیه** در زمان مظفرالدین شاه که گمرکات ایران بر اساس آن به روس‌ها واگذار شده بود که به موجب آن ایران حق نداشت تعرفهٔ گمرکی خود را تغییر و یا تدوین نماید و در تدوین نظام‌نامهٔ گمرکی می‌بایست رضایت روسیه را جلب نماید و به دنبال همین قرارداد بود که مسیونوز بلژیکی از عاملان و سرسپردگان روسیه، رییس گمرکات ایران می‌شود.

موارد مذکور شاید از ناتوانی نظام سیاسی قاجاریه در حلّ مشکلات اجتماعی و اقتصادی بوده و ناچاراً به سوی اعطای امتیازات به بیگانگان و به دنبال آن استقراض خارجی جهت برطرف کردن نیازهای مالی برای سفرهای پرهزینه به اروپا کشانده شده است. بر اساس چنین دیدگاهی آقای انصاری، دو عامل اساسی را در شکل‌گیری نهضت مشروطیت، اساسی و بنیادی می‌داند و در این مورد می‌نویسد:

"در تشکل این نهضت (مشروطیت) دو عامل اساسی دخیل بوده است:

عامل اول: ورشکستگی و ناتوانی سیاسی: نارسایی اصول حکمرانی و ناتوانی نظام سیاسی را مهم‌ترین عامل برپایی نهضت مشروطه‌خواهی دانسته‌اند بر اثر این عامل حکومت نتوانسته ناهماهنگی‌ها و بحران‌های اجتماعی و هشیاری تازه و خواسته‌های ناشی از هشیاری را کنترل کند. البته این درهم ریختگی و ناهماهنگی، تازه نبود و مدتی دیر، بر صحنهٔ اجتماعی ایران حکومت داشت اما هشیاری سیاسی پدیده‌ای تازه و نو زاییدهٔ تحولات اجتماعی و فکری در جهان به ویژه کشور عثمانی در همسایگی ایران بود.

زمینه اعتراض عام، در دههٔ ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۳ هـ بود، اعتراض به حکومت به طور پراکنده، اما قابل اعتنا قبل از واقعهٔ تنباکو چندین نمونه داشت، در واقعهٔ تنباکو، اعتراض هم قدرت بیشتری یافت و هم انتظام و تشکّل قویتر بود که در مرحلهٔ بعد حتی فکر انقلابی شناخته شده بود. و فرض برخاستن شورش بکلی طرد نگردیده بود. در دههٔ بعد (۱۳۲۴ ـ ۱۳۱۴) عوامل

تازه‌ای امکان حرکت را فراهم آوردند. روح این دوره را طغیان تشکیل می‌داد و به گزارش هاردینگ: "به یقیـن سرتاسر مملکت را حالت بی‌قراری و نارضامندی فرا گرفته است."

عامل دوم: بحران مالی و شکست نقشه‌های رفرم و مسئله استقراض خارجی: که این عامل مایه ناتوانی مادی حکومت بود. خالی بودن خزانه مهم‌ترین عامل می‌باشد و استقراض خارجی خود دو تاثیر مختلف داشت: یکی اینکه چون این وام‌ها صرف کار اقتصادی مفیدی نگردید، در حدّت بحران مالی موثر افتاد. دیگر اینکه قرض خارجی به عنوان یکی از مظاهر سیاست استعماری افکار عام را تکان داد. به عقیدهٔ "هاردینگ":

"مخالفت با سیاست وام گرفتن از روس، ریشهٔ حقیقی جنبش مذهبی علیه حکومت فعلی ایران است."(۱)

البته آقای انصاری از عوامل و زمینه‌های دیگر غفلت نکرده و جنبش تنباکو، مبارزات سیدجمال‌الدین اسدآبادی علیه استبداد و استعمار و روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های خارج از کشور همچون، میرزا ملکم‌خان و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و ... و فعالیت گروه‌های و انجمن‌های سیاسی خصوصاً جمعیت فراماسون یا انجمن فراموش‌خانه را نیز از عوامل دیگر پیدایش نهضت مشروطیت می‌داند.(۲)

۱ـ پیشین، انصاری، صص ۳۸ و ۳۷

۲ـ همان، صص ۴۱ و ۴۰ و ۳۹

حوادث انقلاب مشروطه

صرف‌نظر از عواملی که برشمردیم حوادث و اتفاقاتی در آغاز شکل‌گیری نهضت مشروطهٔ ایران به وقوع پیوست که منجر به تسریع بخشیدن اعتراض و حرکت عمومی مردم گردید و این وقایع منجر به مهاجرت صغری و کبری و در نهایت صدور فرمان مشروطیت از جانب مظفرالدین شاه گشت. این حوادث عبارتند از:

۱ ـ نارضایتی بازرگانان و تجار از نوز بلژیکی

به دنبال انعقاد قرارداد ترکمانچای و بستن پیمان گمرکی ایران با روس، مسیونوز بلژیکی که از وابستگان روس بوده، رییس گمرکات ایران می‌شود و پس از مدتی علاوه بر وزارت گمرکات، وزارت پست و تلگراف و ریاست تذکره را عهده‌دار و در "شورای دولتی" نیز عضویت یافت و اقداماتش در زمینه تعرفهٔ گمرکی که به زیان بازرگانان ایرانی بوده، نارضایتی این گروه را در پی داشته و روحانیون چون آیت‌اله بهبهانی و سیدمحمد صادق طباطبایی و بعدهاشیخ فضل‌الله، عزل او و عین‌الدوله را به خاطر استبداد و خودکامگی‌اش خواستار شدند. کسروی در این مورد می‌نویسد:

همزمان با سفر سوم شاه (مظفرالدین) به اروپا، بازرگانان از بدرفتاری کارکنان گمرک به تنگ آمده و تیمچه‌ها و کاروانسراها را بسته و به حضرت عبدالعظیم پناه بردند چرا که نه تنها تعرفه‌ها را بالا برد، بلکه چندین برابر بدهی هر کالایی را میطلبیدند و با زور می‌گرفتند و بازرگانان در این میان نامه‌ای به عین‌الدوله نوشتند ولی او توجهی ننمود و سرانجام با وساطت سعدالدوله (وزیر تجارت) جلسه‌ای در دربار با حضور سران بازرگانان و نوز تشکیل گردید و بازرگانان راجع به بالا بردن تعرفهٔ کالا به صورت چند برابر، آنرا با مدرک اثبات کرده و اعتراض نمودند و نوز نه تنها جواب نداد بلکه شروع به دشنام نمایندگان بازرگانان نمود و این جلسه نتیجه‌ای نداد و در نتیجه بازرگانان و بزّازان و دیگران روز جمعه پنجم اردیبهشت ۱۲۸۴هـ مغازه‌ها را بسته و به حضرت عبدالعظیم پناه بردند. در این هنگام نمایندهٔ حبل‌المتین نزد آنها رفته و خواستشان را پرسید که اینها سه درخواست داشتند:

۱) آنکه از تعرفه گمرکی نوین گله کرده و زیان‌های آن را به کشور و بازرگانی برشمردند.

۲) ازستمگری کارکنان‌گمرک واز پول‌های‌فزونی که از بازرگانان‌ایرانی گرفته‌می‌شد می‌نالیدند.

۳) بدخواهی‌های نوز و دشمنی‌های او را با ایرانیان بازنموده و بر داشتن او را می‌خواستند، می‌گفتند: نوز جهود است و با ایرانیان دشمنی ویژه می‌نماید ... پنج یا شش روز گذشت در این زمان محمدعلی میرزا از تبریز به تهران آمده و در نبودن پدرش "نایب‌السلطنه" بود. او کسانی را نزد بازرگانان فرستاد و دلجویی‌ها نمود و چنین نوید داد که چون شاه به سفر اروپا رود و بازگردد خود او برداشتن نوز و بیرون کردن او را از ایران بخواهد و از آن سوی چون میدانست پشت‌گرمی بازرگانان به بهبهانی است خود به خانهٔ او رفت و از او هم دلجویی نمود بدین‌سان شورش فرو خوابید. اما در سال ۱۲۸۳ یک داستانی در تهران روی داد و آن این که پیکره‌ای از نوز و دیگر بلژیکیان بدست افتاد که زنان و مردان، بزمی (بال) ساخته‌اند و هر یکی از مردان رخت دیگری (از رخت‌های گوناگون ایران) به تن کرده‌اند و خود نوز "عمامه" بسر گزارده و هم چون "ملایان عبا به دوش انداخته ... این پیکره را به دست ملایان در (ماه محرم ۱۲۸۴) دادند. آنان به دستاویز اینکه نوز به اسلام و به علماء توهین کرده. به ناله و نکوهش برخاسته از جمله بهبهانی و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی (پسر میرزای آشتیانی) شیخ محمد رضای قمی و سیداحمد طباطبایی و ... که در بالای منبر بدگویی‌هایی از نوز کردند ..."[۱] و خواستار عزل نوز شدند و در این میان، تودهٔ مردم و خصوصاً تجار و بازرگانان به شدّت با علماء همراهی نمودند.

۲ ـ شورش کرمان و تبعید حاجی میرزا محمدرضا مجتهد به رفسنجان

در کرمان به دلیل ظلم و جور ماموران دولتی به خصوص حاکم آن شهر مردم شورش کردند و ماجرا در تهران منعکس گردید و آیت‌الله بهبهانی و طباطبایی و ... برای مردم روی منابر. آن واقعه را بیان می‌کردند و این خود، مردم را جهت شورش علیه دستگاه حاکمه آماده می‌ساخت. ماجرای شورش کرمان به شرح ذیل می‌باشد:

در کرمان دو گروه زندگی می‌کردند، یکی کریم‌خانیان (شیخیان) و دیگری متشرعان (بالاسریان)، میان این دو گروه کینه و خصومت بود تا اینکه شیخ برینی به کرمان آمد و حامی متشرعان بود و از کریم‌خانیان بر سر منبر بدگویی می‌نمود که سرانجام درگیری میان این دو گروه آغاز شد حکمران که رکن‌الدوله از شاهزادگان قاجار بود شیخ برینی را از شهر بیرون کرد در نتیجه طرفداران او آشوب به راه انداختند و خواستار بازگشت شیخ شدند و حکمران ناچار

۱ـ پیشین، کسروی؛ صص ۵۲ ـ ۵۱

شیخ را برگردانید در این زمان شخصی به نام حاجی میرزا محمدرضا نامی از علماءی کرمان که در نجف درس می‌خواند به کرمان بازگشت و با شیخ برینی همدست و همداستان شد و به دنبال آن متشرعان درصدد تصرف مسجد کریم‌خانیان بر آمدند که هجوم مردم آغاز شد و حکمران چند نفر فراش و تفنگچی به در مسجد گمارد و آنها نیز تیراندازی کرده و چند نفر کشته و زخمی شدند. محمدعلی میرزا (نایب‌السلطنه)، رکن‌الدوله را عزل و ظفرالسلطنه را به جای او فرستاد. همزمان با ورود ظفراسلطنه پیروان آقا محمدرضا مجتهد به خانهٔ جهودان ریخته و خم‌های آنان را شکسته و می‌ها بر زمین ریختند. حکمران جدید برای جلوگیری از شورش کسی را نزد آقا برای گفتگو فرستاد ولی او تصمیم گرفته بود برای زیارت به مشهد برود و فردای آن روز از خانه بیرون آمد که به مشهد برود مردم جلوی او ریخته او را به خانه‌اش برگرداندند و مانعش شدند. حاکم برای پراکندن مردم یک دسته سرباز و تفنگچی بر سر خانهٔ میرزا محمدرضا فرستاد و اینان شلیک کرده و چندنفر را کشتند و میرزا محمدرضا و سه تن از ملایان را به فلک بسته چوب به پاهایشان زدند و سپس آنها را به رفسنجان تبعید کردند و به دنبال آن پیروان و مریدان آقا به خانه‌اش گرد آمده و چندین روز روضه خواندند و گریه کرده و به سر خود می‌زدند و حتی پیش‌نمازان هم از رفتن به مساجد و نماز خواندن خودداری می‌نمودند. به دنبال این ماجرا نزدیکان و هواداران میرزا محمدرضا مجتهد به تهران نامه نوشتند و ماجرا را بیان کردند بنابراین بر دو سیّد (طباطبایی و بهبهانی) گران آمد و چون ایام مبارک ماه رمضان (۱۷ رمضان مصادف با چهارشنبه ۲۴ آبان ۱۲۸۵ بود) در بیشتر منبرهای تهران صحبت از ماجرای کرمان می‌رفت و از عین‌الدوله و حکمرانانی که به شهرها می‌فرستاد بدگویی‌ها میشد. از جمله بهبهانی و طباطبایی و صدرالعلماء خودشان به منبر رفته و ماجرا را بیان می‌کردند. تا اینکه دولت ناگزیر شد ظفراسلطنه را از کرمان فرا بخواند.»[۱]

در واقع او را از حکمرانی عزل بکند در این حادثه دولت در مقابل فشار علماء و تودهٔ مردم عقب‌نشینی نمود.

۳ـ تخریب بانک استقراضی روس

یکی از حوادثی که جنبش مردم را تسریع کرد ماجرای تخریب بانک استقراضی روس بود که در یک گورستان متروکه، در حال احداث بود. ماجرای تخریب بانک را کسروی این گونه

۱ـ پیشین، کسروی، صص ۵۴ ـ ۵۲

شرح می‌دهد:

«روس‌ها به دنبال گرفتن امتیاز تاسیس بانک استقراضی روس، در پی یافتن زمینی برای احداث ساختمان آن بودند که در نزدیکی مسجد خازن‌الملک و "امام‌زاده سید ولی" گورستان متروکه‌ای وجود داشت چرا که دولت از خاک سپردن مردگان جلوگیری می‌نمود و برای همین بیکاره ماند و چون جزء موقوفات بود کسانی از مردم می‌رفتند و کمی از آنها را می‌خریدند و برای خود خانه می‌ساختند چرا که علماء معتقد بودند موقوفات از کار افتاده را می‌توان فروخت و از بهای آن موقوفات دیگری پدید آورد. در این زمان بانک روس متوجه می‌شود و فردی به نام مستشارالتجار را واسطه قرار داده که آن زمین را بخرد این شخص نزد طباطبایی می‌رود تا آنرا بخرد اما طباطبایی پاسخ می‌دهد: اینجا موقوفه است و گورستان مسلمانان است نتوان اینجا را خرید و نتوان مردگان را از زیر خاک بیرون ریخت و به جای آن سرایی ساخت چون از او نومید شدند به نزد حاج‌شیخ فضل‌الله می‌روند و او از فروش خودداری نمی‌کند و مدرسه و گورستان را به بهای هفتصدوپنجاه تومان به مستشارالتجار می‌فروشد و او به بانک وا می‌گزارد. به دنبال آن طباطبایی به رییس بانک پیام فرستاد: "زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن به هیچ قانونی مشروع نیست. نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بناکردن در این مکان تضییع پول خودتان است». سپس طباطبایی به مشیرالدوله وزیر خارجه و مشیرالسلطنه وزیر داخله نامه نوشته و ناخشنودی خود و مردم را از این اقدام بیان نمود، آنگاه هر دو پاسخ دادند: زمینی است که یک بسته بیگانه، با دست یکی از علمای بزرگ خریده و وزارت خارجه هم آن را به راست داشته و دیگر نه دولت و نه دیگری را جای سخنی باز نماند، و رونویس قباله‌ای را که از حاجی‌شیخ فضل‌الله گرفته شده بود نزد طباطبایی فرستادند او پاسخ داد این خرید و فروش "خلاف شرع بود و ما به بانک از پیش آگاهی دادیم." به دنبال آن در همان ایام (شب ۲۵ رمضان) بهبهانی به منزل طباطبایی آمد و با هم گفتگو کردند. در این میان در دهۀ آخر ماه رمضان همان سال متولی امامزاده سید ولی. به خانه طباطبایی آمد آگاهی آورد که امروز که در گورستان، زمین را می‌کندند استخوان‌های زن مرده‌ای بیرون آمد که دانسته شد سال پیش خاکش سپرده شد و کارکنان پروایی ننموده، استخوان‌های او را نیز به چاهی که برای استخوان‌ها کنده‌اند ریختند و به دنبال آن شورش روی داد، بعد در روز سوم آذر (۲۶ رمضان) حاج شیخ مرتضی آشتیانی خود به منبر رفت و باز داستان کاویدن گورستان و ساختن سرای (بانک) را به میان آورد و گله و نالۀ بسیاری کرد که مردم را تکانی سخت داد. بعد روز چهارم

آذر (۲۷ رمضان) حاج شیخ محمد واعظ به منبر رفت و نخست از حرمت ربا و حرمت اعانت به کفر و مانند اینها سخن راند و سپس بر سر کاویدن گورستان و برای ساختن بانک آمده و چنین گفت: آقایان علماء در این باره به دولت گله و آزردگی نمودند و نتیجه‌ای دیده نشد ولی ما امیدواریم یک عریضه، به خود اعلیحضرت مظفرالدین شاه بنویسند که باشد نتیجه بدهد و بعد گفت: "فعلاً" کاری که از ما ساخته است این است که زحمت دو قدم را بر خود گزارده، زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید، بلکه یک وداع آخرین از قبور و استخوان‌های آن بنمایید و فاتحه بر آنها بخوانید و ارواح آنها را شاد کنید... "اینها را گفته و از منبر پایین آمده جلوی آنها راه افتاد و رو به سوی سرای نیمه ساختهٔ بانک نهاد..."[۱] که نتیجه آن تخریب ساختمان نیمه تمام بانک استقراضی روس در ایران بود. در واقع یک فعل عبادی فاتحه خوانی مبدّل به یک رفتار سیاسی اعتراض‌آمیز توام با خشونت گردید که ناشی از نفرت و کینهٔ ایرانی‌ها از روس‌ها بود.

۴ـ به فلک بستن تجار و بازرگانان

به دنبال اعتراض‌های گستردهٔ مردم و بروز حوادثی چون درخواست عزل صدراعظم ومسیونوز، حادثهٔ تخریب بانک استقراضی روس و حادثهٔ کرمان و ... عین‌الدوله، صدراعظم شاه درصدد تنبیه و مجازات مبارزین خصوصاً بازرگانان بود. اما منتظر بهانه، و این بهانه را جنگ روس و ژاپن در ایران ایجاد می‌کند و آن توقف واردات قند از روسیه به دلیل جنگ بوده است که نتیجه آن در ایران افزایش قیمت قند بوده است، علاءالدوله حاکم مستبد تهران بنا به اشارهٔ صدراعظم یکی از بازرگانان را مسئول افزایش قیمت قند شناخت و او را به فلک بسته و چوب زد. اما بازاریان، به عنوان اعتراض مغازه‌ها را بسته و بازار را تعطیل کردند و در مساجد از جمله در مسجد شاه اجتماع کردند و دولت با وساطت امام جمعه موفق شد که مردم را متفرق کند. ولی فردای آن روز مردم مجدداً در مسجد شاه اجتماع کرده و سید جمال‌الدین اصفهانی (واعظ) به منبر رفت و چنین گفت: این آقایان ـ اشاره به علماء ـ پیشوایان دین و جانشین امامانند همگی با هم یکدست شده و می‌خواهند ریشه ستم را براندازند، تودهٔ اسلام و همهٔ علماء با اینانند ... سپس بدرفتاری علاءالدوله حاکم تهران را با بازرگانان یاد کرد و سخن را به اینجا رمانید.

۱ـ پیشین، کسروی، صص ۵۷ ـ ۵۴

"اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علمای اعلام همراهی خواهد نمود و عرایض بی‌غرضانه علماء را خواهد شنید... و الّا اگر... رجال دولت هم راضی به ارتکاب اینگونه اعمال می‌شوند و تاسیس بنیان ظلم می‌نمایند معلوم است که منوط و بسته به رضایت پادشاه اسلام است. چنین پادشاهی به هیچ وجه ضرور و لازم نمی‌باشد."[۱] به دنبال آن با اشارهٔ امام جمعه که از قبل گروهی از چماقداران در بین مردم بودند بر سر مردم ریخته و به زد و خورد می‌پردازند و در نتیجه مردم پراکنده شدند. اما رهبران مردم شب هنگام در منزل آیت‌الله طباطبایی گرد هم می‌آیند و تصمیم می‌گیرند به حضرت عبدالعظیم مهاجرت کنند و فردا همراه با گروهی از روحانیون و طلاب و حدود دوهزار نفر از مردم حرکت کرده به عبدالعظیم می‌روند و در آنجا تحصّن اختیار می‌کنند و درخواست‌های خود را به شاه رساندند که مهم‌ترین آنها عبارت بود از:

۱ ـ تاسیس عدالت‌خانه در همه جای ایران

۲ ـ اجرای قانون اسلام نسبت به همگی مردم کشور

۳ ـ برکناری نوز بلژیکی از سرگمرک و مالیه و عضویت شورای دولتی

٤ ـ عزل علاءالدوله از حکومت تهران

واکنش شاه در مقابل این تقاضا موافقت بوده و عین‌الدوله را موظف به اجرای آن و بازگرداندن علماء نمود و تودهٔ مردم همراه با علماء به تهران بازگشتند ولی عین‌الدوله به خودسری‌هایش ادامه داده وحتی مانع برقراری تماس میان علماء با شاه شده و فرمان دستگیری میرزا حسن رشدیّه و شیخ محمد واعظ را صادر نمود و ماموران آنها را دستگیر نمودند در پی آن گروهی از طلبه‌ها و مردم به عنوان اعتراض، به محل نگهداری شیخ محمد که یک سربازخانه بود حمله کردند و ماموران دولتی نیز برای پراکندن مردم تیراندازی نمودند در نتیجه طلبهٔ جوانی به نام سید عبدالحمید به شهادت می‌رسد و اوضاع تهران آشفته می‌گردد و روحانیون به همراه گروهی از مردم تهران به قم مهاجرت می‌کنند و مبارزه اوج می‌گیرد، در این میان گروهی از مردم تهران برای یافتن پناهگاهی جهت مصون ماندن از استبداد و سرکوب و تامین امنیت جانی و مال، به هدایت و راهنمایی روشنفکران، به سفارت انگلیس رفته و در آنجا متحصّن می‌شوند و از طریق سفیر آن کشور درخواست‌های خود را به گوش شاه می‌رسانند و همزمان با

۱ـ عبدالرحیم، ذاکر حسین. مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیّت (چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، تیرماه ۱۳۷۰) ص ۲۰

آن مردم دیگر نقاط کشور از جمله تبریز، ضمن تلگرافی به دربار شاه، از متحصنین حمایت کرده و خواستار بازگشت علماء به تهران و تاسیس عدالت‌خانه و افتتاح دارالشوری می‌شوند. شاه ضمن دست‌خطی خطاب به صدراعظم در روز یکشنبه ۱۳ مرداد ماه مصادف با ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری، دستور داد "**عدالت‌خانه دولتی**" جهت اجرای احکام شرع تاسیس گردد ولی علماء آن را کافی ندانسته و از تحصّن خارج نشدند در نتیجه در شب ۱۶ مرداد همان سال، جلسه‌ای با شرکت آزادی‌خواهان در منزل مشیرالدوله برپا شد و نتیجهٔ آن فرمان دوّم شاه بود که بر تاسیس مجلس شورای اسلامی تاکید میکرد در قسمتی از آن آمده است:

"... امر و مقرّر می‌داریم که مجلس مزبور را به شرح دست‌خط سابق صریحاً دایر نموده و بعد از انتخاب اجزاء مجلس، فصول و شرایط نظام‌نامه "مجلس شورای اسلامی" را موافق تصویب و امضای منتخبین به طوری که شایستهٔ ملّت . مملکت و قوانین شرع مقدّس باشد مرتّب نمایند که به شرف عرض و امضای همایونی ما موشّح و مطابق نظام‌نامهٔ مزبور، این مقصود مقدّس صورت و انجام پذیرد."[۱] لازم به یادآوری است که شاه قبل از صدور فرمان مشروطیت جهت آماده نمودن شرایط و زمینهٔ مناسب، ابتدا عین‌الدوله را برکنار و مشیرالدوله را به جای او منصوب نمود.

اعتقادات شیعه

مردم ایران دارای مذهب شیعه بوده و هستند و حکومت زمان قاجاریه بر اساس اعتقادات مذهب شیعه شکل نگرفته بود چرا که بر اساس اعتقادات شیعه، پس از رسول خدا (ص) امام معصوم (ع) صاحبان حکومت هستند و حق اعمال آن را دارند و حکومت در دوران غیبت از آن کسی خواهد بود که صاحب فقه و عدالت و تقوی و مورد قبول مردم باشد. پس از دوران همزیستی دین و دولت در دورهٔ صفویه دو قدرت و دستگاه عرفی (دولت) و شرعی (روحانیون) در مقابل هم قرار گرفتند که در آستانه مشروطیت قدرت شرعی یا دینی، نیرومند گشته و رهبری مردم را به دست گرفته، انقلابی علیه دستگاه قاجاریه به راه انداخته است. البته این حرکت را از زمان ناصرالدین شاه که امتیازی به رویتر انگلیسی داده بود آغاز نمود و رفته رفته آن را تشدید می‌کرد تا جایی که اگر روحانیون و رهبران آنها نبودند مخالف با امتیازات و

۱ـ همان، ص ۲۲

انقلاب مشروطه تحقق پیدا نمی‌کرد و در این مورد هیچ تردیدی وجود ندارد. و این امتیاز روحانیت شیعه است که در جهت دفاع از شریعت و منافع کشور و ملّت وارد مبارزه می‌شود و مطیع دستگاه ظلم و جور حاکمان زمانش نمی‌گردد. "از امتیازها و افتخارات شیعه این است که از ابتدا در دوران ائمه اطهار و بعداً طی قرون متوالی غیبت همیشه اقلیّت مبارزی بوده است که به صرف نام یا عنوان خلافت و سلطنت به حکم زر و زور و تزویر زیر بار خلفای غاصب و سلاطین و حکومت‌های جابر نرفته است."(۱)

لازم به یادآوری است که روحانیت در این زمان نه برای تشکیل حکومت و به دست گرفتن آن، بلکه برای تحدید قدرت سلطنت وارد عرصهٔ مبارزه شد یا به بیان دیگر جهت اجرای فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر، حوادث انقلاب مشروطه به خوبی بیانگر این واقعیت است.

استبداد قاجاریه و مشروطه‌خواهی

ساختار سیاسی جامعه قاجار بر مبنای حاکمیت مطلق پادشاه و اطاعت محض مردم به عنوان رعیت شکل گرفته بود. در چنین نظامی سلطان بر جمیع شئونات مملکت فرمان می‌راند و حقوق و امتیازات از آن او بود به هر کس می‌خواست می‌بخشید و از هر کس نمی‌خواست آن را می‌ستاند، شاهان قاجار خود را سایه خدا می‌دانستند و بر همین مبنا بهترین سیاست و تدبیرها آن بود که اعلیحضرت قاجار می‌اندیشید و اراده می‌نموده است. در مقابل مردم تنها وظیفه‌شان اطاعت بود. چرا که باید گوش به فرمان بوده و اوامر ملوکانه را با جان و دل خریدار باشند. بنابراین مهم‌ترین نقش و وظیفهٔ مردم، بی‌نقشی و عدم دخالت در شئونات کشور بوده است. در این نظام مردم ایران هیچ گونه تضمینی برای حفظ جان و مال و ناموس خود در مقابل دستگاه استبدادی وقت نداشتند شاه و فرزندان بی‌شمارش که علی‌الرسم حکام و استانداران مناطق مهم کشور بودند هر کاری را که میل داشتند و هر بلایی را که می‌خواستند بر سر افراد این مملکت می‌آوردند بی‌آنکه کسی قادر به جلوگیری یا بازخواست از اعمال آنان باشد.

در این دوره حتی کسانی که مدتها به سلطان صاحبقران خدمت می‌کردند نیز از تعدّی مصون نماندند مانند صدراعظم‌ها را علی‌الرسم پس از عزل شدن به قتل می‌رسانده و اموال و

۱ـ مرجعیّت و روحانیت، تألیف جمعی از دانشمندان (چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار، بیتا)ص ۱۱۳

دارایی‌شان را مصادره می‌کردند به عنوان نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

"میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، صدراعظم فتحعلی شاه را به محض سقوط از مسند قدرت کشتند و به روایتی در دیگ روغن جوشیده‌اش انداختند. قائم مقام دوم صدراعظم محمد شاه را پس از عزل شدن با زه‌کمان خفه کردند. بزرگترین سیاستمداران ایرانی این دوره میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه را پس از عزل شدن از مقام صدارت در حمام فین کاشان با آن طرز فجیع به قتل رساندند و اگر به اموال و دارایی‌اش دست طمع دراز نکردند شاید به احترام امیرزاده خانم عزت‌الدوله، خواهر ناصرالدین شاه و زن باوفای امیرکبیر بود."[۱]

ساختار استبدادی و مطلق‌العنان پادشاه بود که امتیازاتی مانند رویتر، توتون و تنباکو، شیلات شمال، بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی روس و انگلیس واگذار می‌شد. چرا که پادشاه خود را صاحب و مالک بی‌چون و چرای این مرز و بوم می‌شناخت و هیچ حقّی برای مردم نمی‌شناخت چرا که مردم صاحب حق نبودند تنها موظف به اجرای فرمان پادشاه بودند بدین گونه بود که می‌توان گفت: **عامل محوری اعتراض مردم و انقلاب مشروطه استبداد و بی‌قانونی نظام قاجاریه بوده است.** در این مورد دکتر زیباکلام می‌نویسد:

"استبداد سیاسی، خفقان، مطلق‌العنان بودن شاه و دربار و حکام و نامحدود بودن اختیاراتشان، فقدان قانون و امنیت فردی، دخالت و نفوذ بیگانگان بر امور کشور جلوگیری و قلع و قمع هر فکر و اندیشه‌ای که حکومت آن را نمی‌پسندید یا به مصلحت نمی‌دانست، عوامل اصلی شدند که حرکت و اعتراض بر علیه نظام قاجار را در قالب نهضت مشروطه پدید آورند. هدف اصلی آن انقلاب هم، صرف‌نظر از آن که در عمل چقدر موفق گردید در یک جمله عبارت بود از، برقراری حکومت قانون در جامعه تا هر عمله واکره دولت، بی‌مهابا بر جان و مال و ناموس مردم حاکم نباشد."[۲]

بنابراین می‌توان گفت که در انقلاب مشروطه همه گروهها اعم از روحانیون، روشنفکران، بازاریان و تجار و تودهٔ مردم به خاطر مبارزه با استبداد و تحدید قدرت سلطنت و حاکمیت

۱ـ جواد شیخ‌الاسلامی با افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار ... اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی، شمارهٔ ۳۵ فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹، ص ۶

۲ـ صادق، زیباکلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی (چاپ دوم، تهران، انتشارات روزنه، زمستان ۱۳۷۵) صص ۱۱۴ و ۱۱۳

قانون وارد جنبش شدند و آن را یاری نمودند و این نقطهٔ محوری میان آنان پیوند برقرار میکرد با توجه به اینکه نمی‌توان نقش محوری روحانیون را در برانگیختن و بسیج مردم برای مبارزه با استبداد و سلطه بیگانه نادیده گرفت.

فصل دوم

زمینه‌های پیدایش افکار و آراءِ نو در گفتمان سیاسی ایرانیان در جریان نهضت مشروطه

اندیشمندان و آراء نو در گفتمان سیاسی

با توجه به مباحث فصل اول در مورد زمینه‌های پیدایش انقلاب مشروطه در ایران باید به این نکته اشاره کنیم که رفتار و کنش‌های یک انسان یا جامعه بر اساس باورها و افکارش شکل می‌گیرد و این باورها و افکار هستند که جامعه را به حرکت درآورده بر له یا علیه نظام سیاسی موجود وادار به موضع‌گیری می‌کنند. سؤال اساسی این است که این افکار و باورهای جدید سیاسی چگونه وارد فرهنگ سیاسی و اجتماعی ایرانیان شد و کدام دسته از ایرانیان و از چه طبقه‌ای با این آراء جدید آشنا گشته و آن را در ایران ترویج نمودند.

نقطهٔ آغاز روابط ایران با اروپا از زمان صفویه با ورود برادران شرلی آغاز، ادامه و گسترش می‌یابد. در آن زمان ایران صفویه تقریباً همطراز با اروپا بود اما به دلیل پیدایش انقلاب صنعتی، تماس و مبادلات میان اروپا و دیگر کشورها از جمله ایران به دلیل قدرت اقتصادی و نظامی برتر به شدت گسترش یافته و چون ایران دچار تحول نشده بود درجا زده و از پیشرفت بازماند. همزمان اروپاییان بیشتری در قرن نوزدهم به جهت سهولت ارتباطات و وسائل جدید حمل و نقل که دارای سرعت بیشتری بودند تحت عنوان هیئت‌های سیاسی، تاجر، میسیونرهای مذهبی، وابستگان نظامی، سیّاح جهانگرد، محقق و متخصص و مستشار و مستشرق و ... روانه ایران شدند و بعد از روی کار آمدن فتحعلی شاه قاجار به دلیل ضعف و ناتوانی و عدم آگاهی شاه از اوضاع سیاسی جهان از طرفی و پناه جستن به قدرت‌های بیگانه از جمله روسیه، فرانسه و انگلیس برای حفظ قدرت و سلطنت خود از طرف دیگر و پیدایش دو دوره جنگ‌های

خانمانسوز بین ایران و امپراطوری روسیه که منجر به شکست ایران و انعقاد دو پیمان گلستان و ترکمانچای شده بود که نتیجهٔ آن از دست دادن قسمت وسیعی از سرزمین‌های شمالی ایران و به دنبال آن شکست روسیه از ژاپن در سال ۱۹۰۵ م. موجب شد ایرانیان از خود این سؤال را بکنند که چرا ژاپنی‌ها روسیه را شکست دادند؟ اما ایرانیان با حمایت مجتهدین و گسیل شدن نیروی عظیم توده مسلمان در صحنه جنگ از روسیه شکست بخورند؟ این پرسش هم در سطوح بالای جامعه و هم در میان تودهٔ مردم مطرح شد.

الف: اندیشمندان درون حکومتی

۱ ـ عباس میرزا

از آغاز سده نوزدهم میلادی و همزمان با ورود تعداد بیشتری از اروپاییان گروهی از ایرانیان نیز به کشورهای اروپایی، عثمانی، قفقاز و هند و ... مسافرت کردند این گروهها عمدتاً تجار، دیپلمات، محصلین و مهاجرین بودند. آنهایی که به کشورهای اروپایی سفر کردند بیشتر تحت تأثیر آن جوامع و پیشرفت‌های آنان قرار گرفتند. ابتدا آنان حیرت میکردند چرا که وارد جامعه‌ای می‌شدند که هیچ‌گونه سنخیتی با ایران نداشت[1] مثلاً در زمینهٔ حمل و نقل، راه‌آهن، پارلمان، دانشگاه احزاب و ...

اما پس از مدتی حیرت و شگفتی جای خود را به تأمل و اندیشه داد و این پرسش مطرح شد که چرا غرب پیشرفت کرده و ما پیشرفت نکرده که هیچ، بلکه عقب مانده‌ایم. **شاید اولین بار در مخیلهٔ عباس میرزای نایب‌السلطنه و فرمانده کل قوای ایران پس از شکست در جنگ با روسها مطرح شد که از ژوبر فرانسوی می‌پرسد:**

"... نمیدانم این قدرتی که شما اروپایی‌ها را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در قشون، جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحّرید و حال آنکه ما در جهل و شغب غوطه‌ور و به ندرت آتیه را در نظر می‌گیریم. مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می‌تابد تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از از سر شماست؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی‌کنم. اجنبی حرف بزن، بگو به من چه

۱ـ میرزا ابوالحسن‌خان، ایلچی، حیرت‌نامه سفرا، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۹۹۲۱.

باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم؟[۱]

عباس میرزا علت برتری اروپاییها را در جنگ و دیگر جنبه‌های زندگی، سرانجام در پیشرفت‌های علمی و فنی یافت و اگر ایران بخواهد پیشرفت کند باید یک سری اقدامات اصلاحی در جهت نوسازی[۲] انجام گیرد و این نوسازی به معنی ارتش نو، آموزش و پرورش نو،سیستم مالیاتی نو، حکومت مرکزی نو و امور اداری نو و ... بود و این نهادها و روش‌های نو سرچشمه و منشأش در اروپا بود و برای رسیدن به چنین مقصودی اقدامات زیر انجام گرفت.

۱ ـ **ایجاد ارتش نوین یا ارتش مدرن،** که در آن سربازان و سپاهان برخلاف گذشته بر مبنای وابستگی قبیله‌ای و در هنگام جنگ اعزام می‌شدند اکنون به استخدام ارتش درآمده، عضویت آنان دائمی بوده و از دولت حقوق دریافت میکردند و ارتش نیز دارای سلسله مراتب فرماندهی، درجات نظامی، یونیفرم، همراه با نظم و دیسیپلین خاص خود بود. البته برای رسیدن به چنین ارتشی احتیاج به استخدام مستشار نظامی کشورهای اروپایی و اعزام دانشجو به خارج و تأسیس کارخانه برای تأمین تسلیحات ارتش جدید و ... لازم بود که در این مورد اقداماتی انجام شد.

۲ ـ **اعزام دانشجو و محصل به خارج از کشور،** که از جمله آنها میرزاصالح شیرازی و میرزاجعفر خان مشیرالدوله بودند که به دانشگاههای انگلیس فرستاده و از آنجا فارغ‌التحصیل شدند و میرزا صالح بعدها یک چاپخانه را در سال ۱۸۱۹. م (۱۲۳۵ ه) بنیان کرد و نخستین روزنامه فارسی[۳] را در تهران به سال ۱۸۳۶. م (۱۲۵۲ ه) پراکنده ساخت.[۴] لازم به ذکر است که این دانشجویان برای فراگیری علوم و فنون جدید از جمله پزشکی، داروسازی، آموزش زبان‌های اروپایی، تنظیمات عالیه و فنون نظامی و توپ‌ریزی و آموختن صنعت چاپ و ... به اروپا فرستاده شدند.

۱ـ صادق زیباکلام. ما چگونه ما شدیم (چاپ دوم، تهران: انتشارات روزنه، بهار ۱۳۷۵) ص ۲۳، نقل از حائری، نخستین رویاروئیها، ص ۲۰۸

2- Modernization

۳ـ این روزنامه بنام کاغذ اخبار در ایران منتشر می‌شد.

۴ـ عبدالهادی، حائری. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق (چاپ اول، تهران: نشر امیرکبیر ۱۳۶۰) ص ۱۲

۳ ـ تلاش در جهت تأسیس یک مدرسه جدید در تبریز توسط میسیونرهای مذهبی تا مسلمانان و مسیحیان در آنجا به طور مشترک تحصیل کنند.

۴ ـ تأسیس چاپخانه‌ای در تبریز

۵ ـ اعلام آگهی در مطبوعات انگلستان برای دعوت متخصصین و مهاجرین کشاورزی به ایران، تا در منطقه مهاباد مستعمره‌نشین ایجاد نماید.

اما عباس‌میرزا با مشکلاتی چون رقابت سیاسی درون دربار هم از طرف شاهزادگان و هم از طرف رؤسای قبایل و طوائف و کمبود بودجه و امکانات برای اصلاحات و ... مواجه بود در نتیجه اقدامات اصلاحیش در جهت نوسازی عقیم ماند. همانطوری که ذکر شد یکی از اقدامات عباس‌میرزا در جهت نوسازی ایران اعزام دانشجو به اروپا بود این اقدام چه تأثیری در پیدایش آراء نو سیاسی در گفتمان ایرانیان داشت؟

به عنوان نمونه اندیشه‌ها و افکاری که یکی از این دانشجویان با خود به ارمغان آورده بود را ذکر می‌کنیم. او میرزا صالح شیرازی است که از دانشگاههای انگلیس فارغ‌التحصیل شده است و به گونه‌ای تحت تأثیر آن کشور قرار گرفته که انگلیس را "ولایت آزادی" و رژیم آنرا بهترین رژیم برای پیشرفت و ترقی و تمدن دانسته و تمایل اجرای آنرا در ایران داشت البته شایان ذکر است که در آن موقعیت و شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران اگر ما به کشوری سفر می‌کردیم شاید چنین می‌بودیم.

میرزاصالح در کتاب خاطرات خود به مطالب جالب توجه آن روز اشاره کرده از جمله پیرامون این مسائل مربوط به انگلیس سخن رانده است: سیستم سیاسی، دستگاه دادگستری در لندن و کتابخانه‌ها و ...

علاوه بر این شرحی دربارهٔ جنگ استقلال آمریکا و انقلاب ۱۷۸۹ .م فرانسه و دیگر رویدادهای مهم نوشته است و با نگاهی کوتاه به تاریخ انگلیس و برخی از قوانین که در انگلیس به تصویب رسیده، از ماگنا کارتا یاد کرده می‌گوید: که یکی از دستورات این فرمان آزادی برای مردم است. **او انگلیس را "ولایت آزادی" مجلس عوام را "مشورت‌خانه" و نمایندگان آنرا "وکیل‌الرعایا" می‌نامد.** میرزاصالح برای مجلس عوام اهمیتی بیش از حد قائل شده می‌گوید: **مردم آزادی مطلق دارند که نمایندگان خود را انتخاب کنند و نمایندگان هم به نوبه خود حق دارند که عقیدهٔ خویش را در پارلمان آزادانه بیان دارند بدون آنکه مورد اعتراض مقام‌هایی قرار گیرند. نمایندگان مجلس عوام هر فرمانی را که به وسیلهٔ پادشاه یا مجلس اعیان صادر**

می‌شود در صورتی که بر آن باور داشته باشند که آن فرمان به سود مردم نیست حق دارند آنرا معلق سازند ولی پادشاه و دو مجلس با هم قوای سه گانه انگلیس را تشکیل می‌دهند.

میرزا صالح شیرازی خاطرات خود را در سال‌های ۱۹ ـ ۱۸۱۵.م / ۳۵ ـ ۱۲۳۱.ه‍ نوشت. بدین ترتیب، در دومین دهه سده ۱۹، این جوان ایرانی عقاید مربوط به رژیم مشروطه را که ساخته و پرداخته بورژوازی و پشتیبان منافع آن در انگلیس بود از مهد آن رژیم به ایران آورد. گزارش مشروح او از اصول گوناگون مشروطه مانند، آزادی بیان، آزادی انتخابات، حاکمیت پارلمان و دیگر جنبه‌های رژیم مشروطه انگلیس در ادبیات فارسی آن روز ایران همondی نداشت و چنین به نظر می‌رسد که گفتار میرزاصالح یکی از کهن‌ترین آثاری باشد که پیرامون رژیم مشروطه انگلیس به وسیله یک مسلمان برشتهٔ نگارش درآمده است.(۱)

۲ ـ میرزا تقی‌خان امیرکبیر

میرزا تقی‌خان فراهانی مشهور به امیرکبیر فرزند کربلائی قربان آشپز میرزا عیسی قائم مقام (میرزای کوچک) بود که مقام صدارت میرزا را در تبریز بر عهده داشت. پس از مدتی در دستگاه قائم مقام فراهانی صدراعظم مقتول محمدشاه راه یافت و منشی قائم مقام گشت او در زمان محمدشاه به دلیل لیاقت و کاردانی، نمایندهٔ ایران در مذاکرات حل اختلاف ایران و عثمانی بود و به شهر ارزنة‌الروم سفر نمود و بعدها نیز به روسیه و عثمانی سفر کرد در این سفرها بود که او با مناطق اروپایی روسیه که پیشرفته بود آشنا گشته و در امپراطوری عثمانی نیز به دلیل معاشرت با رشید پاشا صدراعظم و مغز متفکر اصلاحات عثمانی آشنا گشت این تجارب همراه با ذکاوت و هوشمندی‌اش، او را به یکی از مردان برجسته و مصلح تاریخ ایران تبدیل کرد سرانجام با خواهر تنی شاه ازدواج کرده و بیش از پیش با ناصرالدین شاه نزدیک شد و در پی آن ناصرالدین شاه ضمن صدور دست خط ذیل او را به صدارت خویش برگزید:

"... امیرنظام، ما تمام امور ایران را به دست شما سپردیم و شما را مسئول هر خوب و بدی که اتفاق افتد می‌دانیم. همین امروز شما را شخص اوّل ایران کردیم و به عدالت و حسن رفتار شما با مردم کمال اعتماد و وثوق داریم، و به جز شما به هیچ شخص دیگری چنین اعتقادی نداریم و به همین جهت این دست‌خط را نوشتیم. (۲)

۱ـ همان، ص ۱۲ ـ ۱۳

۲ـ پیشین، آدمیّت، ص ۱۹۷.

زمان صدارت امیرکبیر اگر چه مجموعاً سه سال و دوماه و سه روز بیشتر طول نکشید ولی به جهت اصلاحاتی که انجام داد در تاریخ معاصر ایران به عنوان بزرگ‌ترین اصلاح‌گر شناخته شده است اصلاحات او در مسائل دستگاه عدالت، اصلاحات عمومی، اخلاق مدنی، امور شهری، نظام جدید، دانش و فرهنگ نو، صنعت جدید و تجارت و ... بوده است که به طور خلاصه عبارتند از:

درجهت اصلاحات عمومی

مصمم گشت که تشکیلات اداری کشور را یکسره اصلاح کند... خرید و فروش حکومت ولایات را براندازد، طبقهٔ دهقانان را از ستمگری‌های گذشته آزاد نماید، و اصول مالیاتی ایران را تغییر دهد. پس مالیه و خزانهٔ مملکت را سر و سامان داد، از مواجب و مستمری‌های گزاف شاهزادگان و درباریان و دیوانیان و روحانیون کاست، برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد، بر عایدات دولتی افزود و میان دخل و خرج موازنه برقرار نمود.

در اصلاح نظام جدید

مشّاقان نظامی اروپایی استخدام کرد، به تربیت (افسران) جدید پرداخت، فوج‌های تازه درست کرد و حتی از ایلات و عشایر سرحدی هنگ نظامی ایجاد نمود، (واحدهای) دائمی مرزی برقرار ساخت کارخانه‌های اسلحه‌سازی و توپ‌ریزی احداث کرد، (یونیفرم) نظامی ... ترتیب داد، درجه‌های نظامی را تحت قانون جدید مشخص گردانید، در تأسیس نیروی (دریایی)، چند کشتی سفارش داد و ...

در اصلاح اخلاق مدنی

رشوه‌خواری و دزدی و پیشکش دادن حکام، دیوانیان و سیورسات لشکریان را برانداخت تملق‌گویی و القاب و عناوین ناپسندیده اهل دولت، و مدیحه‌سرایی شاعران را منسوخ نمود، هرزگی و لوطی‌بازی و قداره‌کشی و عربده کشیدن مستانه در کوی و برزن را از بین برد. خواست قمه‌زدن و برخی از عادات مرسوم ایام سوگواری عاشورا را نیز براندازد اما کامیاب نگردید.

در اصلاح امور شهری

چاپارخانه و پست جدید را راه انداخت، قانون تذکره دادن (پاسپورت) را بنیان گذارد، آبله‌کوبی را تعمیم داد، جزوه‌هایی در مبارزه با آبله و وبا میان مردم و ملایان منتشر نمود. یخچال‌ها را از آلودگی پاک کرد، به سنگفرش کردن کوچه‌ها پرداخت، نخستین بیمارستان دولتی را بنا کرد، برای حرفهٔ پزشکی امتحان طبّی مقرر ساخت، کر و کور و گدای شهر را جمع کرد، از نهر کرج، آب به تهران جاری نمود و قانونی برای تقسیم آب نوشت، در بیرون شهر تهران خانه‌های تازه‌ای ساخت، در همهٔ شهرها قراولخانه (نیروی انتظامی) تأسیس نمود، و حتی به مرمت بناهای تاریخی توجه داشت.

در نشر دانش و فرهنگ نو

مدرسه دارالفنون را بنا کرد.[۱] از فرنگستان (اروپا) استادان قابلی استخدام نمود، به ترجمه کتاب‌های اروپایی... پرداخت. چاپخانه‌های جدید را توسعه داد، روزنامهٔ "وقایع اتفاقیه" را تأسیس نمود، هیئتی از مترجمان زبان‌های خارجی تشکیل داد و باب روزنامه‌های فرهنگی را به ایران باز کرد.

در رواج صنعت

کارخانه‌های مختلف صنعتی و پارچه‌بافی ایجاد کرد، از اهل فن چندنفری را به روسیه فرستاد که صنایع غربی را بیاموزند. در رقابت با کالاهای خارجی از صنعت ملی سخت حمایت نمود و امتعهٔ وطنی را معمول ساخت، به استخراج معادن دست زد و آن را تا پنج سال از مالیات معاف کرد، استاد معدن‌شناسی استخدام نمود و مجمع‌الصنایعی از مصنوعات ایرانی تأسیس کرد، و محصولات ایران را به نمایشگاه بین‌المللی لندن فرستاد.

در توسعه کشاورزی

چندین سد بر روی رودخانه‌ها ساخت، زراعت بعضی محصولات جدید را معمول کرد،

۱ـ تأسیس مدرسه در سال ۱۲۶۶ هـ ق آغاز شد و در اواخر سال ۱۲۶۷ هـ ق به پایان رسید و هنگام افتتاح مدرسه امیرکبیر از صدارت عزل شده بود؟!

شیلات بحر خزر را از دست اتباع روس گرفت و به ایرانیان سپرد[۱] و به آبادانی خوزستان توجه مخصوص کرد.

در پیشرفت تجارت

از بازرگانی داخلی ایران پشتیبانی جدّی نمود، بر میزان صادرات ایران افزود و آزادی واردات را عملاً محدود ساخت، تیمچهٔ امیر را به عنوان مجمع بازرگانان بنا کرد و تجارت ایران را رونق داد.

در جهت سیاست دینی

از قدرت دستگاه روحانیون کاست، با کهنه‌پرستی به پیکار برخاست، و دستور داد به جای مدیحه و مرثیه‌های سست و سخیف مذهبی که از زمان صفویه مرسوم گشته بود، اشعار نغز و دلکشی بسرایند "که خواص بپسندند و عوام نیز بهره‌مند شوند" شکیبایی دینی و حمایت از حقوق اقلیت‌های مذهبی نیز از اصول سیاستش بود و حتی آنان را به خدمات دولتی گماشت و داخل فعالیّتهای مدنی کرد.[۲]

برخی از اصلاحات و اقدامات امیرکبیر نتایج آتی داشت از جمله تأسیس مدرسهٔ دارالفنون را که به طور خلاصه اشاره می‌کنیم:

گر چه نخستین تماس‌هایی که بین جامعه ایران و تمدن و دولت‌های اروپایی برقرار شد از طریق داد و ستد بازرگانان و نمایندگان تجاری و سیاسی اروپایی در قرون وسطی با ایران بود و از دوران صفویه خصوصاً دوره شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی جریان اقتباس از فرهنگ و صنایع غرب آغاز شد اما پس از جنگ‌های اول و دوم ایران و روسیه به طور منظم غربی‌گری و غربی‌گرایی در حال اوج گرفتن بود و با تأسیس مدرسهٔ دارالفنون توسط امیرکبیر در زمان ناصرالدین شاه این مدرسه کانون ورود فرهنگ غربی به ایران شد در این مدرسه استادان اروپایی به زبان‌های غربی به ویژه زبان فرانسه تدریس و کتاب‌های درسی نیز عمدتاً از غرب

۱ـ اگر چه بعد از او در زمان صدارت میرزا حسین‌خان سپهسالار این امتیاز تماماً از جانب ناصرالدین شاه به میرزا حسین‌خان سپهسالار در سال ۱۲۹۳ هـ ق واگذار شد و او نیز همه امتیاز را یکجا بر اساس قراردادی به "استپان لیانازوف" روسی واگذار کرد.

۲ـ همان، صص ۲۲۰ ـ ۲۱۸

وارد شد و ضرورت نیز چنین می‌نمود. لازم به یادآوری است که هدف امیر هرگز نابودی فرهنگ این مرز و بوم نبوده است. بدین ترتیب افرادی که از این مدرسه فارغ‌التحصیل می‌شدند عمدتاً فرزندان اعیان و اشراف و ملاکین و ثروتمندان بوده یعنی از طبقهٔ الیگارشی حاکم، و از تودهٔ مردم خود را برتر و تافته جدابافته می‌دانستند و همین‌ها بودند که بعدها مجاری ورود غرب‌گرایی و گسترش دهندهٔ غربزدگی مفرط گردیدند و مؤسس لژهای فراماسونری که بعضی از آنها نیز در دوران مشروطیت سردمدار و ایدئولوگ آن شدند، از جمله سلطان محمود میرزا که بعدها نمایندهٔ مجلس شده بود.

سرانجام امیرکبیر به دلیل اینکه اصلاحاتش منافع و مصالح طبقهٔ حاکم را مورد تهدید قرار داد جبههٔ گسترده‌ای از مخالفین اعم از شاهزادگان، درباری‌ها، مستمری‌بگیران، امراء و اشراف، تیول‌داران، سران قبایل و عشایر، صاحب‌منصبان، گروهی از حکام و والیان و شماری از روحانیون و در رأس همهٔ آنها مادر شاه «مهد علیا» در مقابلش صف کشیدند حتی سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس، چرا که امیر حاضر نبود در مورد افرادی که وابسته به آنها بودند هرگز تخفیفی قائل شود در نهایت آنها توانستند شاه را به این عنوان که امیر در سر سودای حکومت دارد و اگر فرصت بدست آورد این کار را انجام خواهد داد وادار کنند تا فرمان عزل او را از صدارت صادر کند و به دنبال آن درصدد تبعید وی برآمدند که در نهایت او را به کاشان تبعید کردند اما در این فکر بودند که مبادا شاه پشیمان گشته و مجدداً او را به صدارت برگزینند در نتیجه با کمک مهدعلیا فرمان قتل او را از شاه گرفته و در حمام فین کاشان با قطع رگ دست او به حیاتش (در سال ۱۲۶۸ هـ ق) خاتمه می‌دهند.

۳ـ میرزا جعفرخان مشیرالدوله

میرزا جعفر خان مشیرالدوله از دانشجویانی بوده که برای تحصیل به انگلیس اعزام شده و از دانشگاههای آن کشور فارغ‌التحصیل شده بود او در مراحل گوناگون پست‌هایی را در درون حکومت اشغال کرد که یکی از آنها صدارت بود و در زمان صدارت بود که **"شورای دولت"** یعنی نخستین کابینه دولت به سبک اروپائیان را در سال ۱۸۵۸ م / ۱۲۷۵ هـ ق تشکیل داد که از شش وزارت تشکیل می‌شد و در همین زمان بود که ملکم‌خان دیپلمات نوگرای ایرانی سدهٔ ۱۹.م، رسالهٔ غیبی یا دفتر تنظیمات" خود را به صورت یک نامه برای مشیرالدوله جهت اجرا در ساختار سیاسی و حکومتی ایران نوشت او در این رساله یک حکومت قانونی و تفکیک

قوای حکومت را پیشنهاد می‌کند. ولی این شورا عمری دراز نداشت زیرا به تحریک درباری‌های کهنه‌پرست، ناصرالدین شاه آنرا (شورای دولت) فلج ساخت.[۱]

پس از آن افرادی پیدا شدند که غرب و ساختار سیاسی و حکومتی آن را به عنوان الگو پذیرفته و حتی پا را فراتر نهاده به پذیرش بی‌چون و چرای آن پرداختند و متأثر از جریان سکولاریزم[۲] اروپای قرن نوزدهم، رمز و راز ترقی و پیشرفت ایرانیان را در جدایی مذهب از سیاست و یا به تعبیری دیگر کنار گذاردن مذهب از عرصهٔ سیاست و حکومت و جامعه و تبدیل آن به امری فردی می‌دانستند و در این راه نهاد مذهب و روحانیون را عامل انحطاط جامعه ایران می‌شمردند اگر چه این اندیشه‌ها را به طور مستقیم مطرح نمی‌کردند.

ب ـ اندیشمندان برون‌حکومتی

حال به اندیشه و آراء بعضی از این روشنفکران که آراء نو را در گفتمان سیاسی ایرانیان وارد کردند اشاره کوتاهی خواهیم داشت:

۱ ـ میرزا فتحعلی آخوندزاده (۷۸ ـ ۱۸۱۲.م / ۹۵ ـ ۱۲۲۷هق)

وی یکی از مروّجین غرب‌گرایی یا نوگرایی[۳] در ایران بود و نخستین مسلمانی بود که جنبه‌های ضداسلامی مشروطه دموکراتی را به شیوه‌ای بسیار آشکار و روشن بیان کرد. "آخوندزاده یک سکولاریست مصمم و تمام‌عیار و یک هواخواه جدی تمدن باختر زمین بوده او حکومت مشروطه‌ای را پیشنهاد می‌کرد که خود مردم با انقلاب به کف آرند نه آنکه صرفاً از رهبران نوگرا سرچشمه گیرد."[۴] و برای رهایی از استبداد، تشکیل انجمن‌های سرّی را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: "ای ایرانیان اگر می‌توانستید منافع آزادی و حقوق بشر را دریابید شما هرگز بردگی و فروتنی را نمی‌پذیرفتید، شما به آموختن دانش‌ها می‌پرداختید و انجمن‌های سرّی بنیاد

۱ـ پیشین، حائری، ص ۱۴

2- Scularism

۳ـ در اینجا غرب‌گرایی "Westernization" و نوگرایی "Modernization" را به یک معنی به کار می‌بریم زیرا پیشروان نوخواهی ایران کوشش کردند نهادها و روش‌های نو را که از غرب (اروپای باختری) ریشه گرفته بود وارد ایران بکنند.

۴ـ همان، ص ۲۷

می‌کردید و با یکدیگر متحد می‌شدید که خود را از استبداد مستبدین رها سازید."(۱)

آخوندزاده در سال ۱۸۷۵.م / ۱۲۹۲.هق در نقد بر کتاب "یک کلمه" نوشته مستشارالدوله تبریزی نابرابری را که میان مرد و زن مسلمان و نامسلمان، برده و آزاده در فقه اسلامی وجود داشت در نظر گرفته و اصول قانون مجازات اسلامی را سخت مورد حمله قرار داد زیرا به نظر او آن قوانین با روح یک نظام قانونی و دموکراسی غربی منافات دارد. او از کتاب "یک کلمه" ستایش بسیار کرده ولی شیوه استدلالی مستشارالدوله را که کوشیده تا هماهنگی میان اسلام و نوخواهی پدید آورد را رد کرده است.

علاوه بر آن آخوندزاده به شدت ضدمذهبی بوده و اجتهاد و تقلید را عامل اختلاف و انحطاط ایرانیان دانسته و مراسم سوگواری سالار شهیدان امام حسین (ع) را نیز بی‌فایده و مضّر می‌دانست.

"آخوندزاده یک آزادیخواه، یک سکولاریست به معنی غربی آن روز اروپا، پشتیبان گسترش تمدن و اصول پارلمانی غربی در ایران بوده است ولی این اندیشه‌گر ایرانی نیز از جانبداری یک‌جانبه نسبت به آنچه ایران و ایرانی وابسته است خالی نبود. او ضد دین بود تا جایی که تمام ادیان و فرقه‌های مذهبی ... را مورد حمله قرار داد..."(۲)

آخوندزاده یک آزادی‌خواه واقعی نبود چرا که او از حکومت تزاری روس ستایش می‌کرد و به آن وابسته بود در این مورد "این نکته نیز نباید ناگفته بماند که آخوندزاده تنها از نظام حاکم در ایران انتقاد، ولی از حکومت تزاری روس ستایش می‌کرد و خود شخصاً خدمتگزار و وفادار آن حکومت بود ـ حکومتی که داستان تجاوزکاری‌هایش بر ایران، صفحات تاریخ نو ایران را پر کرده و به بهای جان هزارها هم‌میهن آخوندزاده تمام شده است"(۳) و در همان حال معتقد بود که در مقابل غرب باید مطیع بود. "آخوندزاده که به همهٔ روابط خود به ستاریسم و تمدن غرب‌گرای روسیه بسته بود، معتقد بود که باید به "امر و نهی" غرب مطیع شد و رسوم بندگی و آداب انسانیت را آموخت."(۴)

"آقای فتحعلی آخوندزاده شعر هم می‌سرود و مضمون و محتوی اشعارش نیز همگی حاکی از الحاد و عناد سخت وی با اسلام، بخصوص تشیع است:

۱ـ پیشین، حائری، ص ۲۹
۲ـ همان، ص ۳۰
۳ـ پیشین، حائری، ص ۳۰
۴ـ همان، ص ۳۰

خـلـق را تـقـلـیـدشـان بـر بـاد داد
ای دوصـد لـعـنـت بـر ایـن تـقلیـد بـاد
جـهـل‌هـا را اجـتـهـاد آمـد بـه در
الـحـذر از اجـتـهـاد ای بـا خـبـر
ایـن هـمـه غـوغـا و تـشـویـش جـهان
اخـتـلافـات هـمـه ایـرانـیـان
هم ز تـقـلـیـد اسـت و هـم از اجتـهـاد
سینه چاک از هر دو می‌خواهیم داد.(۱)

همچنین در مورد مراسم تعزیه و عزاداری امام حسین (ع) چنین می‌نویسد:

بنای تعزیه را روزگاری دیلمیان و صفویان "به اقتضای پولیتیکای خودشان" رواج دادند آن سبب، حال از میان رفته، اما هر کجا می‌روی تعزیه برپاست مگر مصیبت و درد خود آدم، کم است که با نقل گزارش هزار ساله اوقات خود را دائماً تلخ بکند و به جهت عمل بی‌فایده از کسب و کار باز بماند... از این تعزیه‌داری اصلاً نه برای تو فایده‌ای است و نه به جهت امام."(۲)

۲ـ یوسف‌خان مستشارالدوله

وی یکی از کارکنان‌بلندپایه وزارت خارجه بود که به عنوان کنسول ایران در حاجی‌طرخان، شارژدافرا ایران در پترزبورگ، کنسول تفلیس، کاردار سفارت ایران در پاریس که در خلال این مأموریت چهار بار به لندن مسافرت نمود. مستشارالدوله ابتدا تحت تأثیر پیشرفت‌های روسیه قرار گرفته و آرزو می‌کرد که ایران روزی به آن مرحله از پیشرفت برسد اما در پاریس و لندن می‌بیند که انگلیس و فرانسه بسیار پیشرفته‌تر از روسیه هستند و در اینجا بود که با شگفتی از خود می‌پرسد که: **علت اینهمه پیشرفت‌های باورنکردنی چیست و سرانجام در می‌یابد که راز رشد و ترقی آن کشورها در "یک کلمه" یعنی "قانون" نهفته است. قانونی که در**

۱ـ علی‌اکبر ولایتی، مقدمهٔ فکری نهضت مشروطیت (چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تابستان ۱۳۶۵) ص ۲۲۷

۲ـ همان، ص ۱۹۱

ایران حتی وجود خارجی نداشت. در این مورد او مقایسه‌ای بین قانون اسلام و قوانین جدید (در غرب) قرار می‌دهد و تلاش می‌کند بین آنها آشتی برقرار کند. ولی آیا چنین مقایسه‌ای آشتی پذیرانه‌ای به واقع وجود داشت یا خیر؟

مستشارالدوله چندین تفاوت میان قانون فرانسه و قانونی که به اسلام نسبت می‌دادند می‌بیند و او می‌گوید: که قوانین نو را می‌توان در اسلام یافت ولی از "کتاب شرعی" مورد عمل زمان خود انتقاد می‌کند و "کد" فرانسه را برتر از آن می‌داند و میان آن دو مجموعه قوانین چندین تفاوت می‌بیند.

مستشارالدوله در کتاب خود "یک کلمه" که تفسیری است از نخستین قانون اساسی فرانسه از یک سو به عنوان دوستدار و هواخواه جدی حکومت مشروطه فرانسه خودنمایی می‌کند ولی از سوی دیگر می‌کوشد که همسانی‌هایی میان قانون فرانسه و قانون اسلام، با نقل قول‌هایی از حدیث و قانون بیابد... در نتیجه بحث او آمیزه‌ای است از مطالب مربوط به نظام‌های مشروطه باختری که سخت از آنها هواخواهی می‌کند و از تصویرهای نادرست، تفسیرهای غلط، مقایسه‌های بی‌بنیان و آشتی‌گرائیهای نامتناسب.(۱)

چرا مستشارالدوله این مقایسهٔ آشتی‌ناپذیر را انجام داده است؟ شاید بدین علت باشد که مردم ایران اندیشه‌ای را که رنگ و لعاب مذهبی بخورد بهتر می‌پذیرند و هضم می‌کنند.

مستشارالدوله در اینگونه برخورد که قصد ایجاد هماهنگی میان قواعد اسلامی و ارزش‌های اروپایی داشته، جدی نبوده، خود می‌دانسته است که این دو مطلب یعنی اسلام و اصول مشروطهٔ غربی، با هم تفاوت دارند ولی از سوی دیگر او آگاه بود که مردم میهن او، برای دریافت و هضم مطالبی که رنگ اسلامی داشته باشد بیشتر آمادگی داشته‌اند. بنابراین کوشید که اندیشه‌های نو را با آیات قرآن و احادیث بیاراید تا همانطور که در نامه خود به آخوندزاده اشاره می‌کند: "**کسی نگوید که فلان چیز بر ضد اسلام و یا اسلام مخالف ترقی و تمدن است.**" شاید به خاطر همین جنبهٔ ظاهراً اسلامی کتابش بود که همچنانکه خود پیش‌بینی می‌کرد محبوبیت زیادی در ایران یافت تا به اندازه‌ای که دولت "یک کلمه" را توقیف و مؤلف آنرا دستگیر کرد.(۲) اما کتاب "یک کلمه" پس از حدود یک قرن به عنوان کتاب قواعد "انجمن مخفی فراماسونری" پذیرفته شد و می‌دانیم که این انجمن نقش بسزایی در انقلاب مشروطیت داشت.

۱ـ پیشین، حائری، ص ۳۵ ۲ـ همان، ص ۳۹

۳ـ محمدخان سینکی، مجدالملک (۹۸ ـ ۱۲۲۴.هـ / ۸۰ ـ ۱۸۰۹.م)

وی از بستگان دستگاه قاجار است و کتابی به نام "کشف‌الغرائب" نوشته که حاکی از آگاهی سیاسی و ادبی نویسندهٔ آن می‌باشد او به رغم وابستگی به دربار قاجار انتقادهای کوبنده‌ای علیه نظام حکومتی عصر خویش می‌کند و بی‌قانونی را علت مشکلات و نارسایی‌ها دانسته و به رهبران مذهبی حمله می‌کند.

"در این کتاب از نظام حکومتی آن روز ایران سخت انتقاد و نتایج بدی برای آن پیش‌بینی می‌کند... مجدالملک در سراسر کتاب بر مسأله حکومت قانون که در ایران وجود نداشت تکیه‌ای ویژه کرده و این کمبود و کاستی را تنها علت تمام ناهمواری‌ها و ناکامی‌های ایران شمرده است. او رهبران مذهبی را در این زمینه سرزنش می‌کند زیرا باور دارد که آنان نه با نظام فاسد کشور مبارزه کردند و نه مردم را زیر رهبری درستی قرار دادند... تنها راه‌حل بی‌نظمی‌های دورهٔ قاجار در نظر مجدالملک بنیان‌گذاری یک "مجلس بزرگ" بود که اعضاء رئیسه آن مجلس، عقل باشد و غیرت باورداشت آن، که نتیجه این مجلس نظم و ترقی دولت است.[۱]

آیا کتاب "کشف‌الغرائب" توانست بر مردم ایران تأثیر بگذارد؟ آیا توانست اندیشه قانون‌گرایی را در میان مردم و روشنفکران ترغیب کند؟ و اگر تحت تأثیر قرار داد چگونه؟

باید اذعان نمود که انتقادهای کوبندهٔ نویسندهٔ کتاب "کشف‌الغرائب"، از بافت سیاسی آن روز ایران و حمله سخت او به حکومت استبداد و دور از قانون، اندیشه مشروطه‌گران چند سال پس از مرگ او را تحت تأثیر قرار داد...". پیش از انقلاب مشروطیت و در خلال آن دستنویس‌های این کتاب در میان گروهی از خوانندگان دست به دست می‌گشت و مطالب آنرا به صدای بلند و با هیجان و ستایش، وسیله میهن‌پرستان ایرانی خوانده می‌شد...[۲] بدین ترتیب مجدالملک نیز با نوشتن کتابش توانست اندیشهٔ قانون‌گرایی را به عنوان محور آراء نوی سیاسی در گفتمان سیاسی ایرانیان ایجاد کند.

٤ـ میرزا حسین‌خان سپهسالار اعظم (۸۱ ـ ۱۸۲۶.م / ۹۹ ـ ۱۲۴۲.هـ)

میرزا حسین‌خان سپهسالار یکی از روشن‌فکران قانون‌خواه ایران بوده که تحت تأثیر پیشرفت‌های غرب قرار گرفته اگر چه او در زمان صدارتش در دوران ناصرالدین شاه عامل

۱ـ پیشین، حائری، ص ۳۱ ۲ـ همان، ص ۳۲

انعقاد قراردادهای "تالبوت" تشکیل نیروی قزاق از جانب روسها در ایران، واگذار نمودن امتیاز شیلات شمال به "استپان لیانازوف" روسی بوده است ولی اندیشه‌ها و اقداماتش کمک فراوانی به گسترش آراء نو و اندیشه مشروطه‌خواهی در ایران نمود.

وی زمانی که به عنوان سفیر ایران در استانبول می‌زیست در مکاتبات خود به دربار و وزارت خارجهٔ ایران شدیداً از نوسازی عثمانی‌ها یاد کرده و هواداری می‌نمود و از نامهٔ معروف مصطفی پاشا دربارهٔ بنیان‌گذاری پارلمان سخن می‌آورد و تحت تأثیر نوسازیهای عثمانی در زمینهٔ قانون‌گذاری که همهٔ اتباع آن امپراطوری را یکسان و برابر می‌خواند ستایش می‌کرد و به دلیل ارتباط با نوگرایان ترک مانند علی‌پاشا، فؤاد پاشا و مدحت پاشا، تحت تأثیر فعالیت آزادیخواهانه آنان قرار گرفت و "نامه‌های او پر از بحث پیرامون جریان‌های سیاسی اروپا، مجلس شورای ملی و برقراری مشروطیت در ترکیه بود. او دولت ایران را به پیروی از ترکیه در این زمینه‌ها فرا می‌خواند.[۱]

میرزا حسین‌خان پس از آنکه به صدارت رسید علیرغم اینکه منافع قدرتهای بیگانه از جمله انگلیس‌ها و روسها را با دادن امتیازات تأمین می‌کرد با تشکیل یک "مجلس مشورتی" و و کابینه‌ای بنام "دربار اعظم" ایرانیان را با اصول مشروطیت و آراء جدید آشنا ساخت. "سپهسالار سرانجام صدراعظم ایران شد و در خلال مدت خدمت خود نوسازی‌هایی را آغاز کرد. در سال ۱۲۸۹ هـ ق یک کابینه بنام **"دربار اعظم و یک مجلس مشورت"** بنیاد کرد که دارای نه وزارتخانه بود و در آن قوانین تصویب می‌شد. بنیان‌گذاری این مجلس مشورت گرچه عمرش به درازا نکشید، گامی بود در راه آشنایی ایران با اصول مشروطیت.[۲]

۵ـ عبدالرحیم طالبوف (۱۳۳۰ ـ ۱۲۵۰هـق.)

طالبوف در تبریز متولد گشته و در ۱۷ سالگی به تفلیس رفت و بیش از نیم سده در روسیه زندگی کرد و افکارش در آن سرزمین شکل گرفته و پخته شد ولی هرگز هویت ایرانی خود را فراموش نکرده و مسلمان باقی ماند. او می‌گفت: **"اول جهان را دوست دارم سپس ایران را و**

۱ـ عبدالرحیم. ذاکر حسین. مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت (چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، تیرماه ۱۳۷۰) ص ۳۴.

۲ـ پیشین، حائری، ص ۳۳

پس از آن خاک پاک تبریز را[۱]

اندیشه‌های طالبوف به بیداری ایرانیان و گسترش آراء نو و تئوری مشروطیت کمک کرد چرا که در نوشته‌هایش از اندیشمندان اروپایی مانند ژاک ژان روسو، ارنست رنان، ولتر، بنتام و دیگر "حکمای" لیبرال وابسته به بورژوازی اروپا نام می‌برد و جنبه‌های مثبت نوخواهی به به ویژه اصول مشروطیت غربی را مورد ستایش قرار داد و از "وطن"، "ملّت " و "دولت" بر اساس مفاهیم جدید سخن می‌گفت. همچنین طالبوف در آثار و نوشته‌هایش از آزادی تجلیل نموده و آنرا به شش گونه تقسیم کرده است: آزادی هویت (آزادی فردی)، آزادی عقاید، آزادی قول (گفتار)، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماع و بالاخره آزادی انتخاب، اما محور اندیشه‌اش قانون می‌باشد که بر اساس آن به تقسیم‌بندی رژیم‌های سیاسی می‌پردازد.

"طالبوف توجه ویژه‌ای به قانون، معنای قانون و سازندهٔ قانون معطوف می‌دارد. به طور کلی قانون را بر دوگونه می‌داند: مادی و معنوی. قوانین معنوی آن است که پیامبران وسیله وحی آنرا بیاورند. قوانین مادی "قانون مدنی و سیاسی " آن است که وسیله خردمندان و دانشمندان کشور ساخته شود و حقوق و منافع مردم را زیرنظر بگیرد. این دو گونه قانون برای استفاده مردم لازم است. او به روشنی یادآوری می‌کند که قانون‌گذاری از اختیارات ویژه اکثریت مردم برای سعادت عموم است. بدین ترتیب طالبوف لزوم مذهب و قوانین پیامبران را انکار نمی‌کند ولی آنها را دور از امور کشور و جنبه‌های مادی زندگی نگاه می‌دارد. به سخن دیگر، طالبوف اگر چه قوانین معنوی و عرفی را لازم و ملزوم یکدیگر می‌داند. نظامی بر بنیاد قوانین عرفی و غیرمذهبی پیشنهاد می‌کند."[۲]

بنابراین او ضمن اعتقاد و احترام به قوانین مذهبی، نظامی را برای ادارهٔ جامعه پیشنهاد می‌کندکه بر اساس قوانین عرفی و زیر نظارت خردمندان کشور باشد. "او در نوشته‌هایش اسلام را "دین پاک" می‌خواند و در سال ۱۳۱۷هق به حج رفت... بدیده او اگر چه مسایل مذهبی مهم هستند ولی حوزهٔ جداگانه‌ای را اشغال می‌کنند که از سیاست و قوانین عرفی و غیرمذهبی که زیر نظارت و مسئولیت خردمندان کشور قرار دارد، جدا هستند" بدین ترتیب او به جدایی دین از سیاست باور داشت، از طرفی دیگر طالبوف رژیم‌های سیاسی موجود را سه گونه تقسیم کرد:

۱ـ پیشین، حائری، ص ۳۳

۲ـ پیشین، حائری، ص ۵۱

۱) حکومت استبدادی مطلق که در آن وزراء صرفاً در برابر پادشاه مطلق، مسئولیت دارند این گونه رژیم‌ها به دو گونه است:

الف ـ حکومت مطلقه با یک قانون ساخته و پرداخته شخص پادشاه بدون توجه به سود مردم مثل روسیه قدیم و ممالک عثمانی.

ب ـ حکومت مطلقه‌ای که قانون هم نداشته باشد و صرفاً ارادهٔ افراد در آن حکومت می‌کند مانند عربستان، ایران، افغانستان و...

۲) رژیم مشروطه سلطنتی که دارای نظام دومجلسی است مثل انگلیس...

۳) رژیم جمهوری که در آن مانند برخی از کشورها از جمله فرانسه یک رئیس جمهور انتخاب شده از سوی مردم در مقام خود برای مدت چند سال حکومت می‌کند.

طالبوف در آثارش به طور مستقیم یا غیرمستقیم حکومت استبدادی زمان خود را مورد انتقادهای سخت قرار می‌دهد. در گفتارهای او به چند یک از رژیم‌های مشروطه جهان مانند انگلیس، فرانسه و ژاپن اشاره شده است، او به ویژه مشروطیت انگلیس را می‌ستاید.(۱)

بدین ترتیب طالبوف با محور قرار دادن قانون و قانون‌گرایی جهت پیشرفت و ترقی جامعه و انتقاد از نظام استبدادی و ستایش از حکومت‌های مشروطه به سهم خود، آراء نوی سیاسی را در میان ایرانیان ترویج کرد.

۶ـ میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله (۱۹۰۸ ـ ۱۸۴۳.م / ۱۳۲۶ ـ ۱۲۴۹هق)

ملکم پسر یعقوب اصفهانی به سال ۱۲۴۹ هق در قصبهٔ ارمنی نشین جلفای کنار زاینده‌رود به دنیا آمده بود. میرزا یعقوب، ملکم را از خردسالی برای تحصیل به اروپا فرستاد تا دوره‌های ابتدایی و متوسط را در یکی از مدارس مربوط به ارامنه در فرانسه طی کرد و سپس به مدرسهٔ عالی پلی‌تکنیک پاریس درآمد میرزا آقاخان نوری، ملکم را به عنوان مترجم دروس استادان اروپایی و تدریس جغرافیا و علوم مقدماتی دیگر، داخل دارالفنون کرد. در قضیهٔ اعزام فرخ‌خان امین‌الملک کاشی به پاریس برای انعقاد قرارداد صلح با انگلیس. میرزا ملکم‌خان به عنوان مترجم و مشاور همراه گروه به فرانسه رفت و از خود لیاقت و استعداد جالب توجهی نشان داد و مورد ترفیع درجه قرار گرفت. وی پس از بازگشت از پاریس رساله‌ای تنظیم و

۱ـ پیشین، ص ۵۲

تحت نام "کتابچهٔ غیبی" یا "دفتر تنظیمات" پیرامون اصلاحات در سراسر کشور به میرزا جعفرخان مشیرالدوله که در این هنگام کابینهٔ خود را به سبک اروپائی‌ها تشکیل داده بود، نوشت.

میرزا ملکم‌خان را باید پدر فراماسونری ایران نامید، زیرا اولین کسی است که در بین سال‌های ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ هجری قمری "فراموشخانهٔ ایران" را بنیان گذارد. پس از مدت کوتاهی به علت فعالیت سیاسی و تشکیل فراموشخانه، شاه نسبت به وی سوءظن پیدا کرده و اعلامیه‌ای در روزنامهٔ دولتی منتشر شد "که هر گاه بعد از این اجامر و اوباش شهر، لفظ فراموشخانه را جاری کنند و پیرامون این مزخرفات بروند مورد خشم و غضب دولت قرار خواهند گرفت" و متعاقب آن ملکم به بغداد تبعید شد (۱۲۸۰ ه ق) و بعد بواسطهٔ اظهار نارضایتی دربار عثمانی (باب عالی) از اینکه این آدم مفسد است و وجودش در عراق موجب اختلال خواهد شد از بغداد رانده و به اسلامبول نزد میرزا حسن‌خان مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی پناه برد و او وساطت کرده و شاه او را بخشید و به سمت مستشار در اسلامبول منصوبش کرد بعد از مدتی "میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک" وزیر امور خارجه که میانهٔ خوبی با ملکم‌خان نداشت حقوق او را قطع کرد و بر وی سخت گرفت و ملکم‌خان از خدمت دولت ایران استعفا داد تا در سال ۱۲۸۸ ه‌ق میرزا حسین‌خان به صدارت رسید و ملکم را به تهران احضار کرد و وی به سمت مستشاری صدارت عظمی منصوب گردید و ناظم‌الملک لقب یافت.

در سال ۱۲۹۰ ه‌ق که میرزا حسین‌خان صدراعظم، ناصرالدین شاه را به اروپا برد قبلاً ملکم را به وزیرمختاری ایران در لندن تعیین کرد که مقدمات پذیرایی شاه را در آن دیار فراهم نماید در سال ۱۲۹۵ به واسطهٔ کاردانی که در قضیهٔ اختلاف ایران و عثمانی از خود نشان داد و جلب پشتیبانی "بیسمارک" صدراعظم آلمان را در پس گرفتن منطقه "قطور" از عثمانی‌ها نمود، مورد تشویق قرار گرفت و در ۱۲۹۹ ه ق ملقب به "ناظم‌الدوله" شد.

ملکم از سال ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۶ ه ق مقام سفارت کبری ایران در لندن را به عهده داشت اما در سال ۱۳۰۶ ه‌ق که قضیهٔ لاتاری[1] پیش آمد ناصرالدین شاه بر او خشم گرفت و او را عزل کرده و از تمام مناصب و القاب دولتی محروم گردید و بعد توسط دادگاهی در انگلستان به جرم شرکت در یک کلاهبرداری به محاکمه کشیده شد. در مدتی که بیکار بود نامه‌های ملتمسانه‌ای

۱ـ نگاه کنید به ملکم‌خان و امتیاز لاتاری، ص ۴۵

در جهت ارجاع مجدد شغلی به دربار شاه نوشت و چون مأیوس شد علیه دربار ایران طغیان کرد و در سال ۱۳۰۷ هـ‌ق روزنامهٔ **قانون** را به صورت نامنظم منتشر ساخت و میهن‌پرستان ایرانی را به نوگرایی و نوخواهی فرا می‌خواند و در نکوهش از حکومت ایران و وزرای شاه هیچ کوتاهی نمی‌کرد، دوران معزولی او حدود ۱۰ سال طول کشید و در این مدت در اروپا زندگی می‌کرد تا اینکه مظفرالدین شاه به سلطنت رسید و او در سال ۱۳۱۶ هـ‌ق به سفیر کبیری در رُم منصوب شد و به مدت ۱۰ سال در این پست باقی ماند و در سال ۱۳۲۶ هـ ق در هفتادودو سالگی یعنی دو سال پس از برپایی مشروطه در سوئیس درگذشت.

صرف‌نظر از بیان زندگی مختصر ملکم، قبل از آنکه روزنامهٔ قانون را برای تبلیغ و ترویج اندیشه جدید قانون‌خواهی و مشروطه‌خواهی در ایران، انتشار دهد دو اقدام در جهت حفظ منافع بیگانگان انجام داد که ذکر آن خالی از لطف نخواهد بود ملکم‌خان در دو قرارداد مذلت‌بار منعقده بین حکومت قاجار و دولت انگلیس به عنوان واسطه نقش اساسی داشت این دو عبارت بودند از: قرارداد رویتر، واگذاری امتیاز لاتاری.[۱]

الف ـ ملکم‌خان و قرارداد رویتر

ننگین‌ترین و شرم‌آورترین قرارداد تاریخ سیاسی ایران در دورهٔ قاجار قرارداد رویتر بود ممکن است عده‌ای قرارداد "گلستان و ترکمنچای و قرارداد پاریس" را به رخ بکشند ولی باید گفت آن قراردادها ناشی از تحمیلات نظامی به حکومتی بود که به لحاظ فساد دورنی، توان ایستادگی در برابر متجاوزین را نداشت ولی قرارداد رویتر بر مبنای پول پرستی و هرزگی و عیاشی حکومتگران فاسد بود ماجرای قرارداد رویتر و مواد آن چنین است:

"در سال ۱۲۹۰ هـ‌ق هنگام اولین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ ملکم از طرف دولت ایران مأموریت یافت که به اروپا رفته، مقدمات سفر ناصرالدین شاه به فرنگ را آماده کند در طی همین سفر بود که سپهسالار با همدستی ملکم و چند تن دیگر در مقابل گرفتن دویست‌هزار لیره، این امتیاز را به دولت انگلیس واگذار کرد هر چند بیشترین مقدار از این پول را صدراعظم و شاه به جیب ریختند اما سهمی از آن نیز به ملکم تعلق گرفت."[۲]

۱ـ لاتاری نوعی وسیله قمار بود که می‌خواستند در ایران ترویج دهند.

۲ـ پیشین، ولایتی، ص ۸۶

امتیاز رویتر به معنی واگذاری کامل خاک ایران در مقابل دویست هزار لیره به دولت انگلیس بود طبق این قرارداد که به مدت هفتاد سال بود این امتیازات به "بارون جولیوس دو رویتر" واگذار شد:

۱ ـ احداث کمپانی‌های مختلف

۲ ـ امتیاز انحصاری راه‌آهن بحر خزر تا خلیج‌فارس

۳ ـ ایجاد تراموا

٤ ـ زمین و ریگ و سنگ و سایر مصالح ساختمانی رایگان

۵ ـ معافیت مأموران انگلیس و وسایل آنها از پرداخت گمرک و مالیات

٦ ـ حق انحصاری بهره‌برداری از معادن ذغال‌سنگ و آهن و مس و سرب و پطرول (نفت) و سایر معادن زیرزمینی

۷ ـ استفاده رایگان از املاک خالصه و امتیاز بهره‌برداری از جنگ‌های ایران

۸ ـ حق انحصاری استفاده از آب رودخانه و ایجاد سدها و بندها و استخرها

۹ ـ امتیازات تاسیس بانک

۱ ـ امتیاز پخش گاز و سنگفرش کوچه‌ها و تزیین پایتخت، راهها و شوسه‌ها و تلگراف‌خانه و پست‌خانه و آسیاب و کارخانه‌جات مختلفه و ...[۱]

سرانجام این امتیاز با مبارزه مردم مسلمان به رهبری حاج ملاعلی کنی ملغی و شاه مجبور به پرداخت خسارت شد. و به دنبال آن صدراعظم خود، میرزا حسین‌خان سپهسالار را عزل نمود.

ب ـ ملکم‌خان و امتیاز لاتاری

با واسطه‌گری میرزا ملکم امتیاز "تاسیس لاتاری (نوعی وسیله قمار) از طرف ناصرالدین شاه در سفر سوم هنگامی که از اسکاتلند بازدید می‌نمود به شخصی به نام "**بوزویک دوکار دوال**"[۲] واگذار شد.

ملکم‌خان در این معامله یک هزار لیره به شاه رشوه داد ضمناً ملکم کار لاتاری را نوعی

۱ـ همان، ص ۸۷

2- Buzoic de cardoal

صرافی معرفی کرد و موقعی که شاه به ایران مراجعت کرد با مخالفت علمای ایران مواجه شد و آنها فتوایی مبنی بر تحریم این عمل به عنوان یک قمار صادر کردند.» ناصرالدین شاه مجبور شد با ارسال تلگرافی دستور لغو امتیاز لاتاری را بدهد ولی ملکم تلگراف لغو قرارداد را مدت شش روز مکتوم نگه داشت و در این فاصله امتیاز را به مبلغ چهل هزار لیره و به روایتی پنجاه هزار لیره به یک شرکت انگلیسی فروخت سپس به وزارت خارجه ایران جواب داد که امتیاز واگذار و قرارداد مبادله شد و دیگر نمی‌شود لغو کرد.»[۱]

پاسخ ملکم نتیجه معکوس داد. چرا که شاه و اتابک هر دو عصبانی شده و فرمان لغو امتیاز و عزل ملکم را با سلب تمام عناوین او طی تلگرافی به لندن صادر نمودند. به دنبال عزلش بود که روزنامهٔ قانون را انتشار داد. در این مورد محمود محمود می‌نویسد:

«وقتی که موضوع چهل هزار لیره، برای امتیاز لاتاری پیش آمد و نخواست سهمی از آن به دربار ایران بدهد و از شغل خود معزول گردید شروع کرد به نوشتن روزنامهٔ قانون و معروف شد به آزادیخواهی و طرف توجه دشمنان شاه و صدراعظم ایران قرار گرفت نامه‌های زیادی از ملکم و به امضای خود او در دست دارم که فقط برای معرفی این آزادی‌خواه یکی از آنها را در جا می‌آورم تاریخ آن پیش از چند ماه قبل از انتشار روزنامهٔ قانون می‌باشد این است آن نامه:

«هو ـ فدایت شوم مراجعت مرکب همایون، البته حیات تازه به ایران آورده، حسن تاثیرات این سفر صد مرتبه بیش از آن شد که تصور می‌آید. معنی و قدرت دولت در هیچ عصر مثل این اوقات در دنیا مرتفع نبوده است عموم ممالک فرنگستان هنوز هم از کمالات و حسن اطوار و وسعت معلومات بندگان اقدس شاهنشاه، روحنا فداه. مملو تحسین و تعجب هستند و حقیقتاً ذات مقدس اعلیحضرت شاهنشاهی در جلب قلوب عموم بزرگان فرنگستان و در ترفیع مقام دولت علیّه چنان قدرت و کرامت‌ها نمودند که هیچ مورخ و هیچ شاعر عشر آن را نمی‌تواند بیان نماید. اگر هم این سفر مبارک همایونی بعد از این نتیجه دیگر نبخشید. همین تاثیرات که در فرنگستان به ظهور رساند از برای افتخار و استحکام دولت علیّه یک سرمایهٔ عظیم خواهد بود و حال اینکه از هر جهت آشکار است که این واقعهٔ بی‌نظیر یعنی این سفر همایون در هر صورت برای امور داخله و ارتباط خارجهٔ ایران فواید و نتایج بی‌حصر خواهد داشت.

«... قرارنامهٔ امتیاز لاتاری را با چاپار سفارت انگلیس فرستاده‌ام البته مقارن ورود این

۱ـ پیشین، ولایتی، ص ۹۱

پاکت خواهد رسید..." این نامه را ملکم در تاریخ هفتم اکتبر ۱۸۸۹. م نوشته است که درست بعد از ورود شاه از سفر سوم خود به اروپا بوده در این نیز اشاره به امتیاز لاتاری کرده است در همین بین‌ها بوده که موضوع چهل هزار لیره پیش آمده ملکم نخواسته چیزی به خارج بدهد. در نتیجه در ماه دسامبر (دو ماه بعد از نامه) ۱۸۸۹. م از خدمت برکنار شده، و در ۲۰ فوریه سال ۱۸۹۰. م قبل از الغای امتیاز رژی روزنامه قانون را در لندن انتشار داده... هرگاه دربار یا اتابک متعرض او نمی‌شدند. می‌گذاشتند این چهل هزار لیره را بدون دغدغهٔ خاطر ملکم تصاحب کند و خود او نیز در مقام خود در لندن به نام سفیر کبیر ایران باقی می‌ماند، هرگز به نوشتن روزنامهٔ قانون اقدام نمی‌کرد و همانطور مثل سال‌های قبل به مداحی شاه و دربار ادامه می‌داد و دیگر به آزادی‌خواهی و قهرمان حریّت و مشروطیت ایران معروف نمی‌شد.(۱)

اندیشه‌های میرزا ملکم‌خان

میرزا ملکم خان اساس و جوهر اندیشه‌اش اطاعت از فرهنگ و تمدن غرب بوده است و در این راه اختراع را از طرف ایرانیان مردود می‌شمارد چرا که "در ایران از جانب استعمار بعضی از مروجین غربگرایی وارد صحنه شدند، که ملکم‌خان... نماینده شاخص و نمونه‌وار آنهاست. ملکم بر آن بود که اخذ "تمدن جدید" با "کسب مبانی عقلی و فکری" یکسان است و در کسب این مبانی "حق نداریم" درصدد اختراع باشیم. پس از صدور این حکم قاطع و جازم استدلال می‌کند که "کارخانجات انسانی ملل ئورپ" حاضر است و کافی است از این نمونه‌ها تقلید کنیم هرگز شعاری استعماری و استعمارپسند برای بازستادن شخصیت و هویت اسلامی از مردم ایران با این صراحت و وضوح اعلام نشده بود."(۲)

ملکم‌خان در ترویج آراء نو و مشروطه‌خواهی فعالیت‌هایی را انجام داده که به طور مختصر آن را ذکر می‌کنیم: ملکم برای نخستین بار موضوع "سلطنت مشروطه" و "مجلس شورای ملی" را صریحاً در مقاله‌هایی که بعد از ۱۳۰۰ هق نوشته مطرح کرده است. او در سال ۱۳۰۲ کتابچهٔ کوچکی در باب "قوانین اساس دولت و قوانین اداره مملکت" نوشت در این مورد میرزا

۱ـ محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، جلد پنجم (تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۱) ص ۱۲۲۵ ـ ۱۲۲۳

۲ـ احسان، طبری، مقاله تمدن و فرهنگ غرب و انقلاب اسلامی (کیهان فرهنگی شماره ۸، آبان ماه ۱۳۶۳) ص ۲۳

محمدعلی خان فریدالملک منشی سفارت ایران در لندن در یادداشت‌های روزانهٔ خود (۱۶ شعبان ۱۳۰۲) می‌نویسد: "کتابچهٔ مزبور با این عبارت شروع شده بود که "در دول منظم دو قوانین است: یکی قوانین اساسی دولت و دیگر قوانین اداره مملکت و پس از آن بیان سلطنت مشروطه و سلطنت مطلق بود."(۱)

ملکم‌خان در مورد انفصال قوهٔ مقننه از قوهٔ مجریه در حکومت پارلمانی می‌گوید: "هر دولتی که بخواهد در پناه امنیت مالی و جانی زنده بماند باید حکماً یک مجلس قوانین داشته باشد و در صورتی هم که جمیع قوانین قدیم به درستی محفوظ باشند باز به واسطهٔ تجدد اسباب زندگی، از قبیل راه‌آهن، تلگراف و احداث کمپانی‌ها و استحکامات، حدود و تنظیم افواج و هزار موارد دیگر، هر روز قواینن و قواعد تازه واجب می‌شود و به یک تفضل الهی در این عهد از هر جهت مبرهن می‌بینیم که ترتیب یک مجلس قوانین هم به اقتضای حکمت تمدن، هم به حکم شرع مقدس اسلام در ملک ایران از همه جا آسان‌تر و از هر تدبیر واجب‌تر شده است. اجرای قوانین یک دستگاه مخصوص لازم دارد که در سایر دول به آن "هیئت وزارت" می‌گویند... در ترتیب هیئت وزارت آنچه با قانون علمی مقرر شده این است که وزرا باید در پیشگاه مجلس قوانین مسئول باشند وزرا باید در خدمات دولت تماماً شریک و ضامن اقوال و اعمال همدیگر باشند به طوری که اگر یکی از آنها مصدر خطا یا مرتکب خیانتی بشود همهٔ وزرا مثل وجود واحد یک دفعه معزول بشوند."(۲)

ملکم خان با توجه به شرایط ایران می‌خواهد وجوب مشروطه را از نظر شرع اسلام مطرح کند اما آیا در حقیقت او به اسلام ایمان دارد یا اینکه از دین و دین‌خواهی می‌خواهد بستری مناسب برای ترویج افکارش بهره ببرد؟ در این مورد ملکم در گفتگویی با آخوندزاده تاکید می‌کند که برای ارشاد و راهنمایی و تعلیم ساکنین مملکت عثمانیه و ایران و قفقاز که پیرو یکی از ادیان سه‌گانهٔ اسلام و نصرانیت و یهود هستند نباید ارشاد را از انتقاد دینی شروع کرد تو میرزا فتحعلی بدان که به دین هیچ یک از ایشان نباید بچسبی و نباید به ایشان بگویی که اعتقاد شما باطل است و شما در ضلالت هستید... تو بدین شیوه ناملایم برای خود هزار قسم مدعی و بدگویی خواهی تراشید و به مقصود هم نخواهی رسید هر کس از ایشان از روی لجاجت و عناد

۱ـ پیشین، ولایتی، ص ۸۳

۲ـ فرشته، نورایی. تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان (تهران: جیبی ۱۳۵۲) ص ۲۰۷

حرف تو را بیهوده و دلایل تو را پوچ خواهد شمرد و زحمت تو عبث و بی‌جا خواهد شد. چرا به دین ایشان می‌چسبی؟

"تو دین ایشان را کنار بگذار و در خصوص بطلان آن هیچ حرف مزن..."[۱]

ملکم‌خان و تشکیلات فراماسونری

همان طوری که قبلاً ذکر شد میرزا ملکم‌خان انجمن فراموشخانه ایران را در سال ۱۲۷۶ هق بنیاد نهاد که بعدها به دنبال سوءظن شاه و اعلامیه‌اش مبنی بر ممنوعیت آن و حتی تکرار لفظ فراموش‌خانه موجبات غضب و خشم دولت را فراهم می‌آورد به انجمن "آدمیت" تغییر نام یافت و ملکم نیز به دنبال آن به بغداد تبعید گشت. و تشکیلات فراماسونری در خارج از کشور فعال شد البته در داخل نیز در حال نفوذ بود علت فعالیت این تشکیلات و گروهها و انجمن‌های سیاسی در خارج از کشور که برای زمینه‌سازی مشروطیت و ترویج آراء نوی سیاسی در ایران فعالیت می‌کردند ناشی از فشار شدید استبداد بود "انجمن فراموشخانه" با شعار آشنا ساختن ملّت به نظام اروپایی و دفاع از آزادیها و حقوق مردم، عده‌ای از اشراف‌زاده‌ها و رجال سیاسی را به خود جلب کرد"[۲] و با هدف **"ترویج اندیشه‌های اروپایی و آزادی به گونه غربی و اصول سیاست غربی برای ایجاد حکومت پارلمانی در ایران"**[۳] تشکیل شد. پس از انحلال آن در سال ۱۲۷۸ هـق طی یک اعلامیه دولتی. فعالیت خود را به طوری کاملاً سری ادامه داد تا اینکه مجدداً در سال ۱۳۲۲ هـق به نام انجمن مخفی توسط سید محمد صادق طباطبایی و با عضویت ۶۰ تن از آزادی‌خواهان با هدف مبارزه با استبداد و برقراری آزادی در ایران تشکیل شد و شروع به فعالیت نمود.

ملکم‌خان از دین محمل و بستر مناسبی برای ترویج تمدن غربی ساخته بود وی در این رابطه می‌گوید: **"انجمن‌های فراماسونری را در لفافه دینی پوشیدم"**[۴] چرا که غیر از این در

۱ـ همان، ص ۴۶

۲ـ مهدی، انصاری.شیخ فضل‌الله و مشروطیت (تهران: انتشارات امیرکبیر. ۱۳۶۹) ص ۳۹

۳ـ اسماعیل، رایین. فراماسونری در ایران جلد دوم (چاپ دوم، تهران: موسسه تحقیق رایین، ۱۳۳۵) ص ۱۱۰

۴ـ ابراهیم، صفایی. رهبران مشروطه، دوره کامل یک جلدی (چاپ دوم، تهران: انتشارات جاویدان، خرداد ۱۳۶۲) ص ۲۴

جامعهٔ ایران همان طور که به آخوندزاده سفارش کرده بود نمی‌توانست اعتقادات دینی مردم را نادیده بگیرد او در مصاحبه با ویلفرد اسکاون بلانت مؤلف کتاب "تاریخچهٔ مخفی اشغال مصر به وسیله انگلیسی‌ها" در مصر گفت: **"من مایل بودم اصول تمدن غربی را در ایران شیوع دهم و برای این کار از جامهٔ دیانت استفاده نمودم."**(۱)

ملکم‌خان در مورد استفاده از دین برای رسیدن به اهداف خود در تشکیلات فراماسونری می‌گوید: **"در اروپا که بودم سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی را مطالعه کردم با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و همچنین تشکیلات سری فراماسونری آشنا گردیدم و طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با خرد دیانت مشرق به هم آمیزم، چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی‌فایده‌ای است، از این رو فکر ترقی مادی را در لفافهٔ دین عرضه داشتم تا هموطنانم آن معانی را نیک دریابند. دوستان و مردم معتبری را دعوت کردم و در محفل خصوصی از لزوم پیرایش‌گری اسلام سخن راندم."**(۲)

ملکم ضمن اعتقاد به یکسان بودن عقاید باب با عقاید عیسی مسیح، مدعی گردید که در ایران مذهب جدیدی با سی هزار پیرو درست کرده است و پیرامون اصلاح مهمی تحت عنوان "تغییر اساسی اسلام" با دوستانش از رجال مهم تهران محرمانه در نیازی که اسلام به تعالیم خالص‌تر دارد سخن گفته است و حتی مشهور بود فراموشخانه شعبه‌ای از فرقهٔ بابی شده و نیز اینکه ملکم از خانقین به بغداد می‌رود و مدتی در آنجا با بابی‌ها رابطه و آمیزش پیدا کرده "سپس به اسلامبول عزیمت نموده است..."(۳)

بنابراین ملکم با چنین اعتقادات و باورهایی می‌خواست از دین اسلام بستری مناسب جهت ترویج اندیشه‌هایش و رسیدن به اهدافش بهره جوید تا جایی که می‌خواست اسلام را با مشروطهٔ غربی به ظاهر آشتی دهد؟! در این مورد آقای حائری می‌نویسد:

"ملکم‌خان از پشتیبانان یک دندهٔ آوردن ارزش‌های غربی به ایران و از هواخواهان سرمایه‌گذاری کشورهای استعمارگر اروپا در این کشور بود. وی راه‌حل دشواری‌های ایران را بیش از هر چیز آوردن رژیمی می‌دانست که بر پایه قانون استقرار داشته باشد. ملکم‌خان مانند

۱ـ پیشین، رایین، ص ۱۱۰

۲ـ پیشین، انصاری، صص ۱۰۲ ـ ۱۰۱ به نقل از اندیشه ترقی، ص ۶۴

۳ـ همان، ص ۱۰۲

دوستش آخوندزاده آگاه بود که تئوری مشروطهٔ غربی با مبانی اسلام از جنبه‌های گوناگون به ویژه مرتبه‌ای که مذهب در یک نظام مشروطهٔ غربی می‌تواند داشته باشد، تفاوت دارد. ولی... این مطلب را هرگز به شیوهٔ آشکاری بیان نکرد و در نتیجه ناچار شده است مطالب ضد و نقیض بگوید. برخورد ملکم با مسئله مشروطیت مانند برخورد مستشارالدوله بود و هر دو می‌خواسته‌اند اسلام را با مشروطه‌گری گونه غربی در ظاهر آشتی دهند."[۱] البته همانطوری که خود ملکم گفت می‌خواست برای شیوع اصول تمدن غربی از جامعهٔ دیانت استفاده کند و فکر ترقی مادی و اندیشه‌های غربی را در لفافهٔ دین عرضه نماید.

نوشته‌های اندیشه‌گران یاد شده در بیداری ایرانیان و پیدایی آراء جدید گفتمان سیاسی ایرانیان نقش بسزایی داشت که خود زمینه‌ساز انقلاب مشروطیت بود اما باید بدانیم که این نوشته‌ها در میان تودهٔ مردم خوانندگانی نداشت فقط در میان خواص و تحصیلکرده‌ها هم آنهایی که در خارج از کشور بوده و طرفدار آزادی و آزادیخواهی بودند مثل آنهایی که در قاهره، استانبول، قفقاز، هندوستان و کشورهای اروپایی بودند و هم آنهایی که در داخل کشور بودند تبلیغ و ترویج می‌شد و تودهٔ مردم عمدتاً با رهبران مذهبی خود یعنی روحانیون و مراجع سر و کار داشته و بر اساس اندیشه‌ها و فتاوای آنان وارد مبارزه شده بودند.

نکته بعدی اینکه این روشنفکران طرفدار تمدن و فرهنگ غربی اصولاً مابین مشروطه غربی و اسلام تمایز قایل شده و آن را مطرح می‌کردند مانند آخوندزاده و طالبوف. گرچه طالبوف مسلمان بوده و تا حدی هم بدان عمل می‌کرد ولی آخوندزاده ضد مذهب بوده و اعتقادی بدان نداشت و در تبیین مشروطه نیز آخوندزاده اصول مشروطه غربی را کاملاً به شیوه بورژوازی تفسیر کرد چرا که معتقد به جدایی آن دو (مشروطه و دین) بود در واقع او یک سکولاریست تمام عیار بود اما طالبوف مشروطیت را تقریباً بر اساس موازین غربی تفسیر و تشریح کرد بدون آنکه موارد اختلاف میان اسلام و مشروطهٔ غربی را به طور آشکار بیان کند.

اما ملکم‌خان و مستشارالدوله در مورد جنبه‌های گوناگون نظام مشروطه و پارلمانی سخن گفتند و در این مورد برقراری حکومت مشروطه را امری اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند ولی اصول مشروطه و دموکراسی را بنا به مقتضیات و شرایط زمانی و مکانی با عناصری از شریعت اسلام آمیختند که به قول آقای حائری "این جنبه از نوشته‌های آنان سبب گمراهی بعضی مقام‌های

۱ـ پیشین، حائری، ص ۴۲

مذهبی در تفسیرشان از مشروطیت گردیده."[۱]

اگر بخواهیم در این مورد باز هم مطالبی بنویسیم از این دست فراوان یافت خواهد شد اما باید بدانیم که بعضی از این روشنفکران غرب‌زده در مورد ایجادهر تحولی در ایران علاوه بر اینکه اطاعت محض را تقلید می‌کردند بلکه معتقد بودند هر نوع تحول در اندیشه و پیشرفت ایران و ایرانی باید به دست اروپایی‌ها به خصوص انگلیسی‌ها صورت پذیرد در این مورد خان ملک ساسانی که زمانی در مدرسه عالی سیاسی از شاگردان درس میرزا محمدعلی فروغی "عضو لژ بیداری ایرانیان" بوده، خاطرات جالبی را از زبان استادش مطرح می‌کند که بسیار قابل تأمل و دقت می‌باشد.

"خوب به خاطر دارم یک روز درس تاریخ داشتیم و گفتگو از مستعمره‌های انگلیس بود که آیا خود اهالی قادر به اداره کردن ممالک خود هستند یا نه؟ میرزا محمدعلی (فروغی) ذکاءالملک (ثانی) گفت: آقایان شما هیچ وقت سرداری برای دوختن به خیاط داده‌اید؟ همه گفتند: البته. گفت: وقتی سرداری را از مغازهٔ خیاطی به منزل آوردید آستین‌هایش تکان می‌خورد؟ همه گفتند: نه. گفت: پس چه چیز لازم بود که آستین‌ها را به حرکت درآورد؟ شاگردها گفتند: لازم بود دستی توی آستین باشد تا تکان بخورد. جناب فروغی فرمودند: مقصود من هم همین بود که بدانید ایران شما، مثل آستین بی‌حرکت است که تا دست دولت انگلیس نباشد ممکن نیست تکان بخورد"!؟[۲]

این گونه تفکرات و آراء چه نتیجه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ و چه تاثیری در جامعه ایران به جا خواهد گذاشت؟ "صرف‌نظر از محتوای ذهنی و فکری این نظریات، اثر عینی آن، تشویق ایرانیان به خود فروختن، خودباختن و به از خودبیگانگی (آلیناسیون)، به خیانت، به جبهه‌سایی در درگاه اربابان مستعمره‌طلب بوده."[۳]

۱ـ همان، ص ۵۴

۲ـ پیشین، راین، صص ۴۵۴ و ۴۵۳

۳ـ پیشین، طبری، ص ۲۳

فراماسونری و مشروطه

همان طوری که قبلاً ذکر شد هدف از تشکیل انجمن فراموشخانه توسط میرزا ملکم‌خان. ترویج اندیشه‌های اروپایی و آزادی به گونهٔ غربی برای ایجاد حکومت پارلمانی در ایران بود که بنا به مقتضیات و شرایط زمانی و مکانی، آن را در لفافهٔ دینی پوشاندند چرا که مردم مسلمان ایران آنچه را که به نام دین به آنها عرضه می‌شد بهتر می‌پسندیدند و یا به تعبیر ملکم‌خان هموطنانش از این طریق آن معانی را نیک درک می‌کردند اگر چه انجمن فراموشخانه بعدها با اعلامیه دولتی منحل شد و به جایش انجمن آدمیت و بعدها انجمن مخفی در دورهٔ مشروطیت پیدا شد لازم است نقشی که این انجمن سری در پیدایش آراء جدید در گفتمان سیاسی ایرانیان داشته از طرفی و هم نقشی که در پس از پیروزی انقلاب مشروطیت داشته است اشارهٔ کوتاهی بنماییم.

ابتدا لازم است برای شناخت فعالیت فراماسون‌ها در جریان مشروطیت به مرام‌نامهٔ آن توجه کنیم چرا که مرام‌نامه هدف و جهت و تاکتیک‌های یک گروه سیاسی را به خوبی روشن می‌سازد. بخشی از مرام‌نامه انجمن مخفی تهران و وابستهٔ تشکیلات مزبور عبارتند از:

۱ ـ جلب اشخاص متنفذ و پاک‌نیت در جرگهٔ آزادی‌خواهان

۲ ـ حداکثر بهره‌برداری از اختلافات میان هواداران عین‌الدوله و طرف‌داران میرزا علی‌اصغر خان اتابک برای پیشرفت منظور تشکیلات

۳ ـ تشویق به مخالفت با دولت عین‌الدوله و هواداری از پایداری مردم

٤ ـ ارتباط با حوزهٔ علمیه نجف و شرح مفاسد دستگاه کنونی

۵ ـ همفکری با روحانیون متنفذ تهران بدون آگاهی از منظور انجمن مخفی

٦ ـ ارتباط با روشنفکران دولتی

۷ ـ تهیه نظام‌نامه اصلاحی برای اجرا پس از موفقیت و موظف بودن اعضاء انجمن به تطبیق آن به وسایل مختلف با احکام اسلام و عدم انتشار موادی که حربهٔ تکفیر به دست مخالفان دهد (با توجه به حمله مخالفین و روحانیون آگاه بر مقاصد انجمن)

۸ ـ موظف بودن اعضاء به خطاب برادر به یکدیگر

۹ ـ عدم حضور در محافل دینی و مذهبی[۱]

۱ـ پیشین، راپین، ص ۱۷۷

موارد فوق به خوبی بیانگر برخی از جریانات انقلاب مشروطه می‌باشد از جمله ارتباط با حوزه علمیه نجف و یا همفکری با روحانیون متنفذ تهران تداعی کننده اختلافات میان مراجع نجف از طرفی و روحانیون و علماء تهرانی از طرفی دیگر می‌باشد یا در بحث تهیه نظام‌نامه اصلاحی جهت اجرا پس از پیروزی و تطبیق ظاهری آن با اسلام که نتواند به خوبی اندیشه‌ها و اهداف آنها را آشکار کند تا وسیله‌ای جهت تکفیرشان به وسیله روحانیون گردد و از این نکته معلوم می‌شود آنها آگاه بودند که تنها نیرویی که قادر است آنها را از میدان بدر کند و مانع نفوذشان شود روحانیون هستند و از طرفی دیگر با قدرت مرجعیت مراجع نجف می‌توانند اندیشه مشروطه‌خواهی را در ایران ترویج کرده و حاکم نمایند.

در این مورد آقای ناظم‌السلام در مورد بهره‌برداری تشکیلات انجمن مخفی فراماسون‌ها از روحانیون در جهت پیشبرد نقشه‌هایشان می‌نویسد: "طرح اتفاق بهبهانی و طباطبایی را (همینان ریختند) و هم اینان بودند که بدون ارادت واقعی به آن دو عالم، می‌خواستند از وجودشان در پیشبرد نقشه‌هایشان سود برند، چنانچه در مذاکرات ضبط شدهٔ یکی از این مجالس سری آمده. یکی از اعضاء برجسته چنین می‌گوید: جناب آقای سید عبدالله در کار خود محکم است، آقایانی که با ایشان می‌باشند همگی از ایشان قول گرفته‌اند و محکم ایستاده‌اند. به صدهزار تومان هم خاموش نمی‌شوند... فتوت و مردانگی آقای بهبهانی را همه می‌دانید. مراوداتی که بعضی با ایشان دارند جزو اسرار است، در این مجلس نمی‌توانم عرض کنم همین قدر برای اطمینان شما عرض می‌کنم این اقدام جناب آقا قریباً نتیجه‌اش ظاهر خواهد شد. باز عرض کنم هر گاه آقای بهبهانی از قول‌اش برگشت فوراً ایشان را معدوم و دیگری را به جایش منصوب خواهیم نمود."[۱] مطلب فوق به خوبی بیانگر آن است که فراماسون‌ها از نیروی روحانیون بنا به ضرورت و در جهت رسیدن به اهداف خودشان استفاده می‌کردند. " این رفتار بدان علت بود که محافل سری از کسانی تشکیل شده بود که همکاری با علماء را به اقتضای وقت جایز می‌دانستند، ولی پس از دستیابی به مشروطیت دیگر آن را جایز نمی‌شمردند."[۲] حتی برای ایجاد تفرقه در میان علماء و روحانیون نیز فراماسون‌ها برنامه داشتند چنان که

۱ـ میرزا محمد، ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ارانیان، جلداول، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (تهران، انتشارات آگاه تابستان ۱۳۷۵) ص ۱۹۱

۲ـ یحیی، دولت‌آبادی. حیات یحیی، جلد دوم (چاپ چهر، ۱۳۲۸) ص ۴۷

"تاسیس فراموشخانه در سال ۱۳۲۴ هجری در مشهد برای ایجاد اختلاف میان صفوف روحانیون و کاستن از قدرت و نفوذ آنها بود."[۱]

علاوه بر آن تشکیلات فراماسونری تلاش می‌کرد بعضی از روحانیون یا اعضاء درجه یک خانواده‌اشان را وادار مسلک و گروه خود بکند و برای چنین منظوری " اینها توانستند با نفوذ در فرزند آیت‌الله سید محمد طباطبایی یعنی محمدصادق طباطبایی او را وارد مسلک خود قرار داده که سفرهایی به اروپا برای شرکت در جلسات لژهای بالاتر نمود (که بعدها) در تهران به کمک جمعی از فراماسونرها انجمنی را برای پیشرفت اهداف خود و مبارزه با مشروعه‌طلبان تشکیل داد که پس از صدور فرمان مشروطیت. انجمن مخفی منحل شده بود درصدد انجمن دیگری برآمد (سال ۱۳۲۴ هـ) و تصمیماتی برای مبارزه باشیخ فضل‌الله نوری گرفت."[۲]

تشکیلات فراماسونری پس از پیروزی انقلاب مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی تمام تلاشش. در دست گرفتن ادارهٔ مجلس و زمام کارهای مملکتی و وارد کردن فشار بر شاه و صدراعظم برای مطالبهٔ مشروطیت در مقابل جنبش عدالت‌خواهی بود در این مورد پس از تشکیل مجلس تقی‌زاده گفت: **"یکی از قدم‌های برجستهٔ لژ فراماسونی اداره مجلس شورای ملی و سازمان دادن به امور داخلی آن بود و کلیهٔ سازمان‌های جلسه علنی و حتی ادارات مجلس شورای ملی تقلیدی از نظام‌نامهٔ لژ بیداری ایران و تشکیلات داخلی لژ مزبور بود."**[۳]

در مورد اینکه سلطنت باید مشروطه باشد یا مشروعه. نیز فراماسون‌ها نقش مهمی ایفا کردند و بعد از مخالفت صدراعظم با نام مشروطه به تحریک انجمن مخفی در تبریز و تهران شورش و بلوا ایجاد شده بود و در تهران مردم به مجلس ریخته و مشروطه را طلب کرده بودند در مورد مطالبهٔ مشروطه توسط فراماسون‌ها آقای رایین می‌نویسد: "تقی‌زاده و حاجی امین‌الضرب که از اعضاء لژ بیداری و سعدالدوله که فراماسون بلژیک بود. سخنرانی‌های تندی در مجلس ایراد کردند و پس از مخالفت صدراعظم با نام "مشروطه" که پیشنهاد ایشان بود تقی‌زاده به حاضرین گفت که تا مشروطیت رسماً اعلان نشود به هیچ مذاکره‌ای نخواهد پرداخت. روز بعد تهران تعطیل عمومی شد و مردم به تحریک انجمن مخفی فراماسون‌ها به مجلس ریخته و صراحتاً تایید و تصدیق مشروطیت را مطالبه کردند. در مجلس گروهی به

۱ـ پیشین، رایین، ص ۶۹ ۲ـ همان، ص ۲۵۳

۳ـ محمود، کتیرایی، فراماسونری در ایران (بینا، بیتا) ص ۱۱۰

اتفاق علماء "حکومت مشروعه" می‌خواستند ولی معترضین و فراماسون‌ها فقط کلمهٔ "مشروطه" را خواستار بودند."[۱]

فعالیت فراماسون‌ها و روشنفکران غرب‌گرا نتیجه‌اش بیداری ایرانیان به واسطهٔ تبلیغ اندیشه‌ها و آراء جدید سیاسی از طرفی. و ایجاد اختلاف در میان روحانیون و علماء به واسطهٔ عدم درک صحیح از مشروطه و مشروطه‌خواهی که با اصول و قواعد شریعت سازگاری نداشت از طرف دیگر شد و این مسئله را ما عملاً در تدوین قانون اساسی در مجلس اول مشاهده کرده و حتی زیان بارتر از آن ناکامی مردم ایران در مبارزه با استبداد و استعمار بود که بعدها هر دو جریان مجدداً بر این مرز و بوم حاکم شدند.

۱ـ پیشین، رایین، ص ۱۹۹

فصل سوم

علل مخالفت شیخ فضل‌الله با مشروطه

شیخ فضل الله و انقلاب مشروطه

همانطوری که قبلاً مطرح کردیم انقلاب مشروطهٔ ایران بر اثر زمینه‌های فکری داخلی و خارجی اعم از اعتقادات مردم مسلمان ایران به خصوص شیعه، و اندیشه‌های قانون‌خواهی و نظام دموکراسی غرب از یک طرف و سلطهٔ استبداد و استعمار بر حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی از طرف دیگر، حادث شد و رهبران مذهبی عمدتاً و روشنفکران به صورت کم‌رنگ‌تر در ایجاد آن دخالت داشتند و تودهٔ مردم مسلمان به واسطهٔ دخالت و حمایت روحانیت خصوصاً مراجع نجف به حمایت و پشتیبانی آن برخاستند. بنابراین اصول مشروطگی و نظام دموکراسی جدید نه از شریعت نشأت می‌گرفت و نه از نوآوری‌های علماء بود، بلکه به اندیشه‌ها و سیاست‌های غربی وابستگی داشت و بر مبنای نظریهٔ حاکمیت مردم و ابزاری به نام قانون موضوعه که بنا به طبیعتش متغیر (تغییرپذیر) بود، به اجرا درآمد. اما دستگاه روحانی به هر انگیزه‌ای که بود گرایش به مشروطیت پیدا کرده و با تفسیر و توجیه‌های شرعی به صحت حکومت مشروطه رأی داد و حمایتش، توان جریان مشروطه‌خواهی را دوچندان کرد اگرچه در آغاز تا قبل از مسئله سفارت انگلیس در درخواست‌های مردم و علماء سخن از مشروطه نبود بلکه به واسطهٔ سلطهٔ همه‌جانبه استبداد، سخن از عدالتخانه و اجرای قوانین اسلام بوده، اما به هر دلیل مشروطه‌خواهی وارد اذهان عمومی شد و مردم آن را از شاه مطالبه کردند. تعارض‌های بنیادین میان علماء و روشنفکران پس از پیروزی اولیه و با تشکیل مجلس آغاز می‌شود. برخی از علماء با تکیه به احکام شریعت شروع به مخالفت کرده از جمله شیخ‌فضل‌الله و همفکرانش مفهوم "مشروطهٔ مشروعه" را مطرح کردند که منطقاً دفع مشروطیت بود که با خواستهٔ

روشنفکران سازگاری نداشت.

"با توجه به گزارش تاریخ‌نویسان، عمده سبب پیشرفت کار مشروطه‌خواهان، مداخله روحانیون بود و تودهٔ‌مردم متوجه علماء عتبات بودند که از طرف آن‌ها در باب مشروطیت، چه فتاوی و احکامی صادر و چه دستورالعمل‌هایی داده می‌شود و کارگردانان مشروطه از نفوذ علماء بهره جسته و بعضی از مراجع تقلید همانند آخوند خراسانی و میرزا خلیل تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی را با مقاصد خود همراه نموده، شروع به کار کردند و با اینکه میان علماء عراق و سایر ولایات و ایالات در این باب از نخست اختلاف بود، لیکن چون حریت خواهان را باطناً دولتی قوی مانند انگلیس حامی بود مقاصد آزادیخواهان به سرعت انجام یافته و مشروطه برقرار گردید."(۱)

زندگینامه‌شیخ فضل‌الله نوری

جهت آشنایی باشیخ فضل‌الله مختصری از زندگی‌نامه آن شهید را همراه با آثار علمی‌اش ذکر می‌کنیم.

شیخ فضل‌اله کجوری معروف به نوری فرزند ملاعباس نوری طبرسی بود که در تاریخ ۲ ذیحجه ۱۲۵۹ ه‍ ق در قریهٔ لاشک از توابع کجور مازندران متولد شد.

نوری در نجف به ترتیب در حوزه درس شیخ راضی آل خضر و میرزا حبیب‌الله رشتی و سید محمدحسن میرزای شیرازی راه یافت.

شیخ فضل‌اله پس از مهاجرت میرزای شیرازی در سال ۱۲۹۱ ه‍ ق. در سال ۱۲۹۲ ه‍ ق همراه دایی خود و ملافتحعلی سلطان آبادی برای بهره‌جویی از حوزه عالی درس میرزای شیرازی به سامراء هجرت کرد و در آن‌جا بود که به درجهٔ بلند و عالی فقاهت و اجتهاد نائل آمد او بر علوم متداول حوزه‌های علوم دینی یعنی فقه و اصول. رجال و کلام و حکمت و عرفان احاطه کامل یافت. تا جایی که شخصیت‌های برجسته‌ای همچون مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (مؤسس حوزه علمیه قم) از او بهره می‌برده‌اند.

شیخ فضل‌اله در سال ۱۳۱۰ ه‍ ق به اشاره میرزای شیرازی برای ارشاد و هدایت مردم به

۱ـ محمدحسن ادیب هروی خراسانی، تاریخ پیدایش مشروطیت در ایران (چاپ دوم، مشهد: شرکت چاپخانه‌ای خراسان، بهمن ۱۳۶۱) ص ۸

تهران آمد و از روحانیون طراز اول و زمامداری روحانیت ایران شد وی در جنبش تحریم تنباکو شرکت فعال داشت و با میرزا حسن آشتیانی همراهی نمود و پس از درگذشت میرزا حسن آشتیانی مجتهد وقت تهران، به ریاست مذهبی رسید و مجتهدطراز اول تهران شد. پس از مدتی در جریان انقلاب مشروطیت، به حمایت از مشروطه برخاست و در عزل امین‌السلطان و عین‌آلدوله و مسیونوز بلژیکی نقش فعال داشت وی همچنین در مهاجرت کبری (مهاجرت به قم) با آقایان بهبهانی و طباطبایی همگام و همراه شد و پس از تشکیل مجلس اول مشروطه با مشاهدهٔ ترکیب مجلس و تدوین قانون اساسی که در اصل ترجمهٔ قوانین اساسی کشورهای فرانسه و انگلیس و... بوده به شدت مخالفت ورزیده و از این به بعد با مشروطه مخالف و طرفدار "مشروطهٔ مشروعه" شد.

و سرانجام در حضرت عبدالعظیم به عنوان اعتراض به مجلس و مشروطه‌خواهان تحصّن اختیار کرد اگرچه پس از سه ماه با انتشار رسالهٔ پرسش و پاسخ از جانب مجلس به تهران بازگشت، اما در نهایت رسالهٔ تحریم مشروطیت را صادر کرد و پس از آن مجلس، به توپ بسته شد و منحل گردید و سرانجام پس از فتح تهران به دست آزادیخواهان شیخ دستگیر و محاکمه و در تاریخ ۱۳ رجب سال ۱۳۲۷ قمری مصادف با روز ولادت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه بدار آویخته شد.

آثار علمی

شیخ نوری علاوه بر تدریس و ارشاد و رسیدگی به امور مردم و قضاوت و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، دارای تألیفات و رسالاتی است که از جملهٔ آن‌ها عبارتند از:

۱ ـ صحیفهٔ "قائمیه" حاوی مجموعه ادعیه رسیده از امام دوازدهم (ع)

۲ ـ رسالهٔ اصولی "المشتق" تقریر و شرح درس میرزای شیرازی، که در تهران به تاریخ ۱۳۰۵ منتشر شد.

۳ ـ رسالهٔ "سؤال و پاسخ" شمارهٔ (۱) حاوی ۲۳۶ پرسش و پاسخ از میرزای شیرازی، طبع تهران ۱۳۰۵ هجری.

۴ ـ "رسالهٔ علمیه" توضیح‌المسائل شمارهٔ (۲) حاوی ۶۰ پرسش و پاسخ از میرزای شیرازی، طبع تهران ۱۳۰۶ هجری.

۵ ـ رسالهٔ "تحریم سفر حاجیان به مکه از طریق جبل" با امضای مجتهدان بلندپایهٔ آن عصر،

طبع تهران، شعبان ۱۳۲۰ هجری.

۶ـ رسالهٔ "تذکرةالغافل و ارشادالجاهل" در رد سیاست مشروطه، که در میان تاریخ‌نویسان در مورد انتساب این رساله به شیخ تردید وجود دارد، تهران ۱۳۲۶ هجری.

۷ـ "شرح مقاصد" از مجموعه مقاله‌ها و نامه‌ها و اعلامیه‌های شیخ و یارانش در تحصّن حضرت عبدالعظیم گردآوری شده و به تاریخ ۱۳۲۵ هجری در تهران طبع و نشر گردید.(۱)

۸ـ رسالهٔ "تحریم مشروطیت" حاوی علت موافقت اولیه و مخالفت ثانویهٔ شیخ نوری با مشروطیت و دلایل شرعی او به قلم خودش که به تاریخ ۱۳۲۶ هجری در تهران طبع و انتشار یافت.

علاوه بر موارد مذکور رساله‌ها و حواشی که در زمینه‌های فقهی و فلسفی و... نیز نگاشته است که از ذکر آن خودداری می‌گردد.

فعالیت‌های سیاسی شیخ فضل‌الله نوری قبل از اختلاف با مشروطه‌خواهان

شیخ فضل‌اله از شاگردان برجسته و ممتاز آیت‌الله میرزای شیرازی بود او قبل از انقلاب مشروطه در جنبش تنباکو شرکت جسته بود و از نظر علمی در تهران همتایی نداشت و صاحب نفوذ مذهبی و سیاسی در میان تودهٔ مردم و روحانیون بوده حتی در دربار شاه نیز این نفوذ را دارا بوده است تا جایی که دشمنانش نیز ناچار به اعتراف و تایید شده‌اند. از جمله کسروی در "تاریخ مشروطهٔ ایران" می‌نویسد: "در پایتخت شیخ (فضل‌الله) بالاترین مقام روحانیت را حائز بود. گفته می‌شود از حیث معلومات و تبحر در علوم دینی از همه همگامانش برتری داشته و بسیار فهیم و باهوش بوده و در قدرت استدلال، در میان طبقهٔ خود نیز نظیر نداشته، هر روز در مساجد و مجالس درس و خانه‌اش، هزارها نفر اجتماع می‌کردند."(۲) آری "متفکر مشروطه مشروعه" شیخ فضل‌الله نوری بود، مجتهد طراز اول، استاد مسلم فقه و درایه که پایه‌اش که

۱ـ این مجموعه بعدها به نام "لوایح آقاشیخ فضل‌الله نوری به کوشش هما رضوانی" در سال ۱۳۶۲ توسط شرکت نشر ایران، به شمارهٔ ۱۲، انتشار یافت.

۲ـ مهدی، ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۶ (چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی زمستان ۱۳۶۳) صص ۱۱۴ و ۱۱۵

پایه‌اش را در اجتهاد اسلامی برتر از سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی شناخته‌اند."(۱)

حال که شخصیت علمی و فقهی شیخ مورد تایید تاریخ‌نویسان قرار گرفته لازم است در زمینه فعالیت سیاسی شیخ قبل از انقلاب مشروطه اشارهٔ کوتاهی داشته باشیم چرا که شیخ در مقابل استبداد داخلی و استعمار خارجی مبارزه کرد و برای دفاع از شریعت اسلام به قربانگاه رفت.

۱ـ جنبش تحریم تنباکو

به دنبال اعطای امتیاز دخانیات به کمپانی انگلیسی (در ۲۸ رجب ۱۳۰۷ قمری و ۱۲۶۸ شمسی) از جانب دولت ایران و فعالیت کارکنان کمپانی در ایران از بهار ۱۲۷۰ شمسی که خود زیان‌های اقتصادی و مالی و اجتماعی و سیاسی را به همراه داشت میرزای شیرازی فتوای تاریخی خود را مبنی بر تحریم تنباکو در سال ۱۲۷۰ شمسی صادر نمود، در نتیجه اولین و بزرگ‌ترین قیام ملی بر ضد حکومت استبدادی و استعمار خارجی به رهبری علماء و حمایت مردم ایران شکل گرفت که عاقبت شاه را مجبور به الغای آن ساخت این جنبش از دو جهت اهمیت داشت: **یکی اینکه قدرت روحانیت و مرجعیت در تقابل با استبداد و استعمار به نمایش گذاشت دیگر آن که این حرکت و مبارزه، پیش درآمد و زمینه انقلاب مشروطه شد.** "هیجانی که علیه امتیاز تنباکو پدید آمد، از یکسو تکرار نقش سنتی علماء در مخالفت با دولت و از سوی دیگر پیش‌درآمد انقلاب مشروطه بود."(۲)

شیخ فضل‌اله قبل از جنبش مشروطه همانطور که مطرح شد در جنبش تحریم تنباکو شرکت کرده و یکی از روحانیون مؤثر بوده است تا جایی که برخی از مورخین علت صدور حکم میرزای شیرازی راشیخ فضل‌الله می‌دانند اگرچه نامه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی به میرزای شیرازی در مورد وضعیت ایران اعم از نظام حکومتی استبدادی و مداخله استعمار و بیگانگان در امور کشور تأثیر مهم و غیرقابل انکاری داشته است.

"در این نهضت ملی‌شیخ فضل‌الله در کنار مجتهد بزرگ تهران، میرزا حسن آشتیانی، در محور مبارزات مردم تهران قرار داشتند. و بنا به نوشتهٔ شیخ حسن کربلایی، حکم تحریم تنباکو

۱ـ فریدون، آدمیت. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ج ۱ (چاپ اول، تهران: نشر پیام، ۱۳۵۵) ص ۴۱۹

۲ـ حامد، الگار، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، ترجمه ابوالقاسم سری (تهران، بی‌تا) ص ۲۸۶

راشیخ فضل‌الله به دلیل ارتباط نزدیکی که با میرزای شیرازی داشت از سامراء گرفت و به یکباره قرارداد رژی و عوامل آن را شکست داد."[۱] روابط و مناسبات نزدیک شیخ با میرزای شیرازی شاید مهم‌ترین عامل رشد اجتماعی و شهرت وی بوده و یکی از روحانیون مورد وثوق میرزا در تهران بوده است تا جایی که مرحوم "میرزای بزرگ، مرحوم شیخ نوری را به منزلهٔ نفس خود و شخص خود می‌دانست..."[۲] و در میزان روابط بین ایشان و مرحوم میرزا و سهم شیخ در جنبش تحریم تنباکو باید گفت: "همه و همه از دربار و دولت و علماء و رجال و تجار که تلگراف‌های الغاء قرارداد تنباکوی رژی را به عتبات خدمت مرحوم میرزای شیرازی عرضه داشتند. مرحوم میرزا قانع نشد و نشد تا موقعی که از مرحوم حاج‌شیخ فضل‌الله نوری استفسار و تأیید آنرا دریافت نمود."[۳]

شیخ علاوه بر آنکه در صدور فرمان تحریم از جانب میرزای شیرازی نافذ بود در تهران نیز همگام با مردم برای مبارزه با سلطهٔ اقتصادی بیگانگان مبارزه کرده و مهم‌ترین یار میرزای آشتیانی بود. اعظام الوزاره در خاطراتش می‌نویسد:

"پس از انتشار حکم تحریم (استعمال تنباکو، از سوی میرزای شیرازی) بازار بسته و تعطیل گردید... در تمام ولایات قیام عمومی شروع گردید و از حوزه‌های علمیه و تجار و اصناف، تلگرافات بر ضد سلطنت ناصرالدین شاه و لغو امتیازنامه به مرکز شروع گردید.

کمپانی با مشاهدهٔ این جریان، توسط قوام‌الدوله وزیر امور خارجه، شکایت به ناصرالدین شاه نمود و شاه، عبدالله‌خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستاد که باید در ملاء عام قلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید و میرزای آشتیانی شرط دوم را قبول کرد و حاضر برای حرکت گردید.

پدرم می‌گفت؛ چنان هیجانی بر مردم روی داده بود که تمام، از زن و مرد، پیر و جوان فریاد می‌زدند: وادینا، واسلاما، مانند روز عاشورا، گریه‌کنان و حتی بعضی‌ها گِل به سر خودشان زده بودند و دور خانهٔ میرزای آشتیانی طواف می‌کردند و مانع حرکت بودند... .

۱ـ میرزا محمدخان، ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: انتشارات آگاه تابستان ۱۳۵۷) ص ۱۲

۲ـ علی، کاظمی. خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، مقدمه آیت‌الله حسین لنکرانی (چاپ دوم، بیجا، رجب ۱۴۰۰ قمری) ص ۱۷

۳ـ همان، ص ۲۳

اول کسی که از علماء در آن روز، به منزل میرزای آشتیانی وارد شد و هم‌صدا با ایشان گردید،آقای شیخ‌فضل‌الله مجتهد نوری بود."(۱)

شیخ فضل‌اله به طور انفرادی و یا منفعلانه در جنبش شرکت نکرده بود بلکه عامل تحرک و ترغیب مردم مسلمان نیز بوده است احتشام السلطنه از رؤسای معروف مجلس شورای صدر مشروطه می‌گوید: "در آن وقایع (تحریک تنباکو)،شیخ فضل‌الله نوری در تهران، کُبّادهٔ ریاست می‌کشید و در صف پیشوایان روحانی، مشوق و محرک مردم در مخالفت با امتیازنامه رژی بوده..."(۲)

۲ ـ نقش شیخ فضل‌الله در برکناری امین‌اسلطان

یکی از اقدامات شیخ، تلاش در جهت برکناری امین‌السلطان بود که او را وادار به استعفا نمود. اتهام عمده امین‌اسلطان، نزد سران قیام، مسئولیت در قبول اجرای سیاست استقراض از روسهای تزاری که این مسئله مورد مخالفت رجال استقلال‌خواه میهن و جمعی از سیاستمداران انگلوفیل بود که‌شیخ فضل‌الله در سرنگونی امین‌اسلطان نقش بسزایی را ایفاء نموده است، ناقل ماجرا از پیشگامان مشروطه و از معاندین درجه یک‌شیخ فضل‌الله و از مخالفین عین‌الدوله می‌باشد که خود لقب ناظم‌الاسلام را از امین‌اسلطان (اتابک اعظم) دریافت نموده است: ناظم‌الاسلام کرمانی در این مورد می‌نویسد:

"منتخب‌الممالک مازندرانی با حاج‌شیخ فضل‌الله (نوری) سمت خویشاوندی را داشت. یک روز شیخ مزبور به خیال افتاد که خدمتی از برای پسرهای منتخب‌الممالک از عین‌الدوله خواهش نماید. لذا آن دو پسر را... با خود برد نزد عین‌الدوله... عین‌الدوله آن دو پسر را در عداد پیشخدمت‌های خود (!!) داخل نمود.) پس از مراجعت شیخ، امیربهادر وزیر دربار، بر عین‌الدوله وارد گردید. عین‌الدوله به او گفت: به رفیقت امین‌السلطان بنویس! آن کسی که تو دولت را از آن می‌ترسانیدی و از ترس او از صدارت استعفا دادی امروز از برای من اینگونه خدمات را می‌نماید.(۳)

۱ـ حسن، اعظام الوزاره (قدسی). خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، ج ۱ (بینا، بیتا) صص ۴۰ و ۴۱

۲ـ سید محمد مهدی، موسوی. خاطرات احتشام السلطنه (چاپ دوم تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۶۷) ص ۵۷۳

۳ـ پیشین، ناظم‌الاسلام کرمانی، جلد دوم، ص ۴۱۰

اعتراف صریح عین‌الدوله بیانگر تلاش‌شیخ فضل‌الله در برکناری امین‌اسلطان از صدارت می‌باشد.

۳ـ تحصّن در مسجد (شاه) جمعهٔ تهران و برخورد با نمایندهٔ عین‌الدوله

هنگامی که نهضت عدالت‌خواهانه به رهبری روحانیون بزرگی همچون آیت‌الله بهبهانی و طباطبایی و نوری... در تهران رویاروی حکومت به صدارت عظمای عین‌الدوله ایستاده‌اند مردم به دنبال شهادت طلبه جوانی به نام سید عبدالحمید به تظاهرات پرداختند قزاق‌ها به فرمان سپهدار رشتی (محمد ولی‌خان تنکابنی) به سوی مردم تیراندازی نموده‌اند که چند تن کشته و زخمی و مجروح شدند، علمای تهران از جمله‌شیخ فضل‌الله نوری به علامت اعتراض در مسجد جمعهٔ تهران متحصّن شدند در این زمان به دستور سپهدار رشتی رفت و آمد به مسجد کنترل شد و آب و آذوقه بروی آنان بسته شده بود و تهران در آتش التهاب سخت می‌سوخت در این هنگام دستگاه قدرت حاکم جهت جلوگیری از توسعهٔ دامنهٔ شورش و خاموش کردن قیام به واسطهٔ بازی روی آوردند و حاجی آقا محسن عراقی از جانب عین‌الدوله مستبد به مسجد جمعه (شاه) آمد تا شاید علماء را با تهدید وادار به عقب‌نشینی کند. آیا توانست به هدفش برسد؟ آیا فکر می‌کرد علماء با تهدید عقب‌نشینی خواهند نمود؟ مسلماً بر اساس چنین برداشتی وارد عمل شد زمانی که با پاسخ شدیداللحن‌شیخ فضل‌الله مواجه شد عقب‌نشینی نمود. در این مورد مرتضی فرهنگ (ترجمان الممالک) چنین می‌نویسد:

... یک روز که حاجی آقا محسن عراقی از طرف عین‌الدوله به مسجد جمعه آمد و رسالتش را ابلاغ کرد مبنی بر اینکه بهتر است آقایان علماء را محرمانه متفرق کنم. حاجی‌شیخ فضل‌الله که در مسجد حضور داشت، گفت: "آیا این حرف‌ها از دهان عین‌الدوله خارج شده است؟ "حاجی آقا محسن که خلقش تنگ شده بود، با تغیّیر گفت: "یعنی من دورغ می‌گویم؟ آخوند؟!" حاج شیخ مجدداً اظهار کرد: "کسی که حیات و مماتش زیر قلم ماست چگونه جرئت می‌کند چنین جملاتی را به زبان بیاورد. به او بگو ما از تو واهمه‌ای نداریم و عنقریب تکلیف را روشن می‌کنیم."[۱]

۱ـ ابراهیم، فخرائی. گیلان در جنبش مشروطیت (چاپ سوم، تهران: با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۶) ص ۶۸

عین‌الدوله وقتی با برخورد مصمّم و جدّی روحانیون از جمله‌شیخ فضل‌الله در مسجد جمعهٔ تهران مواجه شد تصمیم گرفت بزور سرنیزه تحصّن آنها را بشکند و این کار را انجام می‌دهد که منجر به تصمیم علماء و رهبران جنبش عدالت‌خواهانه به مهاجرت قم می‌شود که در تاریخ مهاجرت کبری نامیده شد.

٤ـ شیخ فضل‌الله و مهاجرت به قم

پس از تحصّن علماء و مردم در مسجد جمعه و سرکوبی آنها به فرمان عین‌الدوله با همدستی امام جمعه، برخی از روحانیون از جمله سیدین طباطبایی و بهبهانی تصمیم گرفتند به علامت اعتراض تهران را ترک کرده و به قم مهاجرت کنند (مهاجرت کبری) در این میان‌شیخ فضل‌الله با آنان همراهی نموده است. باید بدانیم در اینجا مسئله مهمی که اتفاق افتاده است یکی تلاش سپهدار تنکابنی برای ممانعت‌شیخ فضل‌الله در همراهی با سیدین و علماء در مهاجرت به قم که عقیم ماند و دیگر آنکه به خاطر همراهی و همگامی‌شیخ فضل‌الله با علماء، موقعیت عین‌الدوله مستبد را بسیار تضعیف نمود، در این مورد آقای ناظم‌الاسلام کرمانی می‌نویسد:

روز پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴... اول آفتاب، حاج‌شیخ فضل‌الله مجتهد، با جمعیت بسیاری از تهران مهاجرت نمود که در حسن‌آباد ملحق به آقایان (سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی) گردد، در این سه روز هم که در شهر ماند، متصل و متوالیاً با آقایان سوگند یاد نمود که به شما خواهیم رسید، هر جا که بروید من هم می‌آیم و نیز چندین مرتبه، نصرالسلطنه (سپهدار تنکابنی) او را ملاقات نمود و آنچه کرد که او از قصد خود برگردد قبول ننمود و تا آنکه امروز صبح، علی‌الطلوع، از دروازهٔ تهران خارج شد. عین‌آلدوله از حرکت‌شیخ فضل‌الله بی‌اندازه ضعیف شد.»[۱]

علماء که به واسطه تشدید جو فشار و اختناق از سوی حکومت عین‌الدله به قم مهاجرت کردند دارای اهدافی بودند در این مرحله آنها عزل صدراعظم وقت (عین‌الدوله) و مسیونوزبلژیکی و تاسیس عدالت‌خانه را می‌خواستند و مظفرالدین شاه برای بازگرداندن علماء یکی از رجال بلندپایه قاجار (عضدالملک) را برای بازگرداندن علماء به قم می‌فرستند و عضدالملک به قم رفته و با علماء به گفتگو می‌نشیند، عضدالملک پس از وارد شدن به علماء و

۱ـ پیشین، ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۳، ص ۵۰۶

انجام مذاکره قول عزل صدراعظم و مسیونز و تاسیس عدالت‌خانه را می‌دهد و قرار بر این می‌شود که علماء به تهران برگردند اماشیخ فضل‌الله در گفتگو با علماء پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که جای تأمل است؛ ماجرا را از زبان آقای تفرشی پی می‌گیریم.

"... عضدالملک وارد می‌شود با علماء مذاکره می‌نماید از طرف علماء اظهار می‌شود. آیا شما بر عهده می‌گیرید که شاه بعد از ورود ما صدر اعظم را و مسیونز را معزول کند و عدالت‌خانه به ما مرحمت نمایند؟ می‌گوید بله. بر عهده می‌گیرم قرار میگذارند بعد از سه روز توقف روز چهارم به سمت تهران حرکت کنند... بعد از رفتن عضدالملک علماء خوابیدند و عصر برخاستند... قدری گفتگو و مشورت باز در رفتن و نرفتن کردند آخرالامر گفتند: به هر حال رفتن ما ضرری ندارد، تمام خوف و اضطراب ما از صدارت بود که شاه در فرمان خود تصریح فرموده که هر که را بخواهید معزولش می‌کنم او اگر برطرف شود دیگران قدرتی ندارند و نمی‌توانند صدمه به ما وارد آرند. عضدالملک هم اگر خاطرجمعی نداشت اینطور به ما اطمینان نمی‌داد، رفتن ما البته صلاح است."

در این وقت جناب مستطاب حاج‌شیخ فضل‌الله مجتهد نوری رو به علماء محترم طراز اول کرد و فرمود: چند دقیقه با من گوش دارید. اولاً، رابطه‌ای مرا با صدارت و دولت خوب می‌دانید و مهر و محبت وزراء و صدارت تا چه اندازه نسبت به من داشتند از اینجا می‌گذرم، زمانی که شما به خانهٔ من آمدید همراهی خواستید، فوری از جماعت دولتی چشم پوشیدم و با شما هم‌رأی و همراه شدم، این را هم البته می‌دانید از روز حرکت از تهران تا امروز مبالغی گزاف مخارج تمام این حضرات کردم و دیناری از هیچکس نمی‌خواهم و تمنی ندارم از این هم می‌گذرم، مراد این است که تا امروز بحمدالله برای ما خوب پیش آمده است اقدامات ما نتیجهٔ خوبی داده است، دشمن هم مغلوب و پس معدوم صرف خواهد شد و به سلامتی خواهیم رفت در روزگار بر مرام ما خواهد گشت. الآن اینجا را تهران بگیرید بفرمایید ببینم چه خواهیم کرد یا چه اقداماتی خواهیم نمود، این سخن آخر بود و ساکت شدند و منتظر جواب بود.

"... آقای طباطبایی گفتند: مراد ما کلیتاً از این شورش و هیجان و از این انقلابات و این اقدامات دو مسئله بود در صورتی که مراد و مقصد ما زود حاصل می‌گشت همان نکتهٔ وصول اخذ پول (استقراض از روسها) بود، حالیه که کار به خوبی برای ما پیشرفت کرده مراد و مقصد

ما متحداً تغییر سلطنت مطلقه است به مشروطه.[۱] و مراد از مشروطه تعیین مرسوم معین است برای شخص پادشاه که هیچوقت نتواند پول ملّت را تفریط به مخارج باطل و مصارف بی‌حاصل کند و دور بریزد. مشروطه چیزیست که وزراء حدودشان تعیین. مواجب و مرسوم هر یکی آشکار و همه مسئول جمیع هستند. تعارفات نیز موقوف می‌شود. مشروطه چیزی است که وزرایی که این مدت مردم را چاپیده و همیشه فعال مایشاء بوده‌اند امروز جز تمکین و تسلیم چاره ندارند. مشروطه چیزیست که امت طعم حریّت و آزادی خواهند چشید، بیان و قلم آزاد خواهد گشت. مردم متحد خواهند شد. مساوات و مواسات در مملکت پدید خواهد گشت، مشروطه چیزیست که قانونی برای شاه و مجلس وزراء و اعیان و وکلا و غیره وضع خواهد شد که شاه و مجلس و تمام وزارت‌خانه‌ها و ادارات هر یکی در حدود خود رفتار خواهند کرد. مشروطه چیزی است که تمام تجارت‌خانه‌ها را محدود خواهد کرد. خلاصه مشروطه چیزی است که تمام کارهای دولتی و ملّت ی و شرع و عرف و زارع و فلاح و غیره را محدود خواهد کرد که هیچ کس بدون امر قانون نتواند سخن بگوید و کاری بکند، یک ساعت تمام آقای طباطبایی فواید و محسنات مشروطه را و حریت تامه و آزادی مطلقه را بیان کرد.

نوبت به بیان شیخ نوری رسید گفتند: فوایدی که برای مشروطه برشمردید همه بجای خود و خوب و کسی را حرفی نیست و لکن، خیلی در ابتدای کار تند نروید که میترسم درمانید و جلوگیری از اجتماع نتوانید نمود.

الان تمام علماء تهران و طلاب و وعاظ حاضرند، مطلب مرا می‌شنوند. به طور اختصار به همه می‌گویم، همه بدانند اینکه بیان کردید. حدودی برای پادشاه و وزراء خواهد شد خیلی خوب و بجاست کسی نمی‌تواند تکذیب کند، اما اینکه فرمودید آزادی تامه و حریّت مطلقه پدیدار خواهد گشت باز هم میگویم این حرف از اصل غلط و این سخن در اسلام کلیتاً کفر است همانقدر از همه شماها تمنی دارم سخنی نگویید و حرکتی نفرمایید که رخنه در دین اسلام وارد آید آنوقت اجانب ما را سخریه خواهند نمود. اما قانونی که فرمودید وضع خواهد شد. اولاً قانون ما در هزار و سیصد و اندی سال قبل نوشته شده و به ما داده شده و بر فرض که امروز بخواهند قانونی بنویسند باید مطابقت با قرآن و قانون محمد (ص) و شریعت احمدی داشته باشد. اگر از من می‌شنوید لفظ آزادی را بردارید که عاقبت این حرف ما را مفتضح خواهد کرد و دیگر اینکه

۱ـ برای اولین بار از زبان علماء مسئله درخواست مشروطه مطرح شد.

فرمودید برای شرع نیز حدودی خواهد بود. این را نیز بدانید که برای شرع حدی نیست. چون سخن جناب شیخ نوری به اینجا رسید علماء و طلاب همگی تصدیق کردند. آقای طباطبایی دید در اینجا نمی‌تواند با شیخ گفتگو کند و می‌دانست که مغلوب خواهد شد به ناچار از در دیگر بر آمده، گفت: میدانید که مراد ما پیشرفت کار بود که به حمدالله کار به مراد ما شد فعلاً می‌خواهیم با فشار ثانوی رفع شر ظالمان از سر ما شود و اگر بتوانیم مملکت را آباد و رعیت را آسوده کنیم وانگهی به تهران که رفتیم هر طور پیش آمد به صلاح و مشوّرت یکدیگر رفتار خواهد شد در تهران هر طریقی که میل شما باشد و دستور بدهید. البته خارج از امر و اجازهٔ جنابعالی نخواهیم بود... .(۱)

در این گفتگوشیخ فضل‌الله پس از ذکر سابقه و بیان همکاری خود، برای بازگشت به تهران یک سؤال اساسی را مطرح می‌کند که بیانگر بینش و آینده‌نگری او را می‌رساند چرا که: اولاً می‌خواهد بداند آیا هدف و مقصودشان عزل صدراعظم و مسیونوز و تاسیس عدالت‌خانه بوده یا مقاصد دیگری هم دارند و در صورت داشتن هدفی دیگر چه طرحی برای رسیدن بـه آن پیش‌بینی کردند؟ و ثانیاً او نمی‌خواهد در تهران به طور منفعلانه در مسیر جریان حوادث قرار گرفته و شنا کند چرا که انسان آگاه و فهیم نمی‌تواند منفعل باشد؟ بلکه می‌خواهد با قدرت و تحلیل و آینده‌نگری خود، حوادث آتی را ساخته و شکل بدهد. شیخ زمانی که آقای طباطبایی مقصد آینده را استقرار مشروطه در جهت تغییر سلطنت مستقله به مشروطه به مفهوم تعیین حدود و رسوم برای پادشاه و وزراء را مطرح می‌کند آنرا تایید می‌کند اما وقتی آزادی تامه و حریّت مطلقه را بیان کرد وی آن را در اساس غلط و از دیدگاه اسلام کفر می‌خواند چرا که حریّت مطلقه با بندگی خدا در تعارض است. در مورد وضع قانون نیز در صورت نیاز، مطابقت آن را با قرآن و شریعت احمدی شرع لازم و کافی می‌داند و اینکه آقای طباطبایی گفتند مشروطه، شرع را محدود خواهد کرد گفت: بدانید که برای شرع حدی نیست. چرا که قانون موضوعه نمی‌تواند قانون شریعت را محدود سازد و اساساً از دیدگاه شریعت، قانون موضوعه باید در چارچوب موازین شرع باشد نه در موازات آن. یا برتر از آن، و در نهایت آقای طباطبایی مطرح کردند در حوادث و جریانات پیش آمده در تهران با مشورت یکدیگر و به امر

۱ـ محمد، ترکمان. رسائل و مکتوبات گزارش، روزنامه‌های‌شیخ فضل‌الله نوری، ج ۱ (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲) صص ۱۷۱ تا ۱۷۴

و اجازه شیخ رفتار خواهند نمود. آیا چنین وعده‌ای محقق شد یا خیر؟ حوادث آینده دقیقاً خلاف آنرا اثبات خواهد کرد.

موارد اختلاف

پس از بیان فعالیت‌های سیاسی‌شیخ فضل‌الله در انقلاب مشروطه یا جنبش عدالت‌خواهی حال به موارد اختلاف وی با مشروطه‌خواهان می‌پردازیم.

۱ ـ تشکیل مجلس شورا

اختلاف در بین رهبران جنبش مشروطه از زمان تشکیل مجلس شورا آغاز گردید. نخستین مجلس شورای ایران دو ماه پس از صدور فرمان تشکیل مجلس با حضور نمایندگان اصناف و طبقات مختلف، افتتاح شد. از میان علماء شخصیت‌های برجسته‌ای چون سیّد عبدالله بهبهانی و سیّد محمد طباطبایی وشیخ فضل‌الله نوری در جلسات مجلس شرکت می‌کردند هر چند در اندیشه و تصمیم همرأی و هم‌نظر نبودند و تفاوت‌هایی در اجراء و انجام کار با یکدیگر داشتند.[(۱)]

مجلس شورای اول. گرچه نسبت به مجالس بعدی به دلیل مردمی بودن و عدم وابستگی به بیگانگان و دستگاه استبدادی قدرت حاکمه بهتر بوده اما عناصری در آن وجود داشتند که در خدمت به بیگانگان بوده و نسبت به کشور و ملّت خویش خائن محسوب می‌شدند. "گروهی از آنان هوادار مشروطه نبودند و به مخالفان نیز تمایل داشتند، دسته‌ای دیگر بی‌تفاوت، چند تنی هم ابزار دست بیگانگان بودند که در هر پیشامدی جز پیروی از دستور آنان نمی‌نمودند، تنها یک دسته اندکی از جان و دل مشروطه را می‌خواستند، اما چون با دیگران آمیخته بودند در اندیشه و تلاش‌های خود از آزادی برخوردار نبودند."[(۲)]

نخستین رئیس مجلس، آقای احتشام‌السلطنه در مورد ترکیب و مشکل مجلس می‌گوید: مجلس هم مرکب از جماعتی مردمان مختلف‌الشکل، مختلف‌العقید با تعدادی از علماء و جماعتی از اصناف بی‌خبر از همه چیز و همه جا جمعی فحاش و متعرض، شکل یافته بود. در

۱ـ بر خلاف وعده‌ای که آقای طباطبایی در پایان مهاجرت کبری و بازگشت به تهران داده بود.

۲ـ پیشین، کسروی، ص ۳۸۹

آن میان عدهٔ خیلی قلیل مردمانی بودند بالنسبه اطلاعات مختصر و سطحی داشتند و خود را به شکل مردم فرنگ و بلکه مستفرنگ در آورده بودند، چند نفر از کهنه‌دزدهای سابق که در تمام عمر، امورات خود و پدرانشان را از دزدی و رشوه‌خواری می‌گذراندند و شهرت خوبی نداشتند. یعنی مستوفی‌زاده‌ها که نیمی از مفاسد عصر استبداد، زائیدهٔ وجود ایشان بود، برای استفاده، داخل در صف وکلا شده و به ملاحظهٔ اینکه جمعی مردم ساده در مجلس و جماعتی تماشاچی در خارج به دنبال داشتند مدار کار مجلس و سررشتهٔ کارها را در دست گرفته بودند... از روی شهرت‌پرستی با نطق‌های تند و به اصطلاح آتشین با همه چیز ضدیت میکردند. تند می‌رفتند و می‌تاختند انجمن‌ها هم که دیگر رشته اختیاری برای کسی باقی نگذاشته بودند.(۱)

دولت انگلیس نه تنها جاسوس در مجلس داشت بلکه کارکنان سفارت آن کشور نیز مستقیماً در مجلس حضور داشتند. "مانند میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی که پسرش عضو دفتر مجلس، برای سفارت انگلیس جاسوسی می‌کرد."(۲) و "جرج چرچیل" دبیر شرقی سفارت انگلیس، شخصاً در جلسات مجلس شورا حاضر می‌شد و جریانات بین نمایندگان را گزارش می‌داد.(۳)

این سئوال مطرح می‌شود که چرا انگلیس پس از ماجرای تحصّن در سفارت انگلیس در زمان مهاجرت کبری، مداخله نمود و از مشروطه‌خواهان حمایت به عمل آورد؟ انجام این توطئه به چه منظوری صورت گرفت؟ در پاسخ باید گفت: "توطئه‌ای که دولت استعماری انگلیس در آغاز مشروطه کرد به دو منظور بود: یکی که در همان موقع فاش شد این بود که نفوذ روسیهٔ تزاری را در ایران از بین ببرد، و دیگری همین که با آوردن قوانین غربی، احکام اسلام را از میدان عمل و اجراء خارج کند."(۴)

با توجه به چنین ترکیبی است که برای تدوین قوانین مجلس بعضی از نمایندگان پیشنهاد و درخواست یک معلم از دولت انگلیس را می‌دهند. شیخ‌الممالک و ناظم‌الاسلام تصمیم داشتند به سید محمد طباطبایی پیشنهاد کنند برای ترتیب و تدوین قوانین مجلس یک نفر معلم از

۱ـ پیشین، موسوی، ص ۵۹۴ ۲ـ همان، ص ۶۹۴

۳ـ حسن، معاصر. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، دوره کامل (تهران: انتشارات ابن سینا، بینا) ص ۱۸۰

۴ـ روح‌الله، موسوی خمینی. ولایت فقیه ـ حکومت اسلامی (چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۵) ص ۹

دولت انگلیس بخواهند، زیرا به عقیدهٔ آنها "این مجلس باید در امور مملکتی و وضع قوانین دولتی مذاکره نماید و تشکیل و ترتیب آن ربطی به دین و مذهب ندارد."[۱] و متاسفانه در ذهن بعضی از روحانیون نیز این مسئله متبادر شده بود که حمایت و مساعدت مردم انگلیس موجب شد تا در ایران مجلس تشکیل بشود چنانچه آقای بهبهانی اظهار داشت: "همراهی دولت انگلیس را هم با ملّت ، همه می‌دانند که تا چه اندازه همراهی کرد. در حقیقت ما این مجلس را از مساعدت و همراهی دولت انگلیس داریم."[۲]

در واقع با تلقی این چنینی؛ آیا مجلس می‌تواند در خدمت ملّت ایران باشد؟ یا اینکه در خدمت منافع غرب و کشورهای استعماری؟ با توجه به سؤال فوق ببینیم جنبش عدالت‌خواهی به رهبری روحانیون، مجلس را برای چه هدفی می‌خواستند؟ روحانیون و متحصنین قم در بیانیهٔ خود مجلس شورا را برای انتظام و اصلاح امور مملکتی از تعیین حدود وظایف و تشخیص دستور و تکالیف تمام دوائر مملکت و اصلاح نواقص امور داخله و مالیه و بلدیه و تعیین حدود و احکام اولیاء امور و ترتیب سایر شعب امور ملکیه و مهام خلیفه و منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر به معروف و واجبات شرعیه و ترتیب مقاولات و مقابلات و معاملات داخله با خارجه به میزان احکام شرعیه... و مجازات ظالمین و اصلاح امور مسلمین بر طبق کتاب مقدس و احکام متقن شرع مطاع که قانون رسمی و سلطنتی مملکت است[۳] خواستار بودند.

اندیشهٔ شریعت‌خواهی روحانیون اصلاح‌طلب آنها را در مقابل روشنفکران غرب‌زده قرار داد. از طرفی روحانیون تلاش می‌کردند تا حد امکان از قدرت عناصر اسلام و حامی بیگانه در مجلس بکاهند و از طرفی دیگر روشنفکران غربزده (تندروان مجلس) که خود را در تضاد با علماء احساس کرده و مخالف رشد نفوذ آنان بودند تلاش می‌کردند تا قدرت را از روحانیون بگیرند. در این کشمکش روحانیت نتوانست قدرت سیاسی خود را حفظ و گسترش دهد با اینکه هم در جامعه، هم در مجلس اول به خاطر مقام مذهبی از احترام خاصی برخوردار بوده و در مبارزه با استبداد و استعمار از زمان ناصرالدین شاه، و دارای قدرت سیاسی فوق‌العاده‌ای

۱ـ ناظم‌الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۳، ص ۵۹۴

۲ـ هاشم، محیط مافی. مقدمات مشروطیت، ج ۱ به کوشش مجید تفرشی ـ جواد جان فدا (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳) ص ۳۵۶

۳ـ پیشین، ص ۴۵۶، نامهٔ مهاجرین از قم

بودند و حتی بیگانگان نیز در این مورد از قدرت و نفوذ آنان حیران گشته بودند. چرا چنین شد؟ علت چه بود؟ در پاسخ باید گفت: **اول: در تدوین قانون انتخابات اعضاء و نمایندگان مجلس شورا، اساس انتخابات صنفی بوده است که توسط تحصیل‌کردگان غرب تدوین شد و نتیجهٔ قطعی آن کاهش تعداد روحانیون از مجلس دوم بود. دوم: در ترکیب مجلس علماء تنها یک‌چهارم کرسی‌های مجلس را در اختیار داشتند و در تهران فقط چهار کرسی به آنان اختصاص داده شد. سوم: از میان رفتن وحدت روحانیت یا اختلاف در بین علماء. چهارم: تضاد بین علماء و تندروان مجلس (روشنفکران غرب‌زده) و تبلیغات سوء هواداران و مطبوعات علیه علماء. پنجم: فقدان رهبری مذهبی قاطع و بانفوذ که بتواند همه گروهها و جریانات هوادار انقلاب را در چتر حمایت و هدایت خود قرار دهد.**

در مقابل روشنفکران غرب‌زده با اینکه از نظر تعداد در اقلیت بودند، بر اساس چه عواملی توانستند در مقابل علماء پیروزی چشمگیری را به دست آوردند؟

روشنفکران با به دست گرفتن مراکز تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری و پارلمان کشور، گستردگی انتشار مطبوعات و آزادیخواهی، و مخالفت با ستم درباریان، هواداری از ستمدیدگان، وعدهٔ گشایش‌های مادی و معنوی و رفاه اجتماعی، تشکیل انجمن‌های محلی و منطقه‌ای اعم از مخفی یا علنی و تبلیغ جدایی دین از سیاست و... توانستند قدرت را از روحانیون بگیرند و حتی با مخالفت علنی به دخالت روحانیت در سیاست کشور و اجرا ننمودن خواسته‌های قانونی و مذهبی ایشان، آنها را به نوعی انزوای اجتماعی و سیاسی مجبور سازند. در چنین فضای سیاسی کشور آنان تبلیغ می‌کردند که دخالت روحانیون، نقص و عیب بزرگ مشروطه و عامل انحطاط مجلس خواهد بود. چنانکه مجدالاسلام کرمانی دخالت روحانیون را در مجلس سبب انحطاط خواند و اینکه عنوان "مشروطیت" را به کلی خارج از امور دیانت بود داخل در امور دیانت کردند و مانند سایر مسائل شرع رأی و عقیده علماء را در آن مدخلیّت دادند نقص و عیب بزرگ مشروطه و مجلس می‌داند."[۱]

بر اساس چنین ترکیب و جریانی است که‌شیخ فضل‌الله در جریان تحصّن حضرت عبدالعظیم در گفتگو با آیت‌الله بهبهانی و طباطبائی اخراج هشت تن از نمایندگان مجلس را که

۱ـ احمد، مجدالاسلام کرمانی. تاریخ انحطاط مجلس (چاپ دوم، اصفهان: نشر دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۶) صص ۲۵۳ و ۲۵۴

بابی و بهایی و طبیعی بودند خواستار شده بود اما اینها بر مبنای آزادی انتخابات از جانب مردم برای مجلس انتخاب شده بودند و انجام این درخواست در عمل با مشکل مواجه می‌شد.

یکی از این افراد که در مجلس اول بوده و عضو تشکیلات فراماسونری و کمیتهٔ مجازات نیز بوده است آقای تقی‌زاده بود لازم است اشارهٔ کوتاهی به اعتقادات وی داشته باشیم.

سیدحسن تقی‌زاده در تاریخ شنبه ۴ ذی‌الحجه سال ۱۳۲۴ هجری قمری در مجلس شورای دورهٔ اول مشروطیت بپا خاست و طی نطقی هر گونه اختراع و ابتکار شرقیان در برابر شیوه‌های غربی را محکوم ساخته و چنین گفت:

"تا ملّت (ایران) امروز نفهمد که اختراع در هر مطلب باعث بر عدم پیشرفت کارهاست هیچ کاری پیش نخواهد رفت امروزه باید تقلید و تسلیم محض باشیم در امور دنیویه."[۱]

همچنین در روز شنبه ششم ذی‌القعده‌الحرام سال ۱۳۲۴ گفت:

"اگر دول و ملل عالم، ترقی و تنزل ایشان را مقیاس قرار داده و تقسیماتی با درجات اعلی و درکات اسفل ثبت کنیم چون از صفر به بالا رویم، پله پله از درجات ترقی ملل صعود کنیم می‌رسیم به دول منظمهٔ قانونی چون روس و عثمانی، و چون از آن بالاتر رویم به دول مشروطهٔ اطریش و آلمان و انگلیس و از آن بالاتر به دولت فرانسه و سوئیس و آمریکا می‌رسیم که رفته رفته نواقص کمتر می‌شود... ولی چون در عالم و هم از آنها نیز بگذریم و دولتی فرض کنیم که آن نواقص هم در آن رفع شده باشد، بالجمله به حد کمال نوع بشری رسیده باشند، چون این دولت را معکوس کنیم، دولت و ملّت ما خواهد شد."[۲] اگر چه به واسطهٔ استبداد وضعیت جامعهٔ ایران از جهت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی. بسیار وخیم بوده ولی تحقیرکردن یک ملّت به این درجه نیز واقع‌بینانه و منصفانه نیست.

همچنین وی در اولین شماره از دورهٔ جدید "مجلهٔ کاوه" در مورد راه رسیدن به ترقی و پیشرفت ایرانیان می‌نویسد: به عقیده نویسندهٔ سطور، امروز چیزی که به حد اعلا برای ایران لازم است و همهٔ وطن‌دوستان ایران با تمام قوی (تحت‌اللفظ) باید در راه آن بکوشند و آن را بر هر چیزی مقدم دارند، سه چیز است که هر چه دربارهٔ شدت لزوم آنها مبالغه شود، کمتر از حقیقت گفته شده:

۱ـ مذاکرات مجلس شورای ملی در دورهٔ اول قانونگذاری، انتشارات مجلس شورای ملی، تهران، بیتا ص ۵۵

۲ـ همان، ص ۲۸

نخست: قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن‌پرستی کاذب خواند... . این است عقیدهٔ نگارندهٔ این سطور در خط خدمت به ایران و همچنین رأی آنان که به واسطهٔ تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم‌عقیده‌اند: "ایران باید ظاهراً و باطناً جسماً و روحاً فرنگی، مآب شود و بس."[۱]

همچنین در شمارهٔ دیگر مجله کاوه تحت عنوان "نکات و ملاحظات" می‌نویسد:

"... تا ایرانی، به غفلت و اغفال خیال می‌کند که یکی از عادات و آداب او با علم و معرفت او بر ملل متمدنهٔ دنیا ترجیح دارد، محال است قدم به جادهٔ بیداری و ترقی بگذارد. دوای این درد مزمن آنست که به واسطهٔ نشر حقایق علمی، ایرانی را بر تهیدستی مادی و معنوی خود ملّت فت ساخته و به اصطلاح آب پاکی به دستش ریخته شود که همت کسب کمالات خارجی و عدم قناعت به بضاعت قلیل بلکه حالت افلاس خود، در وی به حرکت آید. ایرانیان خیال می‌کنند که آنها در گذشته یک تمدن عالی و درخشان مانند تمدن یونان داشته‌اند وقتی که حقایق علمیه و تاریخیهٔ مثبته در جلو نظر آنها گذارده شود خواهند دید که ایران به علم و ترقی دنیا کمک خیلی زیادی نکرده و مانند همهٔ ملل عالم، در اغلب آنچه هم که داشته، مدیون. تمدن و علم یونان آن سرزمین معرفت و فیض... بوده است."[۲]

اگر چه تقی‌زاده در باشگاه مهرگان در شب پنج شنبه ۱۷ آذرماه ۱۳۳۹ شمسی به افراطی بودن خود در امر پذیرش غرب اعتراف نموده است. "اینجانب در تحریض و تشویق به اخذ تمدن غربی در ایران پیشقدم بوده‌ام... . به جای اخذ تمدن غربی، پوست‌کنده فرنگی‌مآب شدن مطلق ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی را واجب شمردم... . من باید اقرار کنم که فتوای تند و انقلابی من در این امر، در چهل سال قبل در روزنامهٔ کاوه و بعضی مقالات بعدی مبنی بر تغییرات کلی انقلابی نیز متضمن مقداری از این نوع افراط بوده... .[۳]

۱ـ علی، ابوالحسنی. پایداری تا پای دار (تهران، ناشر نور، ۱۳۶۸) صص ۱۱۹ تا ۱۲۲ نقل از مجله کاوه، دورهٔ جدید، نمرهٔ جمادی‌الخر. ۱۳۳۸ هـ ق، ص ۲

۲ـ همان، ص ۱۲۴

۳ـ یحیی، آرین‌پور. از صبا تا نیما، جلد دوم (چاپ اول، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، با همکاری مؤسسه انتشرات فرانکلین، ۱۳۳۴) پاورقی صص ۲۳۳ ـ ۲۳۲

۲ ـ تدوین قانون اساسی

اگر بخواهیم آغاز اختلاف میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌طلبان را در مجلس مطرح کنیم باید به چه زمان و مسئله‌ای بپردازیم؟ مسلماً آغاز اختلاف زمانیست که مجلس تصمیم به تدوین قانون اساسی و تنظیم آن گرفت در این رابطه‌کمیسیونی را برای نگارش پیش‌نویس آن انتخاب و مأمور نموده است و متأسفانه گروه مذکور به جای تدوین قانون اساسی به ترجمه و تنظیم قوانین اساسی کشورهای اروپایی پرداخت و بدین ترتیب اختلاف میان روحانیون که از قانون شریعت طرفداری میکردند و خواستار اجرای احکام شریعت در قالب مقررات جدید و متناسب با شرایط زمانی و بی‌نیاز از قوانین غربی می‌دیدند با روشنفکران مشروطه‌خواه که شرط تناسب و پذیرش نظام‌نامهٔ اساسی کشور را در ترجمه و تطابق با قوانین کشورهای مشروطه اروپایی می‌دانستند آغاز گردیده و موجبات کشمکش بین آن دو نیرو را فراهم کرده است. در این میان‌شیخ فضل‌الله با توجه به اکمل بودن شریعت. اقدام روشنفکران مشروطه‌خواه را رو در رویی و معارض با احکام شریعت می‌دانست او می‌گفت: "دین اسلام اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین، دنیا را به عدل و شورا خواند. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟! میخواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند."[۱]

در چنین تقابل و تعارضی بوده که روحانیون می‌خواستند مانع حضور فیزیکی عناصر غرب‌گرا در مجلس بشوند اما روشنفکران اروپا دیده، به جای مبارزه با حضور فیزیکی علماء در مجلس تلاش می‌کردند حضور معنوی آنها را مانع بشوند و بدین منظور از طریق قانون و مجلس می‌خواستند قلم روحانیون را مهار نمایند. برای توضیح و تبیین مطلب فوق لازم است شرایط ایران پیش از مشروطیت یا جنبش عدالت‌خانه را مطرح نمائیم.

در ایران پیش از مشروطیت، قانون اساسی و یا چیزی به نام قانون به معنی حقیقی آن وجود نداشت و مردم در هنگام بروز مشکلات و اختلاف‌ها اغلب یا به محاکم شرعی علماء مراجعه می‌کردند و یا نزد دولتیان حل و فصل می‌شد از سوی دیگر نظام حاکم بر ایران به شیوهٔ استبدادی، بر مال و جان و ناموس مردم تسلط کامل داشته و مردم در چنین نظامی محق نبودند

۱ـ هما، رضوانی. لوایح آقاشیخ فضل‌الله نوری (چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲) ص ۳۱

بلکه مکلف به اطاعت بی‌چون و چرا بودند و بالاتر از این، آنکه پادشاهان خود را منشاء قانون و ظل‌الله و فرامین خود را مظهر آن می‌شناختند. بدین ترتیب بعد از پیروزی مردم و صدور فرمان مشروطیت ضرورت داشت که ابتدا "قانون اساسی" تدوین بشود. از این نقطه به بعد است که اختلافات عمده میان دو جناح مشروطه‌طلبان و مشروعه‌خواهان آغاز می‌شود.

برای تدوین قانون اساسی معمولاً پیش‌نویسی ابتداء آماده می‌گردد و پس از آن از دید صاحب‌نظران گذشته و مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد در صورت وجود نقایص و کاستی‌ها، اصلاحاتی انجام می‌پذیرد و در این میان افراد و گروهها بر اساس مسائل اعتقادی و باورهای سیاسی و گرایش‌های اجتماعی به نقد و ارزیابی آن می‌پردازد و آنهایی که دارای نفوذ و قدرت بیشتری باشند نظرات و دیدگاه‌های خود را تحمیل خواهند کرد. در این میان افکار عمومی در صورت جهت‌دهی توسط یک گرایش سیاسی، می‌تواند پشتیبان خوبی باشد و می‌بینیم که چگونه روشنفکران مشروطه‌خواه با انجمن‌ها و روزنامه‌هایی که در اختیار داشتند توانستند در آن ایام بر رقیب فائق آمده و آنها را طرفدار استبداد معرفی کرده و خود را مخالف استبداد و طرفدار آزادی قلمداد نمایند.

پیش‌نویس هر چه که باشد خواه ناخواه محور قرار گرفته، اگر چه ممکن است اصلاحاتی انجام پذیرد، با توجه به دو دیدگاه متفاوت در مورد تدوین قانون اساسی. آن دیدگاهی که بتواند پیش‌نویس را ارائه دهد موفق‌تر خواهد بود تا نظرات خود را به کرسی بنشاند آن دو دیدگاه عبارتند از: یکی دیدگاه روشنفکران مشروطه‌خواه که تحت تاثیر پیشرفت‌ها و نظام حکومتی کشورهای اروپایی چون فرانسه و انگلستان و بلژیک و... قرار داشته، خواستار الگوبرداری از آن بودند.

دیدگاه دیگر، دیدگاه مشروعه‌طلبان که در رأس آنهاشیخ فضل‌الله نوری به قول کسروی "رواج شریعت را می‌طلبید"[۱] بنابراین مشروعه‌طلبان میگفتند: "امروز اصلاح مملکت به اجراء قانون است. تا صاحب قانون نباشیم و تا در مملکت ما قانون اجراء نشود، ظلم و تعدی برداشته نمی‌شود بدبختی ما از بی‌قانونی است همه ممالک و عموم ملل روی زمین حتی وحشیان آفریقا بر طبق قانونی که دارند رفتار می‌نمایند جز ما که گویا ملّت زم شده‌ایم بر خلاف قانون خود رفتار نماییم. بیایید فکرتان را منحصر به اجراء قانون اسلام کنید اغلب آنچه دیگران دارند از

۱ـ پیشین، کسروی، ص ۲۸۶

قانون اسلام اتخاذ و اقتباس نموده‌اند، پس باید کاری کرد که قانون اسلام در بین ما جاری گردد و از برای دولت هم قانونی که عقلا و دانشمندان بنویسند لازم است، وزراء باید تکلیفشان معلوم باشد، حکام باید حدودشان محدود گردد، رعایا و تبعه خارجه در ایران باید حدودشان محفوظ باشد... (بنابراین) جز اینکه علماء را با خود کنیم و ایشان اقدامی کنند و نواقص را اصلاح کنند دیگر ترتیبی و علاجی برای پیشرفت مقصود نداریم."[۱]

در این دیدگاه چهار نکته حائز اهمیت و قابل دقت و تأمل وجود دارد که عبارتند از:

۱ـ بی‌قانونی عامل تعدی و ظلم و ویرانی مملکت است.

۲ـ ضرورت تدوین قانون برای اصلاح مملکت.

۳ـ تدوین قانون بر مبنای شریعت و اجرای آن باید باشد.

٤ـ استفاده از عقلا و دانشمندان و علماء در تدوین قانون.

پیش‌نویس طرح تنظیم قانون توسط حسن پیرنیا و برادرش حسین پیرنیا مؤتمن‌الملک فرزندان میرزا نصرالله‌خان نائینی و با همکاری سعدالدوله در پنجاه و یک ماده نوشه شد در این میان سعدالدوله، چند جلد کتاب "قانون" از پارلمان انگلیس یک نسخه از قانون اساسی بلژیک را جهت تدوین قانون اساسی در اختیار هیئت مزبور قرار داد و بعد از آنکه این پیش‌نویس به مجلس ارائه شد هیئتی مرکب از سعدالدوله، تقی‌زاده، مشارالملک، حاجی امین‌الضرب، نصرالله اخوی و مستشارالدوله با استفاده از قوانین اساسی فرانسه و بلژیک و با توجه به قوانین کشورهای بالکان به تدوین قانون اساسی و رفع نقص آن پرداختند، البته تعدیل‌هایی در آن با توجه به شرایط ایران انجام دادند.

حال به بررسی دیدگاه‌شیخ فضل‌الله نوری به موضوع پژوهش، در مورد تدوین قانون می‌پردازیم،شیخ فضل‌الله نوری در مورد تدوین قانون اساسی دیدگاه و نظراتی دارد، اگر چه روحانیون دیگر نظیر آیت‌الله بهبهانی نیز با او در بعضی زمینهٔ اشتراک نظر دارند اما به اندازه شیخ فضل‌اله پافشاری نکرده‌اند شاید در این مورد آنها خواستند تسامح کرده و به مرور زمان و در روند کار آن موانع را به نفع حاکمیت شریعت بردارند و یا اساساً به دنبال چنین کاری نبودند چرا که هدف روحانیون از مداخله در انقلاب تحدید سلطنت بوده نه تشکیل حکومت اسلامی.

۱ـ پیشین، ناظم‌الاسلام کرمانی، صص ۱۸۴ ـ ۱۸۲

تدوین قانون و شریعت

اختلاف در انقلاب مشروطیت، منشأش اختلاف در دیدگاهها و گرایشات موجود بین نیروهای آن بوده و پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس، بر سر عنوان آن اختلاف نظر بروز کرده بود. چرا که گروهی مجلس شورا می‌خواستند و گروهی دیگر مجلس شورای اسلامی. این اختلافات در بعد از تشکیل مجلس برای تدوین قانون به اوج خود می‌رسد. چرا که کشور و جامعه‌ای بی‌قانون و دارای نظام استبدادی برای نخستین بار است که می‌خواهند قانون تدوین کنند و صاحب قانون شوند و بر اساس آن نظام حکومتی و تشکیلات اداری را جهت داده و در مسیری که قانون برایش تعیین می‌کند به حرکت وادارد اما منشأ این قانون از کجا باشد، آیا بر اساس مبانی فرهنگی و اعتقادی جامعه‌ای که در آن تدوین می‌شود یا تقلیدی از کشورهای دیگر (اروپایی) که اساساً از جهت فرهنگی و اعتقادی مباین با آن هستند: در این رویکرد است که باید بر مبنای قانون، نظام حکومتی شکل بگیرد تا بتواند به عنوان خادم ملّت مطرح گردد نه صاحب و ارباب آن.

شیخ فضل‌اله در مورد تدوین قانون در کشوری که هم استبدادزده است و هم زخم دو استعمار بر تن دارد معتقد است که تدوین قانون باید بر مبنای شریعت باشد. "نظام‌نامهٔ اساسی و قانونیت مواد سیاسیه و نحوها من‌الشرعیات به موافقت با شریعت منوط باید باشد."[۱] وی در مورد اکمل بودن دین اسلام و عدم نیاز به کتب قانونی پارلمان‌های غربی می‌نویسد: "قرار بود مجلس شورا فقط برای کارهای دولتی و دیوانی و درباری که به دلخواه اداره می‌شد، قوانینی قرار بدهد که پادشاه و هیئت سلطنت را محدود و راه ظلم و تعدی و تطاول را مسدود نماید، امروز می‌بینیم در مجلس شورا کتب قانونی پارلمنت فرنگ را آورده و در دائرهٔ احتیاج به قانون توسعه قائل شده‌اند و ما اهل اسلام، شریعتی داریم آسمانی و جاودانی که از بس متین و صحیح و کامل و مستحکم است نسخ بر نمی‌دارد، صادع آن شریعت در هر موضوعی حکمی و برای هر موقع تکلیفی مقرر فرموده است، پس حاجت مردم ایران به وضع قانون منحصر است در کارهای سلطنتی که بر حسب اتفاقات عالم از رشتهٔ شریعتی شده و در اصطلاح فقها دولت جائره و در عرف سیاسیین دولت مستبده گردیده است."[۲] وی در این رابطه وظیفهٔ مجلس را

۱ـ هما، رضوانی. لوایح آقاشیخ فضل‌الله نوری (چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲) ص ۴۷

۲ـ همان، صص ۳۲ ـ ۳۱

"تدوین و نظارت در اجرای مقررات مخصوصی که قدرت شاه و دستگاه دولتی را محدود به حداقل کرده، از تعدیّات مستبدانه ایشان جلوگیری کند. و نظارت در امور داخلی و خارجی دولت، وظیفهٔ مجلس شورای اسلامی، وضع قانون دموکراتیک نیست."[۱] می‌داند.

آقای ابولحسنی در این رابطه می‌نویسد: "در جریان مشروطیت نیز، بر سر تعیین و تنظیم نظام حکومتی آیندهٔ این سرزمین و میان رهبران اصیل و مصلحان دروغین شکافی عظیم افتاد از یکسو، ایادی سرسپرده و هفت خط استعمار بودند که تلاش داشتند رژیم آینده را به نحوی از انحاء بر اساس نظام ارزش‌های وارداتی غربی شکل دهند و در سوی دیگر، نوع مردم معتقد و مسلمان این دیار قرار داشتند که تحت رهبری علمای دین، خصوصاً فقیه بیدار و بیدارگر، مرحوم شیخ فضل‌الله نوری می‌گفتند: "ما خود، فقه و فرهنگی کامل، جامع، پربار و زنده داریم و نیازمان به اتخاذ قوانین غربی نیست... ."

طرح شعار "مشروطهٔ مشروعه" از طرف شهید نوری و همرزمانش، به همین معنی بود که حال که قرار است استبداد مطلقهٔ سلطنتی محدود و مقید "مشروط" به یک سری قوانین گردد این قوانین بایستی همان "قوانین شرع" باشد که ملّت ما از صمیم جان، بدانها اعتقاد داشته و نهضت خویش را نیز با تکیه بر آنها و تغذیه‌ای از آنها آغاز کرده و به انجام رسانده است.[۲]

آقای انصاری نیز در مورد علت مخالفت شیخ با جریان مشروطه‌خواهی در تدوین قانون می‌نویسد:

"سیاست لائیک خود نوعی تجاوز به حقوق مذهب و علماء بود و اسلام که از دیدگاه همهٔ علماء به معنی حقیقت مطلق شمرده می‌شد. شیخ فضل‌الله نیز به عنوان یک مجتهد عالی مقام کاملاً حق داشت هر تعبیر نابجایی از اسلام را نادرست بداند و با نوآوری که نظام ایران را به حفظ بی‌طرفی در امر مذهب سوق می‌دادند به مخالفت برخیزد."[۳]

بنابراین شیخ فضل‌الله با توجه به مقام و شناخت اجتهادیش از دین و مقایسهٔ آن با مشروطه که منبعث از اندیشه‌های لائیک از اروپا بوده، با آن به مخالفت برخاست و اساساً وی با برقراری پارلمان انتخابی و قانون‌گذاری به وسیله آنها مخالفت ورزیده و تشکیل مجلس قانون‌گذاری را به انتخاب خبرگان و مجتهدان منوط می‌دانست:

۱ـ شمس‌الدین، تندرکیا. (تهران: مجله شاهین نهیب انقلاب ادبی، ۱۳۳۴) ص ۹۸

۲ـ پیشین، ابوالحسنی. صص ۱۲۵ ـ ۱۲۴

۳ـ مهدی، انصاری.شیخ فضل‌الله نوری و انقلاب مشروطیت (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹) ص ۱۱۴

"اگر مطالب امور عرفیه است این ترتیبات دینیه لازم نیست و اگر مقصد امور شرعیه عامه است این امور راجع به ولایت است نه وکالت، و ولایت در زمان غیبت امام زمان (ع) با فقها و مجتهدین است نه فلان بقال و بزاز و اعتبار به اکثریت آراء به مذهب امامیه غلط است و قانون‌نویسی چه معنی دارد، قانون ما مسلمانان همان اسلام است."[۱]

وی حق تدوین قانون را از آن فقها و مجتهدین می‌داند و ترتیبات دینیه را در مطالب امور عرفیه مجاز نمی‌شمرد. سؤال اساسی این است که آیاشیخ فضل‌الله به طور کلی با تدوین هر قانون مخالف بوده، یا با تدوین قانون اساسی؟

شیخ به دلیل اینکه اسلام اکمل است برای همه زمانها و مکانها و نیازی به قانون اساسی کشورهای اروپایی نیست مخالف بوده نه با تدوین قوانین برای انتظام امور مملکت، چرا که خود مدافع آن بوده و در تحصّن عبدالعظیم بر تدوین نظام‌نامه تاکید می‌کرد چنانکه برای عدم انحراف و صحت قوانین دو شرط را پیشنهاد کرده بود:

"این مطلب بر دو نحو می‌شود و هر کدام انجام شود، مقصد علماء حاصل است: اول آنکه نوشته شود که حدود اربعهٔ این مجلس شورای ملی دولتی و اصلاحات مملکتی است. چنانچه همین امر منظور بود، اگر این مطلب رسماً نوشته شود دیگر احدی حرفی ندارد. ثانیاً اگر بنا باشد ترجمهٔ قانون فرانسه انتشار شود، برای حفظ اسلام باید آن اصلاحات و ترتیبات که در خود مجلس با حضور علماء اعلام و وکلا داده شد رسماً نوشته شود تا رفع این غائله بشود لکن شق اول آن آسانتر و اولی است و ابداً منوط به نوشتن قانون اساسی نیست، اما قانون نظام‌نامه حقی است علی‌حده برای انتظام امور و علماء مثل سایرین اهالی مملکت حق مطالبه دارند."[۲]

علت مخالفت‌شیخ فضل‌الله با تدوین قانون اساسی از جانب نمایندگان پارلمان به نظر بعضی از نویسندگان ناشی از شناخت شیخ از مشروطهٔ غربی و سیاست لائیک و غیرمذهبی آنان بود که معتقد است اگر چه آنها برای فریب روحانیون و مردم نوشتند که باید مواد قانون مطابق شرع باشد در همان حال آن را بنا به ضرورت زمان قابل تغییر دانستند و این هر دو مسئله مطابقت باشرع و قابل تغییر بودن برحسب ضرورت زمان (شرایط سیاسی و اجتماعی) امکان‌پذیر خواهد بود.

۱ــ مهدی، ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴ (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳) ص ۲۱۱

۲ــ پیشین، رضوانی، ص ۶۶

شیخ می‌گوید: "حقیقت مشروطه عبارت از آن (بود) که منتخبین از بلدان (شهرها) به انتخاب خود رعایا در مرکز مملکت جمع شوند و اینها هیئت مقننه مملکت باشند و نظر به مقتضیات عصر... قانونی مستقلاً مطابق با اکثر آراء بنویسند موافق مقتضی عصر به عقول ناقصهٔ خودشان بدون ملاحظهٔ موافقت و مخالفت آن با شرع اطهر بلکه هر چه به نظر اکثر آنها نیکو و مستحسن آمد او را با قانون مملکتی قرار بدهند، مشروطه به اینکه اساس تمام مواد آن قانون به اصل مساوات و حریت افراد ساکنه مملکت باشد و سوای این کذب محض است اگر در قانون اساسی محض فریب از باب ضرورت نوشتند باید موادش مطابق شرع باشد ولی باز در همان نوشتند که تمام مواد قانونیه قابل تغییر است."(۱)

وقتی می‌نویسیم مواد قانونیه قابل تغییر است آیا آنرا محدود و محصور کردیم یا خیر؟ به نظر شیخ چون محدود و استثناء نشده است بنا به مقتضیات عصر (به محض آماده شدن شرایط یا فراهم نمودن شرایط) آنرا می‌توانند تغییر بدهند. "... از جمله مواد، ماده موافق شرع بودن اوست و او را استثناء نکرده‌اند و به حکم این ماده آن هم تغییر داده می‌شد به قوهٔ جبریه قانون مشروطه مطلقه و حالا هم محض بستن دهان من و تو اسم شرع را به زبان می‌رانند."(۲)

۳ـ آزادی

بحث آزادی در طول تاریخ مناقشات زیادی را در میان فیلسوفان، اندیشمندان و متفکران و سیاسیون و... برانگیخته است بعضی‌ها مخالف وجود آزادی بودند و بعضی‌ها موافق آن، در میان این افراد گروهی آنرا مطلق می‌انگاشتند و برخی دیگر آنرا محدود و مقید می‌شناختند این خود بحث مفصلی است که به تحقیق گسترده و عمیق نیازمند است که ما به طور مختصر در مورد هر یک از دیدگاه‌های فوق یک نمونه را می‌آوریم.

پس از پیروزی اولیه انقلاب مشروطیت و تشکیل مجلس و تدوین قانون اساسی؟ "قانون اساسی مشروطه" همهٔ شهروندان ایرانی را آزادی اعطاء نمود، و بر مبنای آن برای اعمال این حق میازمند به برابری همهٔ افراد در مقابل قانون بوده که آن نیز در قانون آورده شد.

چراشیخ فضل‌الله با بحث آزادی مخالف بود؟ و با چه مفهوم آن مخالف بود؟

۱ـ فضل‌الله نوری. تذکرةالغافل و ارشاد الجاهل (تهران: بینا، ۱۳۲۶) ص ۲۱

۲ـ پیشین، ملک‌زاده، ص ۲۱۵

البته علماء و روشنفکران موافق، آزادی در محدودهٔ قانون را خواستار بودند تردیدی وجود ندارد. اما روشنفکران مفهوم غربی آنرا مدنظر داشته و آنرا مطرح می‌کردند و روحانیون قید و محدودیت آنرا بر مبنای اسلامی و آسمانی می‌دانستند. بنابراین در قید اختلاف بوده نه در اعطاء آزادی، چنانکه‌شیخ فضل‌الله به عنوان رهبر مشروعه‌طلبان آزادی بی‌قید و بند دینی را کفر می‌دانست.

میرزا ابوالحسن فروغی در مورد سبک آزادیخواهی روشنفکران ایرانی می‌نویسد:

"چندهزار سال است ما مشرق‌زمینان گرفتار استبدادیم و درست ندانسته‌ایم اسیر چه اوضاعیم، و اسم این اوضاع و ضد آن چیست البته از عدم آزادی در رنج بودیم. اما ندانستیم چه تدبیر کنیم. چاره‌ای نیست جز اینکه ما نیز همچون دیگران پیروی نصیحت علم و عقل کنیم. آزادی را به این جهت طالبیم که تنها ضامن ترقی علم و اخلاق است و مایه روشنی است. لفظ آزادی در حکم جمعی است که شامل تمام حقوق انسانی می‌گردد. احقاق حقوق بدون آن متصور نشود. او اطاعت قانون را از جهت اینکه قانون و دولت قانونی نمایندهٔ آزادی عموم باشند، واجب می‌شمارد. توجه او معطوف به خصلت دولت و محتوای قانون است، یعنی دولت قانونی و قانونی که پاسدار آزادی باشد و تأکید می‌کند؛ مرد آزادی‌پرست باید همواره خود را برای حفظ اساس حریّت حاضر دارد."[۱]

اندیشهٔ آزادیخواهی روشنفکران مشروطه‌خواه تحت تاثیر اندیشه‌های آزادیخواهی روشنفکران اروپایی قرون هفده و هجده میلادی نظریه‌های حقوق طبیعی و فطری انسان، که در مقابل کلیسا و در واقع واکنش در برابر حاکمیت کلیسا در قرون وسطی بوده مطرح گردید که در واقع نوعی آزادی و رستن از قیود و قوانین کلیسا بوده و اینها در واقع همانند آزادیخواهان غرب می‌خواستند روحانیت و دین را از صحنه فعالیت‌های اجتماعی دور کرده و آن را از دخالت در سیاست منع نمایند. و برای همین بود که در متمم قانون اساسی (اصل بیست و ششم) نوشتند: "قوای مملکت ناشی از ملّت است" این اصل تلویحاً حق وضع قانون و تعیین حاکم را اصالتاً از آن خود انسانها می‌داند و هیچ قدرت دیگری را دارای صلاحیت در مدخلیت آن نمی‌داند و این افراد انسانی جامعه هستند که می‌توانند هر قانونی را بخواهند و هر حاکمی را انتخاب نموده و بر خود حکومت دهند و هیچ مقام و نیرویی حق مداخله ندارد.

۱ـ فریدون، آدمیّت. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ج ۱ (چاپ اول، تهران: نشر پیام، ۱۳۳۵) ص ۲۲۳

در واقع این گونه اندیشهٔ آزادیخواهی، روشنفکران مشروطه‌خواه با شریعت اسلامی ظاهراً در تضاد بود چرا که از نظر شریعت حق تعیین قانون و حاکم اصالتاً از آن خداوند است و بس. و افراد جامعه اگر خداوند قانونی را وضع و یا حاکمی را نصب نماید حق اعتراض ندارند بلکه مکلف و موظف به اطاعت هستند مگر در مواردی که این دو حق را خود به کسی واگذار نماید در این صورت کسانی واجد حق تعیین قانون و حق حاکمیت دارند مشروطه به سه شرط باید باشد:

۱ـ کارشان به هیچ روی با احکام الهی مخالفت نداشته باشد.

۲ـ مصالح واقعی و نفس‌الامری مردم را اعم از دنیوی و اخروی کاملاً ملحوظ بدارند.

۳ـ صلاحیت اجرای احکام الهی را دارا باشند.(۱)

با توجه به سه شرط مذکور آیا انسان‌های یک جامعه آزاد هستند تا هر قانونی یا حاکمی را که خود تمایل دارند انتخاب کرده و بر خود حاکم نمایند؟ اگر در چارچوب احکام و مقررات شریعت باشد بله، البته در جامعه‌ای که انسانها به شریعت اسلام باور داشته باشند و آنرا سرلوحهٔ زندگی خویش قرار بدهند.

مفهوم آزادی و آزادیخواهی در واقع به درجه‌ای رسیده بود که رعایت شعائر اسلامی مورد تمسخر قرار گرفته و آنرا عامل اسارت می‌دانستند از جمله بحث حجاب را با آزادی زنان در غرب مقایسه کرده و آنرا از عوارض تربیت نایافتگی زنان مسلمان می‌دانستند. خاطرات تاج‌السلطنه در این مورد قابل تأمل است، او می‌نویسد:

"آدمی آزاد و مختار خلق شده و زنان ایران از نوع خودمجزا شده، خود را در هیکل موحش سیاه عزا درآورده، ناامیدانه در زندان تاریک و در زنجیر اسارت، روزگار به سر می‌آورند، این نیست مگر از عوارض تربیت نایافتگی و از ضرر حجاب... اما بنگرید به مغرب که زنان حقوق‌طلب چه قسم از خود دفاع کرده و حقوق خود را با چه جدیتی می‌طلبند و تا درجه‌ای هم به مقصود خویش رسیده‌اند و آرزو می‌کنند زنان ایران هم از پرده برون آیند، آزادگردند."(۲)

اگرشیخ فضل‌الله با اساس آزادی مشروطه مخالفت کرد به خاطر اینکه آنرا ارمغان اندیشه‌های غربگرایی و مقدمهٔ دیگر آزادی‌های مطلق اجتماعی و اخلاقی و دهن‌کجی و بی‌ارزش ساختن و شکستن حرمت قیودات شریعت می‌دانست و می‌گفت: "قبول مشروطه،

۱ـ پیشین، انصاری، ص ۱۲۰

۲ـ پیشین، آدمیّت، صص ۴۲۷ ۴۲۶

باعث رواج فحشا و آزادی شرب خمر و مفاسد دیگر و افسارگسیختگی مردم و بی‌اعتنایی اولیابه اصول و مبانی و... خواهد بود."[۱]

شیخ همچنین آزادی را که مشروطه‌خواهان مطرح می‌کردند فریب دانسته و گفت: منشأ این فتنه، فرق جدیده و طبیعی مشربها بودند که از همسایه‌ها اکتساب نمودند و به صورت بسیار خوش اظهار داشتند که قهراً هر کس فریفته این عنوان و طالب این مقصد می‌شد."[۲] و "گمان می‌رود که عصر ریاست روحانی و تاریخ انقراض دولت اسلام و انقلاب شریعت خیرالانام واقع بشود و چیزی نگذرد که حریت مطلقه رواج، و منکرات مجاز و مسکرات مباح و مخدرات مکشوف و شریعت منسوخ و قرآن مهجور بشود... ."[۳]

اما دیدگاه علمای مشروطه‌خواه در مورد آزادی چیست؟ آیا آزادی مطلق را می‌پذیرند یا برای آن محدودیت قائل هستند قطعاً علماء مرادشان از آزادی، آزادی مطلق نخواهد بود. بلکه رهایی از اسارت و بردگی در مقابل حکومت استبدادی است؟ میرزای نائینی در مورد آزادی و آزادیخواهی و محدودیت آن می‌نویسد:

"حقیقت تبدیل نحوهٔ سلطنت غاصبه جائره عبارت از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیّت است و تمام منازعات و مشاجرات واقعه فیمابین هر ملّت با حکومت تملکیهٔ خودش بر سر همین مطلب خواهد بود نه از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب. هر ملّتی خواه متدین و ملتزم به شریعتی باشد و خواه اصلاً به صانع عالم باور نداشته باشد. در پی تخلص از این رقیّت و آزادی از این اسارت است، نه خروج از رتبهٔ عبودیت الهیه... و رفع التزام به احکام شریعت و کتابی شریعت و کتابی که از آن پیروی می‌کند و طرف این تشاجر و تنازع هم فقط حکومتی است که ملّت را به بردگی کشیده نه صانع و مالک و پروردگار جهان."[۴]

وی در ادامهٔ استدلال خویش در دفاع از آزادی، آزادی را خدادادی دانسته که در نظام استبدادی از انسان سلب گردیده، بنابراین بازگرداندن این حق خدادادی را وظیفه و موجب خروج از دنیای بهیمیّت می‌داند: "**سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت و**

۱ـ عبدالهادی، حائری: تشیع و مشروطیت در ایران مقیم عراق (چاپ اول، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۶۰) ص ۱۵۹

۲ـ پیشین، ملک‌زاده، ص ۲۱ ۳ـ همان، ص ۹

۴ـ محمدحسین، نائینی. تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة یا حکومت ازنظر اسلام (چاپ سوم، تهران: نشر شرکت انتشار، ۱۳۵۸) ص ۶۴

مسئولیت مقدمهٔ آن، و حفظ حقوق ملیهٔ همه منتهی به این دو اصل یعنی "حریّت و مساوات" می‌شود و حق آزادی، خدادادی است حقی که در نظام استبدادی بر افتاده و اعاده‌اش از شرایط احیای جامعه است، تمکین از تحکمات خودسرانه... راهزنان ملّت، نه تنها ظلم به نفس است بلکه محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیه، یعنی حریّت، رهایی از بندگی، گذشته از اینکه سبب خروج از ورطهٔ بهیمیّت می‌گردد، ما را به عالم شرف و مجدّ انسانیت می‌رساند. از این رو بازگرداندن حریّت مغصوبه امم و تمتّع یافتن از آزادی خدادادی از مهم‌ترین مقاصد است.[۱]

البته کسانی هم بودند که به شدت با آزادی مخالفت کردند. از جمله سیدحسین موسوی که رسالهٔ تشکیل ملّت متمدن را نگاشت و بنیاد آزادی را تخطئه نمود او می‌نویسد: "آزادی محکوم است از آنکه ویرانگر است."[۲] و همچنین سید محمدرفیع طباطبایی نظام‌العلماء در رسالهٔ خود به نام حقوق دول یا تحفهٔ خاقانیه، نوشت: "از آزادی بلا خیزد و آن را خلاف قانون طبیعت دانست."[۳]

٤ـ آزادی مطبوعات

یکی از موارد اختلاف میان شیخ و یارانش از یک طرف و مشروطه‌خواهان از طرف دیگر بحث آزادی مطبوعات بود که در اصل بیست و دوم متمم قانون اساسی آورده شد این اصل بعدها نارضایتی شدید گروههایی از مردم وشیخ فضل‌الله و یارانش را برانگیخت، شاید چنین پرسش شود که مگر آزادی مطبوعات مضر و موجب اخلال است که با آن مخالف بودند؟ باید گفت مطبوعات می‌تواند مردم را نسبت به مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند آگاه کند و خطراتی که جامعه را تهدید می‌کند بیان نماید تا مردم هشیارانه و به موقع بتوانند با آن مقابله کنند و همچنین با بیان موانع و مشکلات رشد و ترقی آن جامعه، مردم را برای آن بسیج نماید و خلاصه وسیله‌ای برای گسترش و عمق بخشیدن به مشارکت سیاسی مردم در امورات است مطبوعات زمانی می‌تواند در اهدافش موفق باشد که مراعات اعتقادات و باورهای مردم آن جامعه را بکند در غیر این صورت با واکنش منفی مردم

۱ـ همان، ص ۷۵

۲ـ پیشین، آدمیّت، ص ۱۹۵

۳ـ همان، ص ۲۰۰

مواجه خواهد شد. اگر مطبوعات آغاز انقلاب مشروطه آنرا رعایت می‌نمودند شاید چنین مسائلی ایجاد نمی‌شد. تعداد روزنامه‌ها را شصت تا هشتاد نوشتند.[۱] و روزنامه‌نگاران نیز عمدتاً غرب‌گرا بوده و تعدادی از آنها از اروپا و قفقاز برگشته بودند مقالات این روزنامه‌ها از جمله "روزنامه صوراسرافیل" به دلیل زیاده‌روی و حمله به مقدسات مردم، نارضایتی طباطبائی را برانگیخته بود. او در روزنامه "تنبیه" علمای مذهب جعفری را به صورت حیوانات کشیدند و و روزنامهٔ "ندای وطن" روسپی‌خانه و شراب‌فروشی را برای مخارج تنظیمات بلدیه و تعمیر خانه لازم و ضروری شمردند.[۲]

روزنامه‌نگاران نه تنها به مقدسات مذهبی مردم توهین می‌کردند بلکه عامل عقب‌ماندگی را نیز دین اسلام می‌دانستند. "روزنامه‌نویس‌ها هم قلمشان را مصروف مردم و فحش دادن کردند و در روزنامه‌ها بد نوشتند، زبان فحش و طعن و لعن را گشودند. در مذهب اسلام دست انداختند، یک دسته از آنان پایهٔ عقب‌ماندگی شرق را دین اسلام شمردند."[۳] این روش حتی از جانب روزنامهٔ مجلس نیز تعقیب می‌شد تا جایی که "روزنامهٔ مجلس به عنوان صدای تبلیغات و اندیشهٔ مجلس" دین پیغمبر را کهنه خواند.[۴]

این بود که‌شیخ فضل‌الله و یارانش سخت برآشفتند و با آزادی مطبوعات به مخالفت برخاستند حتی در تدوین اصل بیستم متمم قانون اساسی نیز در آغاز مخالف بود و بر اثر پافشاری شیخ آن اصل تا حدودی اصلاح گردید بدین صورت که انتشار کتب ضاله ممنوع گردید.

شیخ فضل‌اله با اشاره به آزادی مطبوعات در اصل بیستم متمم قانون اساسی و تلاش علماء برای تصحیح آن، هدف مشروطه‌خواهان را از آزادی مطبوعات سَبّ علماء اسلام و هتک حرمت و حمله به شریعت می‌داند. "... از جمله یک فصل از قانون‌های خارجه که ترجمه کرده‌اند این است که مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هر چه را هر کس چاپ کرد، کرد، احدی را حق چون و چرا نیست) این قانون با شریعت ما نمی‌سازد لهذا علماء اسلام تغییر دادند و تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعهٔ فحشاء در دین اسلام ممنوع است کسی را شرعاً نمیرسد که کتابهای گمراه کنندهٔ مردم را منتشر کند. و یا بدگویی و هرزگی را در حق

۱ـ پیشین، ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۳، ص ۵۶۱
۲ـ همان، ص ۴۳۶
۳ـ پیشین، ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۴، ص ۲۳۷
۴ـ پیشین، کسروی، ص ۲۳۵

مسلمانی بنویسد که به مردم برساند، پس چاپ کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیاء علیهم‌السلام است و کتاب "بیان" سید علی‌محمد باب شیرازی و نوشتجاب میرزا حسین‌علی تاکُری و برادر و پسرهایش که خدا یا پیغمبر یا امام بابیها هستند و روزنامجات و لوایح مشتمل بر کفر و رده و سَبّ علماء اسلام تماماً در قانون قرآنی ممنوع و حرام است. لامذهبها می‌خواهند این در باز باشد تا این کارها را بتوانند کرد."(۱)

بنابراین شیخ با آزادی مطبوعات به خاطر حمله به اسلام و علماء مخالف بود و این مطلب را شیخ در گفتگو با ضیاءالدین درّی اصفهانی متذکر می‌شود: "**والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی‌دین و فرقهٔ ضالّه و مضلّه مخالفم که میخواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها را که لابد خوانده و میخوانید که چگونه به انبیاء و اولیاء توهین می‌کنند و حرف‌های کفرآمیز می‌زنند؟!**"(۲) و همچنین می‌گوید: "... و دیگر روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سبّ علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد و فروغی را از آن تغییر داده و تبدیل به احسن و انسب نمود... ."(۳)

شیخ فضل‌اله دلیل مخالفت خود را با مشروطه و آزادی مطبوعات در گفتگوی خود با آقایان بهبهانی و طباطبایی در حضرت عبدالعظیم چنین می‌گوید:

"... مگر شما روزنامه‌ها را نمی‌خوانید. ...کوکب درّی را بخوانید تا بدانید من از چه راه است که اینطور می‌شوم"(۴) و بعد این روزنامه را به دست آقای طباطبایی داد و گفت بخوان و آقای طباطبایی آنرا بنا به تقاضای حاضرین با صدای بلند خواند در قسمتی از آن آمده بود. "... شما مردمان نادان چرا اینقدر اعتقاد به این اشخاص دارید که در هزارو سیصد سال قبل به یزیدبن معاویه یاغی شد، قشون فرستاد، خود و همراهانش را کشتند حالا این مردم روضه‌خوانی می‌نمایند. خرج می‌دهند و مال خود را بی‌جهت تفریط می‌نمایند یک جماعتی به خاک کربلا اعتقاد دارند این خاک چه مزیت و برتری با خاک‌های دیگر دارد... ."(۵)

۱ـ پیشین، رضوانی. صص ۳۳ ـ ۳۲

۲ـ محمدحسن، ادیب هروی خراسانی. تاریخ پیدایش مشروطیت در ایران (چاپ دوم، مشهد: شرکت چاپخانه‌ای خراسانی، بهمن ۱۳۶۱) ص ۱۳۶

۳ـ پیشین، رضوانی. صص ۳۳ ـ ۲۸

۴ـ ن. ک. به گفتگوی شیخ فضل‌الله با طباطبایی و بهبهانی و... ص ۱۱۵

۵ـ ن. ک. به گفتگوی شیخ فضل‌الله با طباطبایی و بهبهانی و... ص ۱۱۵

نتیجه کارهای روزنامه‌نگاران به جای اینکه موجبات اتحاد و وفاق را در بین مردم ایجاد کند عامل دوگانگی و تفرقه شده بود در نتیجه روز به روز توده‌های مردم مسلمان را از مشروطه و مشروطه‌خواهی جدا می‌ساخت. "تمام خرابی کار مشروطه کشور ما مدیون التفات‌های همین اشخاص آزادی خواه‌نما بود که شکر پنیر داخل مَویز کرده، برای اینکه از خود، بود و نمودی ظاهر سازند و خویش را خیلی طرفدار آزادی جلوه دهند، در هر کار به جانب اغراق رفته، موجبات دوگانگی بین ملّت را فراهم آوردند. یکی از موجبات نقاقی که همین آقایان بین جامعه به وجود آوردند، حمله به مذهب بود که به واسطهٔ این عمل سفیهانهٔ خود، که هیچ نفعی برای آزادی نداشت، جماعتی از مردمان باایمان ساده را که به واسطهٔ پشتیبانی علماء از آزادی، مشروطه‌خواه واقعی شده بودند از این مسلک و مرام روگردان کردند... ."[۱]

۵ـ مساوات و برابری

یکی از مواردشیخ فضل‌الله با جریان مشروطه‌خواهی غربی در مجلس اول مساوات و برابری افراد در حقوق اجتماعی بود که مجلس پس از مذاکرات، ماده‌ای را در متمم قانون اساسی تصویب نمود که بر اساس آن همه آحاد ملّت و اتباع ایرانی اعم از مسلمان و اقلیت‌های مذهبی، زردتشتیان و مسیحیان و یهودیان برابر بودند. مادهٔ پیشنهادی کمیسیون متمم قانون اساسی، چنین تصویب شد: "اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود."

اصل برابری و تساوی حقوق از دیدگاه مشروطه بکلی با احکام شرعی در تعارض بود، هر چند که شریعت افراد بشر را از لحاظ انسانی با هم برابر و در حقوق و تکالیف انسانی نیز یکسان می‌داند، اما در اجرای احکام شرعی در جامعه میان مسلمانان و غیر آنها حقوق مساوی قائل نیست و از احکام متفاوتی هر کدام برخوردارند و می‌توان در این مورد به کتاب‌های فقهی مراجعه نمود و آنرا دریافت، اکنون نیز در کشورهای مختلف جهان حتی در نظام‌های دموکراسی، علی‌رغم اعلان تساوی حقوق کلیهٔ افراد بشر، شهروندان با اختلاف طبقات و ملّت ها از حقوق متفاوتی برخوردارند و اعتراضی هم بدان نمی‌شود خواه بر اساس قانون مدوّن و یا

۱ـ عبدالله، مستوفی. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه، ج ۲، (تهران: کتابفروشی زوّار، چاپ افست گلشن، ۱۳۶۰) ص ۲۸۹

عرف و حتی در صورت وجود قانون برای تساوی افراد، در عمل و اجراء این عدم تساوی به چشم می‌خورد.

بنابراین در احکام شرعی، تساوی مطلق در حقوق و وظایف وجود ندارد و بین مسلمانها و غیرها، عدم تساوی مطرح می‌باشد از آنجا که اسلام برای غیر مسلمانان حقوقی غیر از حقوق پیروان خود قائل است با اصل تساوی حقوقی به عنوان اصل معارض با احکام شریعت از جانب مجتهدان خصوصاً مشروعه‌طلبان مخالفت شده است. مثلاً آیا می‌شود از جهت حقوقی هیچ تفاوتی میان مسلم و کافر، عاقل و صاحب جنون وجود نداشته باشد؟ و یا آیا زن مسلمان از اینکه شوهرش مرتد شده است می‌تواند درخواست طلاق کند یا خیر و...

شیخ فضل‌اله در مورد تساوی حقوق افراد می‌گفت: "محال است با اسلام حکم مساوات." در این مورد می‌نویسد: "احکام اسلامی تفاوت فراوانی بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاولات و تجارات و سیاسات از... مسلم و کافر و کافر ذمی و حربی و کافر اصلی و مرتد و مرتد ملی و فطری می‌گذارد. بنابراین چگونه یک مسلمان می‌تواند از قانونی پیروی کند که همهٔ مردم را برابر می‌خواند... ."[۱]

وی با اشاره به نابرابریهای موجود میان شهروندان مسلمان و کافر در احکام شرعی می‌گفت: "... مثلاً کفار ذمی" یعنی شهروندان غیرمسلمانی که در پناه حکومت اسلامی است و در مقابل جزیه می‌دهند "احکام خاص دارند" ازدواج آنان با مسلمانان جایز نیست، تنها مرد مسلمان می‌تواند زن کافر را به عنوان ازدواج موقت که دارای مدت معدودی است برگزیند. هرگاه زن یا شوهری روی از اسلام برکشیده و به اصطلاح "مرتد" شد، عقد ازدواج با همسرش باطل خواهد بود و مسلمان شدن یکی از زوج‌های نامسلمان "نیز احکام خاصه" مختلفه دارد، نیز در باب مواریث، کفر، یکی از موانع است و کافر از مسلم ارث نمی‌برد" ولی عکس این مسئله صادق نیست، بدین معنی که در مواردی مسلمان از کافر ارث می‌برد و نیز مرتد احکام خاصه مسلمه دارد مانند آنکه دارایی وی دیگر به او تعلق ندارد و باید به وراث وی داده شود و علاوه بر این همسرش به وی داده شود و علاوه بر این همسرش به وی حرام و بدن او ناپاک بوده و باید مورد کیفر سخت قرار گیرد و همچنین در معاملات "ربویه" احکام مختلفه است، مثل معاملات ذمی در اراضی، که اگر بخرد از مسلم باید خمس بدهد و نیز در خبایات و دیات

۱ـ فضل‌الله، نوری. تذکرةالغافل و ارشادالجاهل (تهران: انتشارات بینا، ۱۳۰۷) ص ۳۵

احکام مختلفه است.[۱]

شیخ با برابری و تساوی افراد بدین علت مخالفت می‌ورزید که آنرا با شریعت مغایر می‌پنداشت در این مورد کسروی تاکید می‌کند که علماء به خاطر دفاع از شریعت با اصل تساوی حقوقی افراد مخالفت می‌کردند "علمای شریعت‌خواه، این چنین به انتقاد برخاستند که مسلم و کافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود، اگر مسلمانی، کافری، همانند یهودی یا زردتشتی و جز آن را کشت او را با این کیفر نمی‌توان کشت و باید دیه گرفت."[۲]

در نقطهٔ مقابل نظرات‌شیخ فضل‌الله علمای طرفدار مشروطه از جمله آیت‌الله نائینی در بحث مساوات آنرا لازمهٔ آزادی دانسته و مراد از آن را برابر بودن حکومت کنندگان و حکومت شوندگان در جمیع حقوق و احکام می‌داند و می‌نویسد:

"قرین آزادی، حق مساوات است یعنی مساوات تمام افراد ملّت با شخص والی در جمیع حقوق و احکام."[۳]

بنابراین مراد او از مساوات، عدم تفاوت و امتیاز نداشتن والی و حاکم با افراد ملّت در حقوق عرفی و احکام شرعی می‌باشد اما آیا دیدگاه نائینی بر مبنای قوانین دموکراتیک غربی می‌باشد یا خیر؟ آقای حائری در مورد دیدگاه نائینی از مشروطه و مساوات می‌نویسد:

"نائینی یکی از چند مجتهد هوادار مشروطه بود که هم به راهی که می‌رفت ایمان داشت و هم از روی صداقت بر این باور بود که برقراری یک نظام نوعی مشروطه به سود مردم مسلمان ایران است. وی به شیوه‌ای روشن از هر دو دسته از مسائل سخن گفت: هم قواعدی از دموکراسی را که با اسلام هماهنگی ندارد. هر دو را مورد بررسی قرار داده است ولی این بررسی وی در بسیاری از مسائل بنیادی از جنبه‌های دموکراتیک (غربی) تهی می‌باشد. ولی پرواضح است نائینی و هم‌مسلکان و همکاران وی آرزو داشته‌اند که در نظامی زیست کنند که مرتد به خاطر ارتدادش محاکمه شود و کیفر بیند ولی این قاعده و قانون با شیوهٔ دموکراسی پیشنهادی اروپا پیوندی چندان نزدیک ندارد. زیرا بنا به تفسیر بسیاری از اندیشه‌گران غربی، آزادی، مذهب و اندیشه را پایمال می‌کند و شهروندان یک کشور را تنها به خاطر تفاوت در ایمان و عقیده در برابر قانون نابرابر به شمار می‌آورد."[۴]

۱ـ پیشین، ملک‌زاده، ج ۴، صص ۲۱۵ ـ ۲۱۴

۲ـ پیشین، کسروی، ص ۳۱۵

۳ـ پیشین، نائینی، ص ۷۵

۴ـ پیشین ، حائری، ص ۳۰۸

بنابراین نائینی نیز نمی‌خواست به واسطهٔ مشروطه و مساوات ناشی از آن، قوانین و احکام شرع تعطیل شود اما وی به عنوان یک مجتهد، تشخیصش این بود که از مشروطه و مساوات دفاع نماید چرا که مشروطیت را بهتر از حکومت استبدادی می‌دانست.

اما آیت‌الله بهبهانی برخلاف دیدگاه نائینی با اصل مساوات مخالفت کرد در این مورد آقای مخبر همایون می‌نویسد: "روزی در باغ بهارستان محل تجمع وکلاء، یکی از مواردی که مطرح گردیده و باید مورد تصویب قرار گیرد تساوی حقوق ادیان مختلفه بود که بر سر آن جار و جنجالی برپا شده بود، مرحوم سید عبدالله مجتهد تحت این عنوان که اقلیت یهود باید جزیه بدهند و نباید در مورد انتخاب وکلاء با مسلمین دارای حقوق مساوی باشند همواره مخالفت می‌کرد و تصویب مادهٔ مذکور را به تاخیر می‌انداخت. سلطان محمود میرزا که از تحصیل‌کردگان دارالفنون و مردی شاعر و ادیب بود با نگارندهٔ این سطور در باغ مجلس انتظار تصویب این ماده قانون را داشت ولی چون مخالفت سید عبدالله به طول انجامید، سلطان محمود میرزا پیش خدمت مجلس را که پیرمرد سیدی بود فرا خواند و گفت: برو و بی‌درنگ به سید بگو که اگر این مادهٔ قانون که همهٔ آزادیخواهان انتظار آن را دارند امروز به تصویب نرسد زنده نخواهی ماند، با تذکر پیشخدمت، سید عبدالله فریاد کشید من مخالف نیستم و در نتیجه قانون مذکور از تصویب گذشت.[۱]

این جریان به خوبی بیانگر آنست که اولاً در میان علماء مشروطه‌خواه بودند کسانی که با بعضی از مواد قانونی مشروطه از جمله اصل مساوات، مخالفت می‌کردند و ثانیاً مشروطه‌خواهان از هر ابزاری برای رسیدن به اهدافشان از جمله تهدید به قتل بهره می‌جستند.

در مورد اصل مساوات بین علماء خصوصاً مجتهدین حاضر در مجلس اختلاف‌نظر وجود داشته است این اختلاف‌نظر به صورت مخالف و موافق اصل مزبور بوده است در این مورد وزیرمختار انگلیس در تهران آقای "اسپرینگ رایس" می‌نویسد:

"... از میان سه مجتهد حاضر در مجلس (نوری و طباطبایی و بهبهانی) تنها یک تن، سیدمحمد (طباطبایی) به سود اصل هشتم متمم قانون اساسی سخن گفت و دو مجتهد دیگر چنین استدلال کردند که قانون اسلام بایستی در یک کشور اسلامی اجرا گردد. اکنون جهان روحانیت در این موضوع دچار دودستگی شده است. بسیاری از روحانیون به رهبری سیدمحمد

۱ـ ابوالحسن، بزرگ امید. مظفرالدین شاه و مشروطیت (تهران: انتشارات ارمغان، سال ۱۳۴۲) صص ۱۰۴ و ۱۰۷

و سید جمال‌الدین واعظ اعلام کرده‌اند که قانون اسلام، یک قانون آزادی و برابری است... نماینده زردتشتیان (در مجلس) نزد من امیدواری فراوانی کرده است که شاید تصمیماتی در راه اغماض گرفته شود، ولی در حال حاضر این موضوع هنوز معلّق است.[۱]

اینکه اسلام بر مساوات و برابری تاکید می‌کند تردیدی وجود ندارد. ولی مراد، مساوات اروپای پس از رنسانس مورد نظر نیست بلکه در چارچوب احکام شریعت است چنانکه علمای طرفدار مشروطه نیز بدان اذعان دارند، شیخ اسماعیل محلاتی که مقاله‌اش را بنا به اشارهٔ علماء بزرگ نجف (آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی) نوشته در مورد اصل برابری می‌نویسد:

"... مساوات که در این دوره گفته می‌شود به این معنی است که هر حکمی که به هر عنوانی از عناوین شرعیه به عرفیه باشد در اجراء آن حکم فرقی مابین مصادیق آن گذارده نشود مثلاً زانی حد می‌خورد هر که باشد و هکذا در عناوین دیگر هر کس که در تحت آن عنوان داخل شد حکم آن عنوان بر او جاری است، شاه باشد یا گدا، عالم یا جاهل، قوی یا ضعیف، چنانچه در صدر اسلام در تمام ممالک اسلامیه جاری و معمول بوده و به واسطهٔ غلبهٔ استبداد سلاطین و غیر هم کم کم متروک شده و در این دوره بناء است که به حال اول برگردد و این ضروری اسلامی که قرن‌ها است مهجور مانده دوباره زنده شود و در موقع اجراء واقع گردد نه آنکه معنای مساوات چنان باشد که بعضی از جنود شیاطین تحریف کرده و با کمال وقاحت و بی‌شرمی مابین مردم نشر داده که جمیع عناوین مختلفه که حکم آنها مختلف است از مابین خلق برداشته شود و همه اصناف خلق به یک چوب رانده شوند. مثلاً حاضر و مسافر در حکم یکی باشند و هکذا فاسق و عادل و مجتهد و عامی و غیره و غیره و..."[۲]

اما اصل برابری و مساوات چگونه و تحت چه شرایطی تصویب شد؟

مجلس شورا در تصویب اصل هشتم متمم قانون اساسی تحت فشار دو نیرو قرار داشت: یکی نیروی قوی جریان مشروعه‌طلبی به رهبری‌شیخ فضل‌الله نوری که با استناد به آیات قرآن و احکام شرعی با آن مخالفت می‌کرد و نیروی دیگر جریان مشروطه‌طلبی بوده که اقلیت‌های دینی و مذهبی نیز به شدت طرفدار اصل مساوات و برابری بودند. در همان روز لایحه‌ای از

۱ـ پیشین، معاصر، ص ۱۰۴۷

۲ـ حسین، آبادیان. مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه (چاپ اول، تهران: نشر ایران، ۱۳۷۴) ص ۲۱۹

جامعهٔ زردتشتیان به مجلس داده شد که در جلسهٔ روز یکشنبه چهارم جمادی‌الاول، متن کامل آن قرائت گردید در بخشی از آن لایحه چنین آمده است:

"... عمده و اصل مقصود ما این است که اگر انسانیم در حفظ حقوق در شمارهٔ ناس محسوب می‌شویم، تعیین مقامات انسانیت امکان ندارد مگر به حفظ شرف انسانیت و پاس شرف انسانیت نشود مگر به مساوات در حقوق انسانیت... . امام جمعه گفت: "اینها هزاروسیصد سال است که با ما بوده‌اند و حقوقی داشته‌اند و با آنها رفتار شده، حالا ما حتی‌الامکان درصدد هستیم که حقوق آنها را زیاد و محکم نمائیم، نمی‌دانیم محرکین آنها کیانند که این قسم اصرار می‌کنند."[۱]

این اصل سرانجام به صورت متساوی‌الحقوق شدن افراد در مقابل قانون دولتی تصویب شد. مخبرالسلطنه هدایت می‌گوید: "در سر مادهٔ تساوی ملل متنوعه با مسلم در حدود شش ماه رختخوابها در صحن مجلس پهن شد و مردم مجاور ماندند، بالاخره چاره در این جستند که در اجرای حدود بنویسند: **"اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود.** ""قانون دولتی چه معنی دارد، معلوم نیست."[۲]

آقای انصاری در مورد مفهوم این اصل و علت مخالفت‌شیخ فضل‌الله می‌نویسد: "مفهوم این اصل آن است که اهالی ایران، از هر دین و مذهب، در برابر قانون اساسی و سایر قوانین دارای حقوق برابرند. با این ترتیب واضعان قانون اساسی با مهارت تمام مفهوم دموکراسی بودن قانون را حفظ کرده، اعلام داشته‌اند که در ایران یک فرد مسیحی، کلیمی و زردتشتی و... همانقدر حق دارد که یک مسلمان. از اصل مذکور این نتیجه نیز به دست می‌آید که چون طرفداران مذاهب گوناگون دارای حقوق متساوی هستند، دولت موظف است که نسبت به ادیان بی‌طرف باشد به عبارت دیگر اعلام دین رسمی، در قانون اساسی ایران مغایرتی با متساوی‌الحقوق بودن افراد ندارد. و این چنین تصوری از متساوی‌الحقوق بودن با مقتضیات مذهب وفق نمی‌دهد و روحانیون بلندپایه مانند شیخ‌فضل‌الله نوری با طرح و تصویب آن به اعتراض برخاستند."[۳]

۱ـ پیشین، رضوانی، ص ۹۹

۲ـ مهدیقلی، هدایت. گزارش ایران، ج ۴ (تهران: مطبع، ۱۳۰۷) ص ۲۸

۳ـ پیشین، انصاری، ص ۱۳۹

۶ـاصل نظارت شورای مجتهدین

یکی از موارد اختلاف میان مشروعه‌طلبان و مشروطه‌خواهان اصل نظارت شورای مجتهدین بر مصوبات مجلس شورا بود تا قوانین مصوب با احکام شرعی مغایرت نداشته باشد.

به دنبال تشکیل کمیسیونی برای تهیه و تدوین متمم قانون اساسی، گروهی از تندروان مجلس و غربزدگان چون تقی‌زاده، سید نصرالله تقوی، سعدالدوله، محقق‌الدوله، صدیق حضرت، امین‌الضرب و مستشارالدوله ترکیب آن را تشکیل می‌دادند با استفاده از قانون اساسی بلژیک و فرانسه و... به تدوین متمم قانون مشروطه پرداختند این هنگام‌شیخ فضل‌الله، لایحهٔ اصل نظارت را تنظیم و پس از تایید و امضای سید محمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی و صدرالعلماء و سید جمال افجه‌ای و آقا حسین قمی آنرا به مجلس تقدیم داشته و خواستار تصویب آن شدند. متن لایحهٔ "اصل نظارت" چنین است.

"این مجلس مقدس شورای ملی که به توجه حضرت امام عصر عجل‌الله فرجه. و مراقبت حجج اسلامیه و عامهٔ ملّت ایران تاسیس شده، باید در هیچ عصر از اعصار مواد احکامیهٔ آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعهٔ حضرت خیرالانام(ص) نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهدهٔ علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهُم بوده و هست. و لذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقها متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تاسیس در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده، مخالفت با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابداً تغییرپذیر نخواهد بود."[۱]

اگرچه بحث نظارت مجتهدین در آغاز کار مجلس مطرح بود چنانکه سه مجتهد تهران (نوری، طباطبایی و بهبهانی) از آغاز کار مجلس، در آن حاضر شده و نوعی نظارت در کار بود اما این مسئله می‌بایست به صورت قانونی و دائمی در می‌آمد تا قوانین مجلس برخلاف احکام شرعی، تصویب و اجرا نشود.شیخ فضل‌الله با این اقدام می‌خواست با نظارت شورای مجتهدین

۱ـ محمد، ترکمان. مجموعه رسائل و اعلامیه‌ها و مکتوبات...شیخ فضل‌الله نوری، ج ۱ (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۱)، ص ۱۳

بر مصوبات مجلس حاکمیت احکام اسلامی را بر نظام حقوقی و سیاسی مملکت تثبیت نماید. حال آنکه در طرح متمی که توسط کمیسیون تهیه و به مجلس عرضه شد سخن از نظارت علماء نبود. در واقع شیخ فضل‌الله نیز می‌دانست که جریان مشروطه‌خواهی و روشنفکران غربزده به سادگی حاضر نخواهد شد که اصل نظارت اجرا شود و برای نزدیک ساختن مشروطیت به حفظ احکام شریعت آن را پیشنهاد کرد و از طرفی دیگر با ارسال نامه‌هایی به بلاد ایران و علمای نجف خواستار حمایت آنها از این اصل شد.

آیا این اصل پذیرفته شد یا خیر؟ و در این راه مواضع علماء چه بود؟ و چه مشکلات و موانعی بر سر تصویب آن قرار داشت؟ اصل دوم متمم قانون اساسی یا همان اصل نظارت شورای مجتهدین در آغاز با مشکل بزرگی مواجه بود چرا که عالمی چون آخوند خراسانی آنرا قبول نداشت بنابرانی مشروطه‌خواهان به سادگی می‌توانستند در مقابل آن مقاومت کرده و مانع تصویبشان شوند. آخوند خراسانی ابتدا با توجه به نامه‌ای که گروهی از روحانیون تهران برایش نوشته و خواستار حمایت از این اصل شدند این عمل را بیهوده خواند: روحانیون تهران از خراسانی خواستند: **"حکم فرمایید یکی از شرایط قانون اساسی این باشد که ابدالدهر پنج نفر از علماء تهران جزء مجلس باشند."** نوشت: **"این چه بیهودگی است، در صورتی که سی نفر متجاوز، از طرف علماء در مجلس موجودند، طبقهٔ آقایان می توانند علماء بزرگ را وکالت داده به مجلس بفرستند."**[۱]

اما پس از مدتی این باور اخوند خراسانی دوام نیاورد و سرانجام خراسانی باتفاق مازندرانی طی تلگرافی خواستار پذیرفتن "اصل نظارت" تحت عنوان "اصل ابدیه" شدند.

از نجف اشرف

"مجلس محترم شورای ملی شیدالله تعالی ارکانه، مادهٔ شریفهٔ ابدیه که به موجب اخبار واصله در نظام‌نامهٔ اساسی درج و قانونیّت مواد سیاسیه و نحوها من‌الشرعیات را موافقت با شریعت مطهره منوط نموده‌اند، از اهم مواد لازمه و حافظ اسلامیّت این اساس است و چون زنادقه عصر به گمان نامه حریّت این موقع را برای نشر زنادقه و الحاد مغتنم و این اساس قدیم را بدنام نموده، لازم است مادهٔ ابدیه دیگر در رفع این زنادقه و اجرای احکام الهیه عزا سر بر انها

۱ـ پیشین، انصاری، ص ۱۵۶

و عدم شیوع منکرات درج شود تا بعون‌الله نتیجه مقصود بر مجلس محترم مترتب و فرقهٔ ضالّه مایوس و اشکال مترتب نشود؛ ان شاءالله تعالی.

محمدکاظم‌الخراسانی، عبدالمازندرانی، هفتم جمادی‌الولی[1]

اگر چه افرادی مثل تقی‌زاده به مخالفتشان ادامه دادند ولی در نهایت آن اصل را با دگرگونیهایی در تاریخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ه‍ ق مطابق ۲۹ مرداد ماه ۱۳۲۵ به صورت ذیل به تصویب رساندند.

اصل دوم متمم قانون اساسی

"مجلس مقدس شورای ملی که با توجه و تایید حضرت امام عصر (عج) و مراقبت حجج اسلامیه و عامهٔ ملّت ایران تاسیس شده، باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیهٔ آن مخالفتی با قواعد مقدسهٔ اسلام و قوانین موضوعهٔ حضرت خیرالانام (ص) نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهدهٔ علمای اعلام ادامه الله برکات وجود هم بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد، از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه. بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکور باشند معرفی به مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا مواردی که در مجلسین عنوان می‌شود. به دقت مذاکره و غوررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد مطرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رای این هیئت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا ظهور حضرت حجه عجل‌الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود."[2]

علت اینکه این اصل پذیرفته شد ناشی از ناتوانی مشروطه‌خواهان در مقابل جریان مشروعه‌طلبی بوده است. "چون هنوز مشروطه‌خواهی ان نیرویی که شریعت را به کنار اندازد نداشت."[3] در نتیجه اصل نظارت به تصویب نمایندگان مجلس رسید.

سوال اصلی این است که آیا اصل نظارت با اصول مشروطه‌خواهی مطابقت داشت یا خیر؟

۱ـ پیشین، رضوانی، ص ۴۷

۲ـ روزنامهٔ مجلس، دورهٔ اول تقنینیه شماره ۱۵۳، ص ۵۸۴

۳ـ پیشین، کسروی، ص ۳۲۵

اگر امتیاز داشتن گروهی در تصویب قانون بر دیگر نمایندگان با این اصل مطرح بشود که در واقع اینگونه نیز بوده است، مزیت داشتن تعدادی بر دیگران در واقع منافی با اصل برابری و مغایر با حاکمیت ملی خواهد بود. آقای آدمیّت، اصل نظارت را مخالف مشروطیت دانسته و می‌نویسد: "از نظر فلسفهٔ مشروطیت. سیاست دینی و ریاست فائقه روحانی مردود بود، خواه مرجع نجف باشد و خواه فرمانروایی هیئت مجتهدانی بیرون از قلمرو مجلس."(۱)

در اینجا ضرورت دارد دیدگاه مخالفین اصل نظارت در مجلس نیز مطرح شود در این مورد به یک نمونه که نطق میرزافضلعلی آقا باشد اشاره می‌کنیم:

میرزا فضلعلی آقا تبریزی از فضلای آذربایجان بوده که در انتخابات دورهٔ اول مجلس شورای ملی از سوی شیخیه (پیروان سیدکاظم رشتی) آذربایجان به وکالت انتخاب گردید از مخالفان تصویب اصل نظارت بود علت مخالفت خود را چنین بیان می‌دارد:

"اکنون که ما مجلس داریم و باید وضع قانون کند و همه کس به آن قوانین رفتار نماید واحدی با استبداد حکمی نکند، ما را حکم عرف که مقابل و ضد حکم شرعی باشد در مملکت نخواهد بود. زیرا ماهیت این حکم عرفی غیر از احکام عرفی دورهٔ استبداد است "قانون موضوعه" احکام واجب و حرام را تغییر داد و قوانینی که به رای مجلس مقنن گذارده شوند دو قسم خواهند بود؛ اول: راجع به اموری که شرعاً به طور کلیت، امر به آنها شده و تعیین خصوصیاتش منوط به نظر عقلای هر عصر و مقتضیات اعصار است. دوم: اموری که بالاصالة مباح است لیکن برای حفظ نظام که واجب بر همه مسلمین است، لابد باید التزام به فعل یا ترک آنها بشود. در این مورد وضع قانون دلالت دارد بر تعیین مصادیق برای واجبات شرعیه به حسب اقتضای زمان. حکم مالیات هم خلاف شرع نیست، زیرا شرعاً وجوهی برای مسلمین متصور هست و اگر آن وجوه کافی نباشد. برای حفظ نظام آنچه لازم است باید مسلمین تهیه نمایند، به هر نحوی که علماء و عقلا صلاح دانند، همچنین دربارهٔ معاهدات بین دول و امثال آن اگر بعضی مواد و اجرای احکام شرعیه اولیه متعذر شود، من باب‌الضرورات تبیح‌المحظورات باز یا تصویب علماء، احکام ثانویه بدل آنها می‌شود نتیجه اینکه هیچ حکم قانونی مجلس محترم مخالف شرع نخواهد بود، اگر بعضی اقسام این احکام را احکام عرفیه می‌گوییم، مواد احکام عرفیه مخالف شرع نخواهد بود."(۲)

۱ـ پیشین، آدمیّت. ص ۳۱۲

۲ـ مذاکرات مجلس، دورهٔ اول تقنینیه، ص ۱۸۸

میرزا فضلعلی آقا با استدلالی که کرده، قوانین مجلس را به دو دسته شرعی و مباح دانسته و قوانین عرفیه را خلاف شریعت و معارض با آن نمی‌بینند.

اما تصویب اصل دوم متمم قانون اساسی در واقع عقب‌نشینی موقت جبهه مشروطه‌خواه در مقابل روحانیون و علماء بوده تا در شرایط مناسب آن را به حالت تعلیق در بیاورند. دلیل آن این بوده که مانع اتحاد شاه و درباریان با علماء و جامعهٔ روحانیون بشوند این مطلب را اقای اسمارت، گزارشگر رسمی سفارت انگلیس در تهران در گزارش خود به لندن آورده است. او در این گزارش ریشه اختلافات روحانیون و متجددین را، اسلام دانسته و اسلام را نیز یک خطر در ایران شمرده و در مورد "اصل نظارت" پیش‌بینی کرده که به زودی در شرایط مقتضی این اصل به تعلیق درآید:

"حیاتی‌ترین مسئله‌ای که دائماً پیش می‌آید و مورد علاقهٔ محققین و سیاستمداران می‌باشد، مسئله اسلام و ارتباط آن با جنبش آزادیخواهی است. لازم به توضیح نیست که در اینجا به همان اندازه که در اروپا سنجیده می‌شود دموکراسی کاملاً آگاه است که روحانیت مخالف آن می‌باشد. آیا این اتحاد غیرطبیعی بین مذهب و دموکراسی باید ادامه یابد یا بزودی بین آنها شدیداً قطع رابطه شده و اتکاءشان از بین خواهد رفت؟... ."

محققی که مذاکرات مجلس را مورد مطالعه قرار می‌دهد به زودی معتقد می‌گردد که این بذر پسندیده (مسالمت‌جویی) در اثر تعصب علمای مذهبی هنوز به فساد نگراییده و دیگر اینکه اسلام در ایران بر آن است که پیش از شکستن، در برابر قانون سر خم کند... **جامعهٔ روحانی به حساسیت تاکتیک زیرکانهٔ دشمنان خود پی می‌برد و خطری را که موجودیت آن را تهدید می‌کند، به خوبی درک می‌نماید، لیکن به تله‌ای افتاده که کوشش برای رهایی از آن خطرناک بلکه مهلک است.** از این رو جامعهٔ روحانیون، مجلس را وادار کردند که یک ماده‌ای به قانون اساسی اضافه نمایند مشعر بر اینکه کلیهٔ لوایح بایستی قبل از تصویب به کمیته‌ای مرکب از پنج نفر از مجتهدین محول شود و این کمیته تشخیص دهد که آیا در لایحه موضوع بحث موادی وجود دارد که با قوانین اسلام مباینت داشته باشد یا خیر؟ میرزا فضلعلی آقا، نمایندهٔ تبریز، نطق جالبی در مخالفت به این پیشنهاد ایراد کرد. این پیشنهاد از آن جهت قابل توجه می‌باشد که نشان دهنده شیوه‌های زیرکانهٔ حزب ترقی در راه برطرف کردن بعضی از فروع قوانین اسلام می‌باشد که سدی در راه ترقی ایجاد می‌نماید. **ظاهراً سرنوشت مجلس بسته به تنازع بین آزادیخواهان و جامعه روحانیت می‌باشد.** به هر حال مادام که جامعهٔ روحانیت

پای‌بند اصول و تابع مجلس باشد، شاه و درباریان مرتجع او قدرتی نخواهند داشت که مانع جریان امور مجلس بشوند. آزادیخواهان می‌دانند که دست‌کم تا چند سال نمی‌توانند دشمن را به شیوه‌ای آشکار مورد حمله قرار دهند و به همین دلیل در دادن امتیاز به علماء و احترام از آنان را ء مبالغه پیمودند، بنابراین اصل دوم متمم قانون اساسی به خاطر توافق با جامعهٔ روحانیت به رغم مخالفت‌های نمایندگان تبریز به رهبری تقی‌زاده و میرزا فضلعلی آقا، مورد توجه مجلس قرار گرفت ولی رویدادها نشان داد که گنجانیدن آن اصل با دانائی و زیرکی قابل توجهی همراه بوده است، یعنی تصویب این ماده در واقع یک اقدام مدبرانهٔ سیاسی بزرگی تشخیص داده شد. زیرا همین موضوع زیر پای‌شیخ فضل‌الله را که... مبارزهٔ‌خود را علیه مجلس آغاز و نمایندگان را لامذهب نامید خالی کرد، بدیهی است به محض اینکه آزادیخواهان زمام امور را به دست گیرند مسلم است که این مادهٔ کهنه پرستانه به طور دائم در حال تعلیق قرار خواهد گرفت... .(۱) (به تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۰۷)

پس از پافشاری‌شیخ فضل‌الله و همفکرانش در مورد اصل نظارت و تصویب آن از جانب نمایندگان مجلس، مشروطه‌خواهان برای بی‌اثر ساختن آن در عمل، برخی مواد را به متمم قانون اساسی افزودند از جمله آن:

اصل ۲۶ متمم قانون اساسی که قوهٔ قضائیه را جزئی از حاکمیت و حاکمیت را ملی می‌داند نه در اعضای یک طبقه یا دستهٔ معینی. می‌دانیم که قبل از مشروطیت قضاوت به عهدهٔ علماء دینی بوده، البته در غیر از موارد مهم که حکومت آن را را برای خود حفظ کرده بود و حکم علماء از نظر شرعی، قطعی و از جانب مردم مطاع بود، بنابراین با این اصل حق قضاوت از اختیار روحانیون خارج می‌گردید.

اصل دیگر اصل ۷۱ متمم قانون اساسی که حق دخالت روحانیت را در قضاوت محدود با امور شرعی چون نکاح و طلاق و... می‌کرد. طبق اصل مذکور: "دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع‌الشرایط است." یعنی در واقع نهادی چون دادگستری تنها مرجع رسمی کلیه دادخواستها است و... البته باید بدانیم این مسئله در زمانی مطرح می‌شودکه روحانیون عملاً اغلب محاکم شرعی را در اختیار داشته و مردم برای حل و فصل اختلافات خود به آنها رجوع می‌کردند.

۱ـ پیشین، معاصر. صص ۳۸۲ ـ ۳۷۲

شیخ فضل‌اله به دنبال آن درخواست اخراج چند تن از نمایندگان مجلس از جمله تقی‌زاده را نمود و چون مجلس پاسخ مناسب نسبت به این تقاضای شیخ نداد منجر به تحصّن آنان در مدرسهٔ مروی شد. در این زمان گروهی از روحانیون بزرگ با شیخ همکاری نمودند که عبارتند از: حاج میرزا حسن مجتهد تبریزی، حاج حمامی، شیخ عبدالنبی نوری، ملامحمد آملی، حاج میرزالطف‌الله و... و بدین‌سان گروهی از روحانیون بلندپایه در مقابل مجلس و مشروطه قد علم کردند به گفته کسروی: "بدین‌سان گروه بزرگی به مخالفت در مقابل مجلس و مشروطه پدید آمدند."[۱] که به دنبال این تحصّن سربازان دولتی مدرسه را محاصره کرده و با هجوم به آن. آنرا پایان دادند و به دنبال آن هواداران مشروطه در مدرسهٔ صدر، در روز جمعه نهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ اجتماع کرده و خواستار تبعید شیخ و هوادارانش از تهران شدند.

آیا پادشاه ضد مشروطه (محمدعلی شاه) در ماجرای تحصن شیخ را تحریک و یاری نموده است؟ برای یافتن پاسخ مناسب، بهتر است از گزارش "رایس" به سر ادوارد گری، که با جریان مشروعه‌طلبی و حامی مشروطه‌خواهان بوده توجه کنیم: وی در گزارش خود در مورد تحصن در مدرسهٔ مروی و درخواستهای آنان می‌نویسد: "یکی از مجتهدین با گروهی از پیروان خود به عنوان اعتراض نسبت به قانون اساسی و مجلس شورای ملی، بست نشسته است. از جمله خواستهای او اخراج عده‌ای از نمایندگان برجسته مجلس (می‌باشد)... . در موردشیخ فضل‌الله، **شاه را متهم می‌کنند که او را تشویق نموده است که به این کار دست بزند. این حرف به کلی بی‌اساس است... . واین موضوع ارتباطی به شاه‌ندارد.**"[۲] گزارش شماره ۱۴۳ به سرادوارد گری.

این گزارش نشان می‌دهد که جبههٔ استبداد با جبههٔ مشروعه‌خواهان ممکن است در بعضی زمینه‌ها با هم اشتراک نظر و عمل داشته باشند ولی مرتبط با یکدیگر نبوده و در جبههٔ واحدی قرار ندارند.

لازم است در مورد اهمیت اصل پیشنهادی‌شیخ فضل‌الله موضع آمریکا را در این مورد مطرح نمائیم.

... در روزهای ۱۶ و ۱۷ ژوئن ۱۹۱۱. م... هوپر هاریس[۳] که به نظر می‌رسد که آیندهٔ پرسود و سوداگری برای امپریالیسم آمریکا در ایران، پیش‌بینی و آرزو می‌کرده و خود نیز به

۱ـ پیشین، کسروی، ص ۳۶۰

۲ـ پیشین، معاصر. صص ۳۶۹ ـ ۳۶۳

3- Hooper Harris

عنوان یکی از هواخواهان جدی آن به شمار می‌رفته، سخنرانی در برابر کنفرانس انجمن آموزشی ایران و آمریکا در واشنگتن پیرامون آیندهٔ ایران ایراد کرد، در آن سخنرانی وی دربارهٔ لزوم برقراری پیوندهای اقتصادی میان ایران و آمریکا سخن گفت و جنبه‌های مذهبی انقلاب مشروطیت ایران و قوانین ساخته و پرداختهٔ آنرا سخت مورد حمله قرار داد وی گفت: اصل دوم (متمم) قانون اساسی ایران در نظر آمریکائیان که مجبور بوده‌اند از آزادیهایشان با توجه ویژه‌ای مراقبت کنند بسیار زشت جلوه می‌کند... . هیچ چیزی خطرناک‌تر از برقراری یک هیئت پنج نفری (از علماء نیست که به جای نمایندگی از سوی مردم و دیوان عالی کشور، از سوی سلسله مراتب روحانیت نمایندگی کرده دربارهٔ قانونی بودن مطالب (و مصوبات مجلس) تصمیم بگیرند. حتی اگر این پنج (مجتهد) خوب و توانا هم باشند، بازهم فشارهایی که از سوی سلسله مراتب (روحانیت) به ایشان که خود بدان سلسله وابسته‌اند وارد می‌شود، آن چنان (زیاد) است که آنان واقعاً باید خیلی نیرومند باشند تا بتوانند در برابر اوامر و خواسته‌های جامعهٔ روحانیت مقاومت کنند.(۱)

با توجه به مطالب مذکور در موافقت یا مخالفت با اصل نظارت مجتهدین بر مصوبات مجلس، اهمیّت این اصل برای تصویب قوانین مبتنی بر مصالح و منافع ملی و تأمین استقلال کشور و ملّت غیرقابل انکار می‌باشد چرا که هیچ ملّتی نمی‌تواند بدون مبانی فرهنگی و ایدئولوژیکی خود مستقل باقی مانده و راه پیشرفت و توسعه را هموار نماید.

۱ـ پیشین، حائری. صص ۲۹۷ ـ ۲۹۶

فصل چهارم

تحصّن و تقابل

تحصّن در حضرت عبدالعظیم

با توجه به موارد اختلاف میان دو جریان مشروعه‌طلب و مشروطه‌خواه که در فصل قبل مطرح و تشریح شد در این فصل به حوادث انقلاب مشروطه از زمان تحصّن‌شیخ فضل‌الله در حضرت عبدالعظیم در شهر ری و تقابل دو گروه مشروطه‌خواه و مشروطه‌طلب و پیامدهای حاصل از آن می‌پردازیم.

به دنبال تصویب اصول ۲۶ و ۷۱ متمم قانون اساسی در جهت بی‌اثر ساختن اصل نظارت مجتهدین بر مصوبات مجلس، ماجرای مدرسه مروی از جانب‌شیخ فضل‌الله و یارانش به وجود آمد که با یورش سربازان دولتی و مشروطه‌خواهان مواجه شد در این هنگام جراید، شب‌نامه‌ها و ... شروع به هتاکی و تهاجم به‌شیخ فضل‌الله نمودند به گونه‌ای که هر آن احتمال خطر و ضرر مالی و ترور می‌رفت[1] شیخ برای دفاع از مشروطه مشروعه به حضرت عبدالعظیم پناه آوردند تا از آن پایگاهی برای دفاع از شریعت و شریعت‌خواهی بسازد و از آن سنگر بتواند علماء بلاد و توده مردم را با خود همنوا و همراه گرداند. آقای ترکمان در مورد اوضاع تهران قبل از تحصّن از زبان یک شاهد عینی می‌نویسد:

در این اوقات مردم دو فرقه هستند: جمعیتی به دنبال سیدین (بهبانی و طباطبایی) و جمعیتی نیز در اطراف‌شیخ فضل‌الله می‌باشند از هر طرف سخنی بر ضد یکدیگر می‌گویند، ملّت

۱- ن.ک. به گفتگوی آیت‌اله بهبهانی با شیخ فضل‌الله در حضرت عبدالعظیم، ص ۱۱۵.

از طرد و نفی‌شیخ فضل‌الله می‌گویند، جراید ملی نسبت به او خیلی بد می‌نویسند و تبعید او را از دولت و رییس‌الوزراء تقاضا می‌کنند ... به آن اندازه که برای شیخ نوری خطر و ضرر جانی فراهم آمد.[۱] اگر چه "عده زیادی پیرو مرحوم‌شیخ فضل‌الله نوری بودند اما دستگاه مشروطه‌خواهان به قدری قوی بود که هر صدایی را خفه می‌کرد. از در و دیوار شب‌نامه و روزنامه و عبرت‌نامه می‌بارید. یعنی چیزی حدود دویست و بیست و چند روزنامه و ده‌ها شب‌نامه و صبح‌نامه و بیدارنامه و امثال اینها منتشر می‌شد، که هیچ نیروی مردمی در برابر این سیل عظیم تبلیغاتی قادر به مقاومت نبود."[۲]

تبلیغات علیه شیخ و اینکه او را طرفدار استبداد می‌نامیدند به قدری گسترده بود که بعضی‌ها را وادار کرد تا علت مخالفت وی را نسبت به مشروطه جویا شوند. ضیاءالدین درّی اصفهانی از جمله کسانی است که با ایشان در ایام تحصّن در حضرت عبدالعظیم ملاقات می‌کند و علت مخالفت او را با مشروطه می‌پرسد.

... پس از ملاقات عرض کردم می‌خواهم علت موافقت اولیه‌ی حضرت عالی را با مشروطه و جهت این مخالفت ثانویه را بدانم. اگر مشروطه حرام است پس چرا ابتدا همراهی و مساعدت فرمودید؟ و اگر حلال و جایز است پس چرا مخالفت می‌فرمایید؟

دیدم این مرحوم محترم اشک در چشمهایش حلقه زد. گفت: من والله با مشروطه مخالفت ندارم با اشخاص بی‌دین و فرقه‌ی ضالّه و مضلّه مخالفم که می‌خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند ... علماء اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم، چگونه من مخالفت با عدالت و مروّج ظلم شوم ...[۳]

بدین ترتیب او برای دفاع از مشروعه در حضرت عبدالعظیم به بست نشست که پیامد آن به قول کسروی کشمکش مشروطه و مذهب بود و دنباله بسیاری پیدا کرد تا حال کشمکش میان مشروطه و استبداد شاهنشاهی بود و تنها درباریان و پیروان آنها با مشروطه مخالفت

۱- محمد، ترکمان، مکتوب‌ها و گزارشهای شیخ شهید، فضل‌الله نوری، ج ۲، (تهران: مؤسسه خدماتی فرهنگی رسا، ۱۳۶۳)، ص ۱۸۴.

۲- هما، رضوانی، لویح آقا شیخ فضل‌الله نوری (چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران)، ۱۳۶۲.

۳- محمد حسن، ادیب هروی خراسانی، تاریخ پیدایش مشروطیت در ایران (چاپ دوم، مشهد: شرکت چاپخانه‌ای خراسان، بهمن ۱۳۶۱)، صص ۱۳۶-۱۴۳.

می‌کردند، ولی از این هنگام کشمکش دیگری به نام مشروطه و مذهب پدید آمد هرچند در آغاز کاری از پیش نبردند ولی سرانجام کناره‌گیری آنان اثر کرد و توده‌های فراوانی از مردم و از همان مشروطه‌خواهان، پیروی کردند و با مشروطه و مجلس به مخالفت برخاستند.[1]

لازم به ذکر است که در جریان تحصّن شیخ در حضرت عبدالعظیم که هزاران نفر همراه شیخ بودند از روحانیون برجسته کسانی همچون: سید احمد طباطبایی، آخوند رستم‌آبادی، آقا میرزا محمدآملی، آخوند جریبی، شیخ علی‌اکبر مجتهد، میرزا حسن آذربایجانی، آقا احمد مجتهد عراقی، فاضل اردکانی، سید جمال‌الدین مجتهد افجه‌ای، سید محمد یزدی، سید احمد بهبهانی آقا نوراله مجتهد عراقی، آقا سید علی قطب نخجوانی، سید احمد یزدی، شیخ محمد بروجردی، شیخ علی پیشنماز، شیخ علی‌اکبر طالقانی، آخوند قربانعلی زنجانی و ... برای یاری جریان مشروعه‌طلبی به این تحصّن پیوستند.

الف ـ اقدامات شیخ در ایام تحصن

شیخ فضل‌اله برای آگاهی مردم و روحانیون ولایات، پس از آغاز تحصّن اقداماتی را انجام می‌دهد تا فضای سیاسی جامعه را به نفع مشروعه‌طلبان مهیا و افکار عمومی را در جهت خواسته‌ها و اهداف خودهدایت و بسیج کند، در مقابل او، مجلس و مشروطه‌خواهان نیز برای دفاع از خودشان بیکار ننشستند. این اقدامات عبارتنداز:

۱ ـ تلگراف به علمای ولایات

شیخ فضل‌اله برای اینکه خطر مشروطه غربی را به گوش علماء برساند تا آنها را در دفاع از شریعت تهیج کند تلگرافی را به علماء بلاد نوشته و در آن هدف خود و یارانش را از تحصن در عبدالعظیم بیان نمود:

"حضور حجج‌الاسلام دامت برکاتهم، فصلی دائر به حفظ قوانین اسلام، و هیئت مجتهدین عظام، و سایر اصلاحات مردوده و مکنون و مکشوف، عموم متحیّر، اساس دین متزلزل، جهت پیشامد غیر معهود" اغلب علماء به حکم تکلیف، مهاجر به زاویه مقدس، عازم عتبات، موقع

۱- احمد، کسروی، تاریخ مشروطه ایران (چاپ پنجم، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، فروردین، ۱۳۴۰)، ص ۳۷۵.

اقدامات لازم"[۱] است. همچنین او علت مخالفت خود را با مشروطه در مکتوب سراسری خویش به علمای بلاد چنین می‌نویسد:

"... جماعت آزادی‌طلب به توسط دو لفظ دل ربای "عدالت و شوری" برادران ما را فریفته به جانب "لامذهبی" می‌رانند و گمان می‌رود که عصر ریاست روحانی و تاریخ انقراض دولت اسلام، و انقلاب شریعت خیرالانام واقع بشود و چیزی نگذرد که حریّت مطلقه رواج، و منکرات مجاز، و مسکرات مباح و مخدّرات مکشوف و شریعت منسوخ و قرآن مهجور بشود ... شما بهتر می‌دانید که دین اسلام اکمل ادیان و اتّم شرایع است و این دین، "دنیا را به عدل و شورا گرفت. آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟!"[۲]

۲ـ تبیین مواضع مشروعه‌طلبان

شیخ فضل‌اله و یارانش برای آگاهی مردم از مواضع مشروعه‌طلبان در حرم حضرت عبدالعظیم ضمن ایراد سخنرانی، علل مخالفت خود را در برابر مجلس و مشروطه‌خواهان بیان می‌کردند که نمونه‌ی آن را در ذیل می‌آوریم:

آقای مستوفی تفرشی به عنوان شاهد عینی جریانات می‌گوید: "جمعیت زیادی از تهران آمده... و علی‌الاصول وارد می‌شدند... حرکت مردم خیلی دشوار بود... در باغ جمعیت زیادی هستند... در این موقع حاج‌شیخ فضل‌الله نوری بر منبر آمد. ابتدا سخن از نبوّت و سلطنت جابره بود که از زمان پیغمبر (ص) به ترتیب بیان فرمودند که در چه زمانی نبوت و سلطنت با یک نفر بود.

و در چه زمانی امامت و سلطنت ظاهر را از یکدیگر جدا کردند. در زمان خلفای بنی‌عباس چه کردند تا دوره سلطنت حالیه ... پس به واسطه اجحافات و ظلم و تعدیات عمال سلطنتی و جبر وزراء خائن مردم به جان آمدند و به ضرورت، شکایت به علماء این عصر آوردند و ادامه داد: در همان حال آقا میرزا سید محمد مجتهد و آقا میزا سید عبداله مجتهد و دو نفر دیگر به منزل من آمدند کمک و استمداد خواستند از قصدشان پرسیدم گفتند: عزل صدارت و مسیو نوز و جدود سلطنت عرف، دیدم حرف درست و قصد صحیحی است. این بود که به عین‌الدوله

۱- همان، ص ۳۷۶.   ۲- همان، ص ۴۱۰.

پیغامات سخت دادم و با حضرات همراه شدم و به طرف قم حرکت کردیم ... همه می‌دانند چه مقدار ایستادگی در اساس مشروطیت کردم تا برای ما کار پیشرفت کرد، صدارت (صدراعظم) و مسیو نوز را عزل و دستخط مشروطیت را گرفتیم ... حال به تمام شما می‌گویم ... همه بدانید که مرا در موضوع مشروطیت و محدود بودن سلطنت ابداً حرفی نیست بلکه احدی نمی‌تواند موضوع را انکار کند و موقوف داشتن بعضی بدعتها لازم است. اصلاح امور مملکتی از قبیل مالیه و عدلیه و سایر ادارات لازم است که تماماً محدود شود. اگر ما بخواهیم مملکت را مشروطه کنیم و سلطنت مستقله را محدود داریم و حقوقی برای دولت و تکلیفی برای وزراء تعیین نماییم، محققاً قانون اساسی و داخلی و نظامنامه و دستورالعمل می‌خواهیم ... چنانچه بعضی از آن قوانین هم نوشته شده و همه شماها دیده و خوانده‌اید.

می‌خواهم بدانم در مملکت اسلامی که دارای مجلس شورای ملی است، آیا قوانین آن مجلس اسلامی باید مطابق با قانون پیامبر (ص) باشد یا مخالف با قرآن و کتاب آسمانی باشد؟ ای مردم چشم و گوش باز کنید ... حق و باطل را بشناسید، فریب سخن را نخورید. زشت و زیبا را بدانید. دین خود را به رایگان از دست ندهید. همین اساس مشروطیت اسلامی هر کس میگوید روح و اصل اسلام است. مروّج قرآن است. ببینید واقع همین طور است که شنیده‌اید و گفته‌اند، قوانین او مطابق با کلام مجید و قرآن حمید است یا به خلاف اوست و مخالف با دین و شرع نبوی است؟ باز بپرسید: اگر این قانونها، مخالف با شرع نیست و باعث قوت اسلام است با کمال میل و رغبت این قانون را بپذیرید. اما اگر مخالف و ضد قانون الهی دیدید، بر شما (و) بر هر مسلمان واجب است که تا جان در بدن دارد زیر بار بی‌دینی نرود، پس‌شیخ فضل‌الله قرآنی بیرون آورد بدان سوگند یاد کرد که طالب اسلامیّت مشروطه می‌باشد.[۱]

۳ـ انتشار روزنامه و لوایح

مطبوعات بهترین و گسترده‌ترین و سریعترین وسیله برای بیان مواضع و آگاهی بخشیدن به توده‌های مردم و جهت‌بخشی افکار عمومی است. برای چنین استفاده مطلوبی شیخ و یارانش تلاش کردند تا از روزنامه بهره جویند و هفته‌ها قبل از تحصّن تلاش کردند اما مجلس و

۱ـ محمد، ترکمان، رسایل، مکتوبات، اعلامیه‌ها ... شیخ شهید فضل‌اله نوری، ج ۱، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲)، ص ۱۹۴.

مشروطه‌خواهان به شدت مخالف بوده و در نتیجه در تهران آنها موفق نشدند حتی زمانی که روزنامه "صبح صادق" مقاله‌ای از هواداران شیخ را به چاپ رساند مورد انتقام و تهاجم قرار گرفته و مدیر آن مجبور شد آن شماره را باطل اعلام کند. آنها مجبور شدند که چاپخانه‌ای را خریداری کرده و بدون اطلاع مشروطه‌خواهان و مجلس و به طور مخفی وارد حضرت عبدالعظیم کنند و این کار را انجام داده و موفق شدند نخستین شماره "لوایح" را در روز دوشنبه ۱۸ جمادی‌الثانی سال ۱۳۲۵ هـ.ق یعنی ۳۹ روز بعداز تحصّن انتشار دهند و انتقادهای خود را متوجه مجلس و نمایندگان و انجمنهای مخفی و روزنامهای طرفدار مشروطه و ... کردند، متحصصین اساس اندیشه خود را حفظ اسلام عنوان کرده‌اند:

امروز علماء اعلام و حجج‌الاسلام مذهب جعفری با هم متفق‌الکلمه هستند که باید در این طوفان عظیم حفظ اساس اسلام را نمود و نگذاشت که دشمن دین بتواند خللی وارد سازند.(۱)

جهت آگاهی افکار عمومی و توده‌های مردم مسلمان درخواست‌های خود را چنین اعلام کردند:

"شرح مقاصد حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین آقای حاجی‌شیخ فضل‌الله ...: سال گذشته از سمت فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه و وزراء و حکامش به دلخواه خود با رعیت رفتار می‌کنند آن دولت سرچشمه ظلم و تعدّی و تطاول است و مملکتی که ابواب ظلم و تعدّی و تطاول در آن مفتوح باشد آبادانی بر نمی‌دارد ... تا آنجا که بالمرّه آن مملکت از استقلال می‌افتد و در هاضمه جانورهای جهان خور به تحلیل می‌رود و گفتند معالجه این مرض مهلک مفنی آن است که مردم جمع بشوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری قراری بگذارند که من بعد رفتار و کردار پادشاه و طبقات حزم و حشم او هیچ وقت از آن قرار تخطی نکند و این قرار را با هم مردمان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا به تصویب یکدیگر بنویسند. و بصحّه پادشاه رسانیده در مملکت منتشر نمایند و گفتند نام آن حکمرانی بدلخواه، به زبان امروز این زمان سلطنت استبدادیه است و نام این حکمرانی قراردادی، سلطنت مشروطه است و نام قراردهندگان وکلاء و یا مبعوثین است و نام مرکز مذاکرات آنها مجلس شورای ملی است و نام قراردادهای آنها قانون است و نام کتابچه‌ای که آن قراردادها را

۱- پیشین، رضوانی، ص ۳۴.

در آن می‌نویسند نظامنامه است...[۱]

ب ـ اقدامات مجلس در مقابل‌شیخ فضل‌الله و یارانش در ایام تحصّن

زمانی که شیخ و یارانش بعنوان اعتراض و آگاه نمودن توده‌های مردم و بسیج آنها به حضرت عبدالعظیم رفته در آنجا تحصّن اختیار کردند. برداشت مجلس این بود که با این مهاجرت و تحصّن میدان فعالیت از شیخ گرفته می‌شود اما خیلی زود متوجه شدند که این پندار اشتباه بوده است چرا که شیخ با ایراد سخنرانی و انتشار پیامها و نامه‌ها و تلگراف و لوایح برای علمای ایران و توده مردم نشان داد که مشکل بزرگی بر سر راه مجلس و مشروطه‌خواهان است ناچاراً مجلس نمی‌توانست ساکت نشسته و اقدامی را انجام ندهد و بنا به گزارش "جورج چرچیل" از سفارت انگلیس مجلس در تاریخ "یکشنبه ۲۳ ژوئن ..." به بررسی امور داخلی از جمله وضعی که بر اثر تظاهرات یکی از مجتهدین بنام‌شیخ فضل‌الله نوری ایجاد شده پرداخت.[۲] بنابراین جهت خنثی نمودن اقدامات‌شیخ فضل‌الله و جلب توجه افکار عمومی و پیش بردن مقاصد اقدامات ذیل را انجام دادند:

۱ ـ محکوم کردن اقدامات شیخ

مذاکراتی که در این مورد در مجلس انجام شده بود می‌تواند دیدگاه مجلس را در برخورد با جریان تحصّن شیخ و یارانش روشن نماید.

میرزا فضلعلی آقا نماینده تبریز در تاریخ سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۰ گفت: "از نحوست دو ظلم ما به این مجلس رسیدیم: یکی از دیوان (دربار) و یکی از چنین علماء، هیچوقت ما چنین علماء را علماء نمی‌دانستیم، حالا هم نخواهیم دانست تا حال با ما راه رفتند و ما هم با آنها راه رفتیم اما بعداز این باید به مردم فهماند که آنها جزء علماء نیستند."[۳] همچنین تقی‌زاده در تاریخ پنج‌شنبه ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ هـ "شیخ فضل‌اله نوری را محکوم به یاغیگری کرد."[۴] آقای شهشهانی در تاریخ سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ هـ نیز گفت:

۱- همان، ص ۲۷.

۲- حسن، معاصر. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، دوره کامل یکجلدی (تهران: انتشارات ابن‌سینا، بیتا)، ص ۳۸۵.

۳- مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه ...، ص ۲۱۰. ۴- همان، ص ۲۰۴.

"چون شیخ فتنه انداخته آیه‌ای که در این خصوص وارد شده باید خواند و حکمش هم معلوم است."[۱] و سید محمد طباطبایی به تاریخ سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ ه نیز گفت: "خیال اینها جز فساد چیزی نیست آنچه لازم مساعدت بود با این فرد کردیم. ابداً متقاعد نشد و جز تخریب اساس مشروطیت هیچ غرضی ندارد."[۲] علاوه بر آن افرادی چون حاج میرزا ابراهیم آقا و حاج محمد اسماعیل آقا و سید محمد مجتهد روز یکشنبه ۸ رجب‌الرجب ۱۳۲۵ ه معتقد بودند: "چون اعتراض شیخ نوری به قانون اساسی است وظیفه مجلس آنست که هرچه سریعتر قانون تکمیل و تصحیح و منتشر گردد تا رفع شبهات بشود."[۳] آنگاه سید محمد مجتهد مذاکره با متحصنین را به صلاحدید مجلس واگذار نمود.[۴] نتیجه این مذاکرات این شد که مجلس سرانجام رویه‌شیخ فضل‌الله و یارانش را محکوم کرد.

۲ـ گردهمایی در مسجد شاه و رفتن آیت‌اله بهبهانی و طباطبایی به حضرت عبدالعظیم

بدنبال گله بعضی از نمایندگان از جریان بست شیخ و یارانش، که چرا دولت از اقدام آنان جلوگیری نمی‌کند و اگر ناتوان است به ملّت واگذار نماید.[۵] گروهی از هواداران مشروطه روز جمعه با تعطیلی بازارهاو گردهمایی مسلحانه در مسجد شاه می‌خواستند به حضرت عبدالعظیم رفته و متحصنین را اخراج نمایند.[۶] که سرانجام آقایان آیت‌اله بهبهانی و طباطبایی تصمیم گرفتند برای میانجیگری همراه با صدرالعلماء وافجه‌ای و امام جمعه به حضرت عبدالعظیم رفته و باشیخ فضل‌الله گفتگو نمایند.[۷] پس از مدتی بهبهانی و طباطبایی به حضرت عبدالعظیم رفته و باشیخ فضل‌الله در مورد علت تحصّن و مخالفتش با او به گفتگو پرداختند که قابل دقت و بررسی و بخوبی بیانگر مواضع شیخ در مقابل مشروطه و مشروطه‌خواهان است متن آن بشرح ذیل است:

"تقریباً یکساعت و نیم به غروب آفتاب مانده دو دستگاه درشکه درب مجلس مقدس

۱ـ پیشین، مذاکرات مجلس، ص ۲۰۲.

۲ـ همان، ص ۲۰۱.

۳ـ پیشین، مذاکرات مجلس، ص ۲۵۷.

۴ـ روزنامه مجلس، شماره ۱۲۱.

۵ـ پیشین، کسروی، ص ۳۷۸.

۶ـ همان، ص ۳۷۸.

۷ـ در این مورد آقای مهدی انصاری معتقد است بدون اطلاع مجلس به حضرت عبدالعظیم رفتند اما آقای علی ابوالحسنی معتقد است که اینها به نمایندگی از نمایندگان مجلس این اقدام را انجام دادند.

حاضر گشت مجتهدین مزبور و دو نفر وکیل و یک نفر پیشخدمت بر درشکه سوار و به طرف زاویه مقدّس رهسپار گردیدند. پس از ورود بدواً در حرم مطهر مشرف شدند بعداز نماز و زیارت بیرون آمده یکسر در باغ کربلایی عباسعلی که منزل حاج شیخ و همراهانش بود وارد گردیدند هنوز علماء وارد باغ نشده بودند شیخ نوری را خبر دادند حاج شیخ و سایر علماء نهایت پذیرایی را برای ورود علماء بجا آوردند طلاب و محترمین از باغ بیرون رفتند علماء را استقبال و دیدار کردند خود شیخ نوری علماء و همراهانش تا در باغ برای پذیرایی آمدند با نهایت احترام حضرات را وارد کردند بعداز صرف شربت آقا سید عبدالله مجتهد شروع به مطلب نمود که سبب این حرکت ناگهانی شما در این مکان برای چه بود بی‌خبر برای چه آمدید با اینکه کسی را بشما کاری نبود و حرفی بشما نداشتند دلیل این حرکت ناگهانی خود را بیان نمائید حاج شیخ جواب داد اگر باز مطلبی غیر از این دارید بفرمائید تا یک مرتبه جواب بگویم زیرا که آمدن من با شما مقدماتی طولانی دارد آقا سید عبدالله جواب داد طولانی یا مختصر فعلاً این جواب را بدهی تا به سایر مطالب بپردازیم و تهابه را از میان برداریم حاج شیخ جواب داد اینکه این حرکت چه بوده و کسی با شما سروکاری نداشت جوابش این است:

یا در حقیقت از اصل واقعه بی‌اطلاع هستید یا کاملاً باخبرید و عمداً تغافل و تکاهل می‌نمائید اما آنقدر می‌دانیم که این اتفاقات بزرگ امروز بدون اطلاع امکان‌پذیر نیست این مسئله را نیز می‌دانید که تأسیس اساس این مجلس با اقدامات و اهتمامات من و شما بود که به همراهی یکدیگر این کار عمده را از پیش برداشتیم بلکه اگر من همراهی نمی‌کردم و چهار هزار تومان از بانک استقراض نمی‌کردم و به مصارف و مخارج و کرایه راه قم صرف نمی‌کردم و مخارج دویست سیصد نفر همراهان راه قم و توقف قم را نمی‌دادم شماها هیچوقت به مقاصد خود نایل نمی‌شدید بلکه دچار هزاران صدمه و محنت فراوان می‌شدید به هر تقدیر طریقی که بود کار را از پیش برداشتیم و با نیل مرام مراجعت کردیم.

در انتخابات وکلا و برقراری مجلس هرچه لازمه کار بود کردید و من در بعضی از موارد می‌دیدم خبط کرده‌اید با گوشه و کنایه حالی شماها می‌کردم به یک عذری متعذر می‌شدید من می‌دیدم این جزیی خبط ضرری برای دنیا و آخرت و دین ما ندارد خاصّه این که اصلاح امور مسلمانان در این است البته ایراد سزاوار نیست این کار و امورات همین طور در شدت و ضعف بود تا زمانی که قانون اساسی و نظام‌نامه داخلی و بعضی قوانین دیگر دیده شد که با شرع مقدس اسلامی مخالفت بود کراراً گفتم ما طبقه مسلمانان که دارای قانون و کتاب آسمانی

هستیم چرا از روی قانون قرآن رفتار نکنیم و از روی قانون آلمانی و انگلیس وضع قانون نماییم کسی به این حرفهای من اعتنایی نکرد بلکه در روزنامها مرا توهین کردند.

با همه تفاصیل تا آن اندازه که در پیش خدا و رسولش مواخذه نشوم ایراداتی مختصر کردم حسن و قبح مطالب را به همه شماها واضح داشتم مطالب و عرایض مرا کسی پذیرفت یا نپذیرفت بماند به جای خود در این وقت جماعتی از این مردم زبان بدگویی و بدنویسی بر ما گشودند تا آن اندازه که مرا از اظهارش شرم می‌آید.

بعداز آنیکه این مردم را این طور دیدم تکلیف خود را در آن دیدم که در گوشه خانه نشستم و از مردم کناره گرفتم چندی در خانه مقیم شدم شما دو بزرگوار چند بار مرا با اصرار به مجلس بردید در مجلس غیر از جمع اضداد و اختلاف آراء از وکلاء ندیدم و جمعی را چنان با خود طرف قهر و غضب دیدم که از چهره ایشان آثار قهر پدید بود که مرا از ملاقات با ایشان اندیشه بود.

همان قدر که از این مجلس بازگشتم در خانه نشستم و در بر خلق بستم زیرا که می‌دانستم که این جماعت هیچوقت سخن مرا نخواهند شنید سهل است که آخر آبروی مرا هم خواهند ریخت.

پس از آنکه در منزل مقیم شدم از ترس زبان مردم مجلس درس و بحث که وظیفه شرعی من بود چشم پوشیدم و موقوف کردم با این حالت آشنایان و نزدیکانم به خلوت گزینی من اعتنا نکردند گاه و بیگاه نزد من آمد و رفت داشتند برای اطلاع من روزنامه‌ها را می‌آوردند می‌خواندند می‌دیدم تا چه اندازه نسبت به ائمه اظهار توهین کرده‌اند با این حالت ساکت بودم ولکن این جماعت مرا ساکت نمی‌گذارند از تکالیف شرعی و از حریّت و از آزادی در اسلام پرسش می‌کردند جوابی می‌شنیدند با این همه ترتیبات که پیش آمد هیچ وقت نه امر به معروف کردم و از نهی از منکر صرف نظر نمودم فعلاً چیزی که بود جمعی از نزدیکان و جماعتی از طلاب که در حوزه درسی من حاضر می‌شدند نزد من آمد و رفت دارند.

در آن وقت ملّت غیور خانه‌نشینی مرا گمان اسباب چینی کردند در مجالس متعدده در فع من سخن می‌گفتند در مساجد و مدارس جمعیت می‌کردند در تنبیه و تبعید من حرف می‌زدند آخرالامر جماعتی مخصوص کمر قتل مرا سخت بستند و اصلاح امور مملکت اسلامی را در اعدام و افنای من دیدند این بود مردمانی که با من طرف مهر و محبت بودند مرا خبر دادند که امشب یا فردا شب جمعیتی از اشرار و شورشیان قصد صدمه و آزار بلکه قصد تلف کردن شما

را دارند عنقریب به اینجا خواهند ریخت البته اگر می‌توانید از این مکان به ضرورت مهاجرت نمایید در موقعی که این خبر را به من دادند چهار نفر از علماء که الان هم در اینجا با من همراهند در آنجا بودند این خبر وحشت اثر را شنیدند اما من به این حرف اهمیتی ندادم و وقعی نگذاردم زیرا که تقصیر و گناهی به خود تصور نمی‌کردم ولکن همین علمای حاضر مرا به مهاجرت از خانه خود ترغیب می‌کردند و صلاح می‌دیدند که به حضرت عبدالعظیم مشرف شوم و از شر شورشیان امت مرحومه در امان باشم ولکن من از صلاح بینی حضرات تبرا داشتم در همین گفتگو بودیم دو نفر طلبه از درب وارد شدند و گفتند چه انتظاری دارید الان از بهارستان می‌آییم جمعی از شورشیان در مسجد سپهسالار جمعیت کرده‌اند تمام با اسلحه و حربه منتظرند که مغرب شود هوا اندکی تاریک گردد به اینجا بریزند شما را معدوم و نابود سازند آنقدر بدانید که این مردمی که ما دیدیم از هیچگونه شرارت و رذالت دریغ نخواهند کرد خود دانید.

این حرف را که شنیدم هر دو قول را با یکدیگر موافق دیدم دیگر توقف را سزا ندیدم در آنوقت دو ساعت و نیم به غروب مانده بود فوری نوکر خود را گفتم دو دستگاه درشکه حاضر کند رفت عقب درشکه انتظار داریم درشکه حاضر شود حرکت کنم.

در همین وقت چند نفر از کسان و نزدیکان من هراسان وارد شدند بدون مقدمه گفتند فوری برخیزید خود را به جای امن برسانید که مخاطره بزرگ در پیش است قصد شورشیان این است که اول شب به اینجا بیایند شما را دفع نمایند شاید از حالا تا موقع ورود جمعیت شورشی یکساعت دیگر طول نداشته باشد.

من از شنیدن این حرف بیشتر مبهوت شدم صدق این سخن را یقین کردم هنوز گفتگوی با آن حضرات تمام نشده بود که نوکری آمد گفت دو دستگاه درشکه حاضر است بی‌تأمل و تردید حرکت کردیم به اتفاق سه نفر از این علماء حاضر آمدیم من و این سه نفر و یک نفر از طلاب در درشکه قرار گرفتیم گفتم کروک درشکه را بالا زدند که کسی در توی درشکه پیدا نباشد به حضرت عبدالعظیم روانه شدیم همین قدر که از دروازه خارج شدیم اطمینان قلبی حاصل شد اول مغرب در حضرت عبدالعظیم پیاده به حرم مطهر آمدیم از شداید زمانه و حادثات روزگار ایمن شدیم و در اینجا از شر شورشیان چندی راحت توانیم زیست و زندگانی کرد.

چون بیانات شیخ نوری به اینجا رسید مجدداً به آقای بهبهانی گفت: آقا شما گفتید کسی با تو کاری نداشت معنی کار نداشتن این است اگر کسی با من کار داشت آقا چه می‌کردند اگر شما هر یکی به جای من بودید این حرکت را از مردمان وحشی می‌دیدید غیر از این تکلیفی بر شما

بود اما اینکه قبلاً گفتم که شما از این واقعات یا اطلاع دارید و یا ندارید ولکن حالیه تصریحاً می‌گویم که این واقعات امروز ابداً به شما مستور و از شما پنهان نیست.

یقین است که امروز شما فتوی قتل و رقم کشتن مرا باید بدهید اگر شما حکم افناء و اعدام مرا ندهید کی در این امر خطیره و معصیت کبیره اقدام خواهد کرد و رقم کشتن مرا خواهد داد راست گفته‌اند از ماست که بر ماست این حرف کلام آخرین حاج شیخ فضل‌الله و بعد ساکت و خاموش و نوبت سخن گفتن و پرسش را با علمای جلیل واگذار فرمود.

در این مرتبه نوبت سخن گفتن با حضرت آیةالله طباطبایی رسید و قصد حضرت آقا هم این بود بلکه بتواند با عبارات و بیانات شیرین شیخ را از این اقدامات باز دارد و شیخ نوری هم از مجتهدین بزرگ و با فضل است در حقیقت این علمای طهران در علم و فضل با ایشان لاف برابری نتواند زد البته او در این جواب‌ها عاجز نمی‌شودو علی ای حال آقای طباطبایی به شیخ نوری گفت آنقدر بدانید که روح من و آقا سید عبدالله وکلای مجلس از این واقعات ناگوار که جناب عالی می‌گویید خبر ندارد فقط چیزی که به ما گفتند این بود که حاج شیخ بنای اسباب چینی را گذاشته‌اند بر علماء و وکلا لازم است که در مقام مخالفت و جلوگیری برآیند این بود که ما مردم را امر به صبر و سکوت کردیم گفتیم حکم طبقه علماء با علماء خواهد بود ملّت در این کار حق دخالت ندارد و روزها در درب مجلس مقدس جمعیت ملی هیاهویی می‌کردند جوابی می‌شنیدند یک وقت خبر به ما دادند که شیخ نوری با جمعی دیگر به حضرت عبدالعظیم متحصن شده‌اند این است که بر حسب تکلیف و وظیفه همکاری صلاح در این دیدیم من و آقا شما را دیدار کرده با همکاری یکدیگر به شهر برویم با معاونت و همدستی یکدیگر امور مملکتی و ملتی را اصلاح سازیم و به مضمون (مضی ما مضی) از گذشته فرمایشاتی نفرمایید و حرفی در میان نیاورید و عرایض مرا که در کمال بی‌غرضی است گوش دارید و بپذیرید اوقات شریف را صرف اصلاح امور مسلمانان نموده همتی گمارید که این مردم را از محنت ذلت نجات دهید و اجر خود را از خدا بخواهید.

حاج شیخ گفتند از گذشته سخن نگوییم بسیار خوب آیا این را هم خواهید فرمود که از دین و آیین خود صرف نظر کنم و همواره به جان خود ترسان و هراسان باشم با این که راضی هستم مرا با بدترین عقوبت بکشند و رخنه در دین محمدی و طریقه احمدی ننمایند اما این را هم می‌دانم اگر دست شورشیان اشرار به دست من برسد از هیچگونه بی‌آبرویی و افتضاح و هتک شرف مضایقه ندارند زیرا که این طبقه بی‌ایمان امروز مرا مخل آسایش خویش می‌دانند و خبر

دارند من ممانعت از این حرکات دارم این است برای قتل من کمر بسته‌اند و برای تلف من ایستاده‌اند.

لهذا می‌توانم در اینجا از جنابعالی تمنّا کرد که مرا در این زاویه مقدسه به حالت خود واگذارید در میان یک کرور جمعیت یک نفر را نادیده تصور نمایید شرط می‌کنم که در اینجا ابداً با نیک و بد دولت و ملّت و مجلس و غیره کار و ظرفیّت نداشته باشم در صورتی که کسی در صدد صدمه و آزار من نباشد اگر هم نمی‌خواهید در اینجا مقیم شوم حرکت کرده و به قم می‌روم زندگی می‌کنم که چهار روزه آخر عمر دچار بعضی عوالمات نشوم.

اما این که گفتید به شهر معاودت کنم اولاً از جناب عالی می‌پرسم که آیا کسی از خانه و علاقه و اهل و اولاد با اختیار صرف نظر می‌کند موقعی دیدم جمعیت شورش‌طلب می‌خواهد شبانه در خانه من بر سر یک مشت اهل و عیال من بریزد غیر مهاجرت چه تکلیفی بر من خواهد بود ثانیاً اگر می‌خواستم به همین شکلی که به اینجا آمده‌ام بازگشت کنم چرا می‌آمدم و این جمعیت را چرا زحمت آمدن و برگشتن می‌دادم بر فرض که آمدم آیا این حضرات به من چه خواهند گفت وانگهی تصور کنید که الان با شما حرکت و به شهر وارد شدیم آیا جماعت شورشی دست از سر من بر می‌دارند آیا تکلیفی که می‌فرمایید سزاوار است؟

حالیه بر شما است که علماء و پیشوایان امت مرحومه هستید و چشم سی کرور جمعیت به شما روشن است اولاً که قبول زحمت فرموده و به این مکان آمده‌اید ببینید آمدن این مردم در این جا برای چه چیز است دلیلش کدام است البته دردی و مطلبی دارند برسید اگر حرف این مردم شنیدنی است بشنوید و در مقام اصلاحش برآیید امروز تمام علاج دردهای ملّت و مملکت در دست شما است بعداز آنکه ترضیه خواطر این مردم را به جای آوردید آنوقت من زودتر از تمام این مردم به شهر خواهم رفت آقا میرزا سید محمد کل قصدش این بود که در اینجا بعض مطالب مطرح نشود ترتیب دوستی و همکاری حاج شیخ نوری را به طرف شهر حرکت دهد خاصه اینکه می‌دانست اگر در اینجا شروع به مطلب بشود نتیجه حاصل نخواهد شد و در بعضی مطالب حتماً باید با شیخ نوری مساعدتی بنمایند آنوقت وکلای ملّت از این مساعدت دلتنگ خواهند شد این بود می‌خواستند با زبان لین و شیرین حاج شیخ را به شهر عودت دهند اظهار داشتند خوب دنباله حرف را دراز نکنیم نوعی باید کرد تولید فتنه و فساد نشود اگر از بنده بشنوید با همراهی یکدیگر به شهر برویم هر مطلبی که دارید در مجلس عنوان نمایید من عهد و شرط می‌نمایم التزام و سند هم می‌دهم که با آقای آقا سید عبدالله جداً در

پیشرفت مقاصد و مطالب ایستادگی کرده مقاصد مهمه شما برآورده شود.

شیخ در جواب اظهار نمودند از شما و آقای سید عبدالله خواهش و تمنا دارم چون مجلس مطالب شما را به خوبی می‌پذیرد اگر ممکن است استدعا نمایید از من چشم بپوشند و بگذارند در آخر عمر در آستان حضرت عبدالعظیم عمری را صرف زیارت و توشه آخرت کنم.

اگر این مطلب پذیرفته و قبول شد فبهاالمراد اگر قبول نکردند پس خوبست مقاصد و مطالب مختصر ما را برآورند تا ما از اینجا حرکت بکنیم اگر هیچ کدام از این دو مسئله را قبول نفرمودند اجازه دهند که ما به ولایات بعیده مسافرت بنماییم: غیر از این سه راه دیگر راه ندارد مراجعت ما غیر مقدور است آقای طباطبایی دیدند با این حرفها نمی‌تواند جلو شیخ را بگیرد و با این مطالب اسباب مراجعت شیخ نوری را فراهم آورند از طرفی هم در مجلس مقدس شورای ملی مأموریت این امر و اصلاح این کار را به این دو سید مجتهد واگذار کرده‌اند در حقیقت خیلی مغرورانه رفته بودند با این قصد و نیت که فوری شیخ نوری و همراهانش را بازگشت به شهر خواهند داد حالیکه که گفتگو و مذاکرات را بر ضد تصورات خویش مشاهده می‌نمایند در حیرت هستند از طرفی در مجلس دچار پرسش وکلا خواهند شد از جانبی هم شیخ نوری تمام ایراداتش به این دو بزرگوار است.

آقایان مذکور و دو نفر نماینده که از مجلس همراه آنها بودند به نوبت با حاج شیخ مذاکره می‌نمودند کار به جایی منتهی نگشت اسباب مراجعت فراهم نیامد آقای طباطبایی اظهاراتی کرد به ملایمت و به طور نصیحت بیاناتی نمودند که من و شما در یک طبقه هستیم بد و خوب ما متعلق به یکدیگر است من با شما همراهی لازمه خواهم کرد که تمام مطالب شما انجام شود بلکه کسی بدون اوامر و نواهی شما اقداماتی نکند هر طور میل شما است رفتار نمایید شیخ نوری در جواب این مطالب این کلام را گفتند (لایلدغ العاقل من حجرة مرتین) ساکت شدند آقای طباطبایی که این حرف را شنید دانست که آهن سرد کوبیدن است مجدداً رو به شیخ کرد گفت مقاصد شما چه چیز است و مستدعیات شما چه؟ بفرمایید ما هم بدانیم شیخ گفت: اما مستدعیات ما بدون مقدمه نمی‌شود تقریر کرد اما پیشتر از این مکرر بر مکرر این مطلب را گفته باز می‌گویم اس اساس این مجلس و مشروطیت من بودم و هستم و فعلاً در موضوع مشروطیت و مجلس و وکلا و حدود عرف ابداً حرفی نداشتم و ندارم در حد سلطنت و حدود وزرا و دوایر دولتی حرفی نیست و این مجلس برای امروزه ما خیلی لازم است دارای چه صفاتی باید باشند که وکیل سی کرور مردم ایران باشند از تمام صفات او که صرف نظر کنیم

لااقل باید مسلمان و طریقه جعفری را دارا باشد از خدا بترسد دین به دنیا نفروشد برای اجانب کار نکند واضحتر و ساده‌تر بگوییم یعنی بهایی نباشد نه اینکه در قانون اساسی بنویسد اشخاص خارج از کشور به وکالت پذیرفته نمی‌شوند خواهید فرمود که در میان وکلای مجلس اشخاص متهم خاصه بهایی مذهب هیچ نیست آنقدر بدانید که در انتخابات این وکلا از اصل نامناسب و غلط بود می‌گوییم ابتدای کار بود و از روی بصیرت انتخاب نشد نقلی نیست در مرتبه ثانی انتخاب کامل می‌شود گذشته از عدم بصیرت در این انتخابات جدید آیا از سی الی سی و شش کرور جمعیت ایران غیر از سه چهار هزار نفرشان بیشتر رأی داده‌اند پس معلوم می‌شود که هیچ یک از اهالی ایران وکیل مجلس ندارند از تمام مردم طهران پرسش کنید ببینید رأی داده وکیل در مجلس دارند یا از این وکلای حالیه خبر دارند مراد من همه این جا است وکیل مسلمان مسلمان باید باشد وکیل خارج از ملّت اسلامی بدرد ما نمی‌خورد امور ما را نیز اصلاح نمی‌کند ما جماعت بلکه بیشتر اهل طهران این وکلا را نمی‌خواهند اما نه تمام وکلا را بلکه هفت الی هشت نفر هستند که از متهمی گذشته مسلمان نیستند خود شما آنها را می‌شناسید این جماعت حاضرند که آن هشت نفر وکیل همه اهل طهران نباشند مدلل و ثابت نمایند که این اشخاص مذکور خارج از طریقه اسلامی و باعث انقلاب و هرج و مرج و مخل آسایش مسلمانان هستند.

پس یکی از مستدعیات ما این است که این چند نفر را از مجلس خارج نمایند و بر سایر مسلمانان نادان ترحم نمایند که عنقریب از احاطه این مردم متهم یک نفر مسلمان پیدا نخواهد شد خلاصه این چند نفر از مجلس باید خارج شوند.

مطلب دوم مجلس برای ما خیلی خوب است مشروطیت خیلی به جا است اما مشروطه باید قوانین و احکامش سر مویی از طریق شرع مقدس نبوی خارج نشود پس ما را در موضوع مشروطیت ابداً حرفی نیست.

اما آزادی که جزو مشروطیت نیست وانگهی مگر شما دو بزرگوار نمی‌دانید که آزادی در اسلام کفر است به خصوص این آزادی که این مردم تصور کرده‌اند این آزادی کفر در کفر است.

من شخصاً از روی آیات قرآن بر شما اثبات و مدلل می‌دارم که در اسلام آزادی کفر است اما فقط در آزادی‌شان یک چیز است که فقط و فقط در خیر عموم اگر کسی خیر به خاطرش می‌رسد بگوید لاغیر اما نه تا اندازه باید آزاد باشد که بتواند توهین از کسی بکند.

مراد از خیر عموم ثروتست و رفتن در راه ترقی است و پیدا کردن معدن است بستن سدهای عدیده است و ترقیات دولت و ملّت ، اما گفته‌اند کسی که دارای این آزادی است باید

توهین از مردمان محترم بکند اما گفته‌اند فحش باید بگوید و بنویسد آیا گفته‌اند انقلاب و آشوب و فتنه در مملکت حادث کند و پارتی اجانب باشد برای دولت خارج کار کند.

از همه این مراتب گذشته آزادی قلم و زبان برای این است که جراید آزاد نسبت به ائمه اطهار هرچه می‌خواهند بنویسند و بگویند مگر شما روزنامه‌ها را نمی‌خوانید یا اگر می‌خوانید ملتفت نمی‌شوید اگر ملتفت می‌شوید یقین از وظیفه خود خارج می‌دانید مؤاخذه نمایید کوکب دری را بخوانید تا بدانید من از چه راه است که این طور می‌شوم.

در این موقع حاج شیخ دست برد از زیر کتابی یک ورقه روزنامه درآورد به دست آقای طباطبایی داد معظم له تصور کردند که در این جریده هم بعضی مطالب مضک که مثل جریده صوراسرافیل و سایرین نوشته است آقای طباطبایی با این قصد روزنامه را گرفت و با صدای بلند بنا کرد به خواندن تا به مرور به مطالب ائمه اطهار و به خصوص به حضرت سیدالشهداء و حضرت ابوالفضل علیه‌السلام رسید در این جا آقای طباطبایی خواست آهسته‌تر بخواند حضار به صدا آمدند ناچار با صدای رسا خواندند که نسبت‌های بی‌ربط و عاری از حقیقت داده و مردم را شماتت کرده که شما مردمان نادان چرا این قدر اعتقاد به این اشخاص دارید که در هزار و سیصد سال قبل به یزید بن معاویه یاغی شد قشون فرستاد خود و همراهانش را کشتند حالا این مردم روضه‌خوانی می‌نمایند خرج می‌دهند و مال خود را بی‌جهت تـفریط مـی‌نمایند یک جماعتی به خاک کربلا اعتقاد دارند این خاک چه مزیت و برتری با خاکهای دیگر دارد اگر بخواهیم تمام مطالب جریده مزبور را تمام درج کنم اسباب ملالت مسلمانان و خوانندگان خواهد شد. مراد این است که این مرد پست فطرت بی‌اندازه ائمه اطهار را توهین و تحقیر کرده بود بعداز آنی که آقای طباطبایی این روزنامه را خواندند یک مرتبه بی‌اختیار به گریه درآمد هرچه خواست خودداری نماید نتوانست سایرین از گریه ایشان به گریه درآمدند همانقدر که ساکت شدند دو مجتهد و شیخ نوری و دو نفر وکیل و هجده نفر علماء و جمعی طلاب و غیره که در این محضر حاضر بودند تمامی ساکت و خاموش شدند همه ساکت و مبهوت به یکدیگر نگاه می‌کردند هیچ سخنی مطرح نشد در این وقت پیشخدمت طباطبایی دید یکربع ساعت است که حضرات ساکت هستند اشاره کرد نوکرهای شیخ چایی و غلیان آوردند آن وقت حضرات به خود آمدند چای و قلیان صرف شد.

شیخ نوری آغاز سخن نمود خطاب به آقای طباطبایی کرد گفت جریده آزاد را خواندید والله اگر امروز ما جلوی این جراید را نگیریم مورد مؤاخذه و قهر خدا و رسولش خواهیم بود

شما پیشوایان دین شریف هستید برای چهار روز زندگی دنیا نمی‌شود این طور زیر بار مزخرفات این مردم رفت و هیچ نگفت پس جراید آزاد در مملکت اسلامی بیجا است.

اما مسئله سیمین، شما را به خدا و به مسلمانی شما و وجدان شما ببینید سزاوار است که پیشوایان و مجتهدین دین شریف اسلامی در پای منبر حاضر باشند و یک نفر واعظ متهم فاسدالعقیده در بالای منبر هزاران ناسزا نسبت به علماء و پیشوایان و به بزرگان دین و نسبت به وزرا و اعیان و اشراف و غیرها بگوید و شما در پای منبر گوش کنید و خنده نمایید و از نطاقی و لفّاظی او تعریف و تمجید نمائید. دیگر برای طبقه علماء چه باقی گذارده‌اند و شما فقط با عنوان آیةالله و سیدبن‌السندین و چهار شاهی پول هوایی مغرور شده‌اید اسم اینها را چه باید بگذاریم والله بیخود شما با این عبارات خوشوقت و مغرور گردیده‌اید این مردم گیج نیستند با شما راه نمی‌روند امروزه چون محتاج به شما هستند این است که شما را با لفظ به مراتب عالیه رسانده‌اند برای این است که قوه و قدرتی به دست بیاورند آن وقت شما را از درجات علیا به مرتبه سفلی بر می‌گردانند اولین علامتش این است ، میانه شما را با من چنان بر هم زده‌اند که هیچ وقت اصلاح نشود امروز نوبت من است چند روز دیگر نوبت شما می‌رسد می‌دانم امروز ابداً این مطالب من گوش شما فرو نمی‌رود ولکن به شما می‌گویم گول نخورید که این مردم بر ضد شما هستند اگر شما از همین امروز ایراد سخت در کار نامشروع‌شان می‌کردید شما هم به حالت من بودید البته شما می‌توانید شنیدن ناسزا و توهین به شرع مقدس را تحمل نمایید ولکن از قوه من خارج است که با اختیار تقویت از دشمنان دین کنم آیا شنیده‌اید که همین واعظین و ناطقین که امروز راهنمای ما شده‌اند جارچی ملّت دلسوز این مردم هستند تاابتدای مشروطیت از ترس عمال امور دیوانی و اولیای امور در بدر ولایت بودند امروز با خوشبختی بازگشت کرده می‌خواهند ما را به راه ترقی و سعادت راهنمایی نمایند به هر تقدیر این چند نفر واعظ که قبح اعمال و نیت فاسد ایشان به همه کس مکشوف است یا باید از طهران مهاجرت نمایند یا قدغن شود قدم بر منبر بگذارند.

فعلاً این سه مطلب مزبوره را انجام نمایید ما از جزییات صرف نظر می‌کنیم و اگر می‌گویید مطالب مزبور غلط و بی‌جا است با دلایل و براهین صحیحه جواب بگویید که با این دلیل بودن این اشخاص و بودن جراید برای امروزه ما لازم است اگر جوابی ندادید و مطالب ما را بیان واقع و صدق می‌دانید در مقام اصلاح این سه کار مختصر برآیید.

این مدت که حاج شیخ گفتگو می‌کرد ابداً کسی حرفی نمی‌زد و تمام گوش می‌دانند بعداز

آنیکه مطالب مزبور و بیانات شیخ نوری به اتمام کشیده شد آقای طباطبایی اظهار داشتند مطالبی که فرمودید تماماً بیان واقع است اما امروز کار این طور پیش آمد چون اول کار است اگر ما امروزه در مقام اصلاح برآییم و بخواهیم این مردم را دفع دهیم هیچوقت نمی‌شد بلکه فتنه و انقلاب بزرگی حادث خواهد شد که دولت وملّت دچار محنت و مخاطرات شوند پس بر ما لازم است که به مرور زمان باید به معاونت یکدیگر رهبری کرده این معایب را رفع نماییم و رفع شر این مردم از سر ما بشود ولکن با این عجله و شتاب دفع این مردم را نمی‌شود کرد رفع این معایب و مفاسد به این زودی میسر و مقدرو نیست بهتر این است که شما از توقف در این مکان شریف بگذرید و از اینجا حرکت نمایید انشاءالله در شهر با همراهی و معاونت یکدیگر در دفع این جماعتی که قصد دارید اقدامات و اهتمامات لازمه خواهد شد. حاج شیخ فضل‌الله گفت می‌خواهیم سؤالی از شما بکنم می‌گویید امروز اگر در دفع جماعتی اقداماتی نماییم دچار اشکالات خواهیم شد باید بعداز این به مرور زمان این جماعت را دفع کرد چگونه این حرف را می‌توان پذیرفت امروز که این جماعت دارای قوه و قدرتی نیستند اگر در دفع آنها دچار حادثات ناگوار شوید فردا که قدرتی پیدا کردند مسلمانان سست عنصر را دور خود جمع کردند مخلوقی را از اطراف برای پیشرفت مقاصد در دور خویش حاضر کردند و جمعیتی شدند در آن وقت می‌خواهید دفع نمایید اگر از من گوش دارید ما را به حالت خود در اینجا بگذارید شما بروید زیرا که با این وضع آمدن ما میسر نیست.

اما آنقدر به شما می‌گویم که اولاً شما قصد دفع کردن این جماعت را ندارید بلکه اگر حمایت از ایشان نفرمایید هیچوقت سعایت هم نخواهید کرد بر فرض که باطناً این تصمیم را داشته باشید و انتظار موقع بکشید تا آن زمان این جماعت شما را به خاک سیاه خواهند نشانید از این هم بیشتر گفتن نشاید. از اول شب تا ساعت دوازده مجتهدین مزبور و شیخ نوری با یکدیگر گفتگو کردند اگر کلیه مذاکراتشان را می‌نوشتم چندین صفحه می‌شد به طور خلاصه نوشته شده است عاقبت شیخ فضل‌الله راضی به آمدن شهر نشد آخرالامر طباطبایی مجدداً متذکر شدند که شما شهر تشریف بیاورید من ضامن و ملتزم می‌شوم که هر سه مطلب شما را انجام و شما را آسوده دارم سند هم اگر بخواهید خواهم داد.

شیخ گفت جناب عالی از این ضمانت‌ها بسیار فرموده و التزامها داده‌اید زیرا که این داستان اولین ما نیست گویا فراموش نمی‌کنم که شما دو بزرگوار به خانه من آمدید و مرا از کناره جویی از مجلس مانع شدید در واقع مرا از قصد خود باز داشتید در حقیقت همین طور مثل حالیه

ضامن و ملتزم شدید که من از قصد خود صرف نظر کنم و گاهی در مجلس حاضر شوم و شما هم از مردمان آشوب طلب مخالفت نمایید از قضا آمدن من به مجلس دو سه روز تأخیر افتاد و یک روز هم ملّت در مدرسه مرحوم صدر جمعیت کرده بودند و در دفع من سخن می‌گفتند جناب عالی هم در مدرسه مزبور تشریف بردید به جای اینکه مردم را از این حرکات باز دارید فوری به منبر تشریف بردید و فرمودید شیخ فضل‌الله برای من قسم خورده با قرآن مجید و کلام حمید که دیگر بر ضد مجلس نباشد انجمن دایر نکند چادر بر پا ننماید اگر در دفعه دیگر این حرکات را بکند من خودم او را از طهران بیرون می‌کنم کاغذ دیگر هم دست گرفتید و گفتید این قسم‌نامه شیخ فضل‌الله است چه کار که نسبت به من نکردید اگر ما از خویش خود این ناملایمات را نبینیم فلان واعظ بر ما تسلط پیدا نخواهد کرد.

فعلاً این سندی که می‌خواهید به من بدهید مثل همان سند است خیر سند ندهید ضامن نشوید به سلامتی به شهر بروید مراتب را در مجلس مطرح نمایید اگر صلاح دیدند و مختصر مستدعیات ما را انجام کردند ما همین طور که آمده‌ایم خودمان به شهر مراجعت خواهیم کرد.

اول عزل و تبعید شش نفر وکیل از مجلس.

دوم قدغن موقوفی جراید و تبعید دو سه نفر از مدیران جراید از طهران.

سوم تبعید چهار نفر واعظ از طهران یا قدغن نرفتن منبر.

اما اگر مراتب مزبور انجام نشد آهن سرد بکوبید که برگشتن امروزه به شهر امری محال است باز هم آقا سید عبدالله و آقا سید محمد بنای حرف را گذاشتند خیلی استمالت و دلجویی کردند خیلی نصیحت کردند بلکه بتوانند حضرات را برگرداند میسر نگردید پس از آن سه نفری دور حلقه‌ای زده سرها را در گوش یکدیگر نهادند به طور نجوی به قدر یک ساعت حرف زدند که کسی از بیانات نجوایی ایشان چیزی نفهمید پس از خاتمه گفتگوی محرمانه آثار کسالت و کدورت از چهره مجتهدین پدیدار بود در ساعت دوازده شب حرکت کردند هر قدر شیخ اصرار کرد شام بخورید و در آنجا بخوابید قبول نکرده حرکت کردند به قدری کسل و کدر بودند که نمی‌دانستند کجا می‌روند بی‌خواب و بی‌تاب از قصد و نیت خود مأیوس دیدند در این وقت به شهر که نمی‌شود رفت عاقبت با حال پریشان به مقبره مرحوم حاج سید صادق روانه شدند از قضا درب عمارت و باغ مقبره بسته بود به شدت درب را کوفتند تا خادم بیدار شد درب را باز کرد وارد شدند با صرف مختصر نان و پنیر و چایی گذرانیدند در این وقت حاج شیخ فضل‌الله یک مجموعه شام برای آقایان آوردند اما آقایان قبول نکردند به نوکرهای خودشان گفتند پس

بفرستید ولکن نوکرها چون گرسنه بودند با نهایت میل صرف کردند.

مجتهدین بعداز صرف شام مشغول گفتگو شدند که این کار خوب پیش نیامد بلکه اسباب افتضاح کلی گشت اما جواب مجلس را چگونه باید گفت یکی از آن دو نفر وکیل که با آقایان همراه بودند و هیچ وقت آن وکیل حرفی نمی‌زد در این موقع دید سیدین خیلی ملول هستند گفت آقایان می‌خواهم در اینجا چند کلمه عرایض خود را بیان کنم از اول شب تا الان که قریب صبح است این همه که با حاج شیخ فضل‌الله حرف زدید و جواب شنیدید اما حرف بی‌قاعده هم از این مرد شنیدید والله اگر مقام انصاف باشد باید به مطالب شیخ کاملاً توجه کرد بلکه لازم است که با مقاصد او همراهی نمایید تمام مطالبش ترویج شرع مقدس است.

اول مقاصدشان راجع به چند نفر وکلا بود از شما تصدیق می‌خواهم کسی هم اینجا نیست آیا شیخ دروغ می‌گفت بیان واقع نبود مسئله دوم ایشان جراید آزاد بود و مدیرانش. در حقیقت جراید ما کار را به جایی نگذاشته‌اند که کسی بتواند از آنها دفاع کند در شش هفت ساعتی که حاج شیخ فضل‌الله به طور صاف و ساده حرف می‌زد آیا جوابی باید بگویید غیر از اینکه از قرائت جریده آنطور به گریه افتادید تمام تا نیم ساعت مبهوت بودید و در گریه همه با یکدیگر هم صدا شدید انصاف و مروت شرایط مسلمانی است در مقام انصاف حرفهای این مرد تمامش پسندیده و بر شما است که با او مساعدت و همراهی نمایید مجتهد بهبهانی در جواب وکیل مزبور گفتند با اینکه تمام حرفهای این مرد عین صواب است و مسئله بی‌جواب اما اگر امروز ما بخواهیم از این مرد همراهی کنیم باید از این مجلس صرف نظر کنیم و با این ملّت طرفیت نماییم آیا صلاح می‌دانید در موقع انقلاب مملکت و موقع بحران و شدت مرض ما هم از طرف دیگر اسباب انقلاب فراهم آوریم پس امروز موقع این حرفها نیست باید به مرور تدبیر کرد و نواقص را از پیش برداشت امروز ابداً موقع این حرفها نیست فعلاً باید تدبیری کرد، تا تمام این حضرات را به شهر عودت داد یا بعضی را از هیئت ایشان جدا کرد به شهر برد فعلاً در این کار این طور صلاح می‌دانم آقا سید احمد مجتهد طباطبایی را اگر ممکن شود با یک نفر دیگرشان از این جماعت جدا کرده به شهر ببریم آنوقت که خللی در ارکان جمعیت آنها پدید شد دیگران را نیز به مرور می‌توانیم با تهدید و بیم و نوید و رعب فریب داد به شهر عودت دهیم وکیل مزبور چون بیانات آقای بهبهانی را شنید از اظهارات ابتدایی خود پشیمان گشت و لب از گفتار فرو بست چون نظریات و تدبیرات آیةالله به اینجا کشید همراهان نیز صلاح دیدند و تصویب

کردند.[۱]

در اینجا شیخ فضل‌الله مسائلی را اشاره می‌نماید که قابل تأمل و دقت است این نکات عبارتنداز:

۱ ـ شرکت در جریان انقلاب.

۲ ـ تشکیل مجلس و تدوین قانون اساسی که بعضاً مخالف شرع بوده است.

۳ ـ عدم توجه به انتقادات وی جهت اصلاح.

٤ ـ توطئه چینی برای قتل خودش از جانب مشروطه‌خواهان و عدم پنهان بودن آن برای طباطبایی و بهبهانی.

۵ ـ مقصر شناختن آیت‌اله طباطبایی و بهبهانی در مخالفت مشروطه‌خواهان با خودش.

٦ ـ شرایط وکیل و نماینده مردم در مجلس.

۷ ـ اخراج هفت الی هشت نفر از وکلای مجلس که مسلمان نیستند.

۸ ـ عدم انحراف مشروطه از قوانین اسلام.

۹ ـ ممانعت از آزادی مطلقه و خلاف شرع.

۱۰ ـ فقط با من دشمن نیستند با شماها نیز هستند و آینده نوبت شماست.

۱۱ ـ اگر درخواستهای مارا پذیرفتند ماخود به طهران می‌آییم وگرنه آمدن ما سودمند نخواهد بود.

۳ـ تلگراف مجلس به ولایات در انحراف افکار عمومی نسبت به‌شیخ فضل‌الله و یارانش

با توجه به اینکه آقایان سید عبداله بهبهانی و طباطبائی پس از مذاکرات خود با شیخ فضل‌الله در حضرت عبدالعظیم، نتوانستند او را متقاعد کنند که به تهران برگردد، مجلس تصمیم گرفت تلگرافی را به ولایات ایران ارسال نماید، متن تلگراف چنین است:

"خدمت آقایان حجج‌الاسلام و علماء اعلام و عموم کارآگاهان ملّت زیدت توفیقاتهم؛ حاج شیخ فضل‌اله نوری از اول، چون استحکام اساس مشروطیت را مخلّ منافع شخصی خود دیده و دانسته است که با توسعه اسباب عدل و تحقیق، که از جمله مزایای این اساس عالی است طریق استفاده شخصی مسدود می‌گردد و خفیه و آشکار گاهی به عنوان موافقت و گاهی به اعلان مخالفت در اخلال ارکان سعادت مملکت کوتاهی نداشت، ولی آقایان حجج‌الاسلام سیدین این

۱- پیشین، ترکمان، صفحات ۲۱۸-۲۰۱.

بنای رفیع و مجلس مقدس شورای ملی به گمان اینکه بالاخره جناب شیخ از سیر در خطوط تنگ و تاریک باطل نادم شده به شاهراه روشن حق و سعادت توفیق عودت نماید به رفت و مماشات، عمل می‌نمودند تا اینکه چندی قبل ... بالمرّه معاندت با مجلس مقدس را علنی نمود که اهالی دارالخلافه از مخالفتهای او بجان آمده و او هم مجبور به ترک شهر (و) پایتخت گشته و در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم، چند نفر از مفسدین و معاندین را ... دور خود جمع نموده، از قرار معلوم برای اخلال توجه عمومی و اضلال مسلمین و القاء فتنه تلگرافات فسادانگیز به ولایات مخابره نموده است ... ."[۱]

٤ ـ ممانعت از ارسال و انتشار روزنامه از طرف شیخ و یارانش

همانطوری که قبلاً ذکر شد روزنامه بهترین و گسترده‌ترین رسانه عمومی بود که شیخ فضل‌الله و یارانش می‌توانستند بوسیله آن مواضع خود را در مقابل مشروطه و مشروطه‌خواهان برای افکار عمومی بیان کنند و آنها را در جهت اهداف و مقاصد خویش بسیج نمایند.

مجلس پس از مذاکرات چند، و بدلیل اینکه راه‌حلی برای پایان دادن به مخالفت‌های شیخ پیدا نکردند و از طرفی معتقد بودند که اختلافات میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌طلبان در شهرهای دیگر ایران، از جمله قم و اصفهان و ... را نمایندگان شیخ فضل‌الله و روزنامه و تلگرافهای آنان دامن می‌زند پیشنهاد کردند که روزنامه آنها توقیف و تلگرافشان غدغن شود در این مورد محقق‌الدوله گفت: "باید روزنامه آنها را توقیف و مفاسد آنها را رفع کرد."[۲] و سید محمد طباطبائی گفت: "تلگرافی از طرف شیخ فضل‌الله به تلگرافخانه فرستاده شده که به آقایان نجف مخابره نمایند ... زود غدغن شود که این تلگراف را نزنند."[۳] و بدنبال آن آقای بهبهانی از معاون وزارت داخله خواستار ممنوعیت ارسال تلگرافهای شیخ و یارانش به نجف گردید.[۴]

مشروطه‌خواهان و مخالفین‌شیخ فضل‌الله به اینها بسنده نکرده و ضمن تلگرافی به مراجع

۱- روزنامه مجلس، شماره ۱۵۳، پنج‌شنبه ۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هـ

۲- مذاکرات مجلس، پنج‌شنبه و یکشنبه ۸ رجب هـ. صص ۱۳۴-۱۳۰.

۳- همان، یکشنبه ۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هـ.ص ۱۲۵.

۴- پیشین، شنبه ۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ هـ. ص ۲۳۹.

بزرگ نجف آخوند خراسانی، ملاعبداله مازندرانی. خواستار کمک در مبارزه با این جریان شدند چرا که رفته رفته با اقدامات شیخ و یارانش در موضع ضعف قرار گرفته و جز به یاری مراجع نجف، نمی‌توانستند بر آنها فائق شوند. از طرف دیگر با حمایت مراجع از مجلس و مشروطه‌خواهان، شریعت‌خواهی شیخ و یارانش کم رنگ می‌شد. بنابراین مراجع بزرگ نجف تلگرافی را در حمایت از مجلس فرستادند که بشرح ذیل می‌باشد:

"تلگراف موحش انجمن شریف واصل و از مخالفت مخالفین با مجلس محترم ملی اسلامی. خواطر قاطبه اهل اسلام ملول گشته عموم اهل علم و کافّه منتحلین شریعت مطهره حضرت ختمی مرتبت (ص) را اعلام می‌دارد که خداوند متعال گواه است ... غرض جز تقویت اسلام و حفظ دماء مسلمین و اصلاح امور عامه نداریم. علی هذا، مجلس که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت ملّت و دولت و ترفیع حال رعیت و حفظ بیضه اسلام قطعاً عقلاً و عرفاً راجح. بلکه واجب است و مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است."(۱)

تلگراف فوق بیانگر اینست که علمای بزرگ نجف نیز در دفاع از حریم شریعت از مجلس و مشروطه دفاع می‌کنند و مخالف آن را مخالف شریعت می‌دانند. سؤال اساسی اینست که چرا دیدگاه علمای نجف با دیدگاه شیخ در تعارض و متفاوت است؟

تفاوت دیدگاه را باید در کانالهای ارتباطی، خصوصاً انجمنهای مخفی دانست که با علمای نجف (خراسانی و مازندرانی) مرتبط بودند در این مورد آقای محمد باقر گوهرخای (امجدالواعظین تهرانی) که به حضرت عبدالعظیم رفت و با شیخ به گفتگو نشست می‌پرسد: "علت مخالفت شما با آقایان علماء و مشروطه‌خواهان چیست؟ او می‌گوید:

"در مملکت اسلامی، مشروطه باید مقید به قید مشروعه باشد" سؤال دیگری مطرح می‌کند. آیا علمای اعلامی مانند آخوند خراسانی. آقای حاج میرزاحسین خلیلی تهرانی و آخوند ملاعبدالله مازندرانی که فتوای مشروطه را داده‌اند. مشروعیت مشروطه را در نظر داشته‌اند یا خیر؟

شیخ فضل‌اله می‌گوید: "این آقایان از ایران دورند و حقیقت اوضاع را از نزدیک نمی‌بینند و نامه‌ها و تلگرافهایی که به ایشان می‌رسد از طرف مشروطه‌خواهان است و دیگر مکاتیب را به

۱- پیشین، حائری، ص ۲۱۱.

نظر آقایان نمی‌رسانند."[۱]

ملاعبدالله مازندرانی نیز در مورد تحصن شیخ و یارانش به شیخ هادی نجم‌آبادی می‌نویسد:

"... جماعتی از اهل علم به ملاحظه تعینات خود و یا به تحریک بعضی از مستبدین علم مخالفت بر افراشته و زاویه حضرت عبدالعظیم را محل اعتکاف ساخته و فریاد وادینا، و اسلاما، بلند می‌نمایند ... سعی در اجراء و همراهی در قرار و استدامه چنین مجلس راجح، بلکه لازم است چون از مراتب نهی از منکر است و بنای تخریب و مخالفت آن در حد مخالفت با صاحب شریعت است.[۲]

آیت‌اله مازندرانی تلویحاً با مطرح کردن "به ملاحظه تعینات خود" نظر شیخ را که "از ایران دورند و حقیقت اوضاع را از نزدیک نمی‌بینند" تأیید می‌کند اما استنتاج او اینست که مستبدین عامل تحریک شیخ برای ابراز مخالفت هستند.

اما آخوند خراسانی در مورد تحصن شیخ و یارانش در پاسخ نامه شیخ علی مدرس معیرالممالک تهران، نوشت:

"... بلی تفرد جناب حاج شیخ فضل‌الله نوری در این موقع بی‌محل افتاده، صدمه برای سلسله علماء شد و عوام را جری و مقصور کرد ... در عقیده‌الاحقر لازم است که آقایان علماء و مجلس محترم نیز قدری مسامحه و اغماض کرده جناب ایشان و همراهانشان را به راه بیاورند نه این که وحشت بدهند، به قدر امکان موافقت در این هنگام بهتر و صلاح است ..."[۳]

۵ـ انتشار رساله پرسش و پاسخ در دفاع از مشروطیت

تداوم بست‌نشینی و تحصن علماء و روحانیون به نفع مشروطه‌خواهان نبود چرا که مجلس در مقابل اعتراضات گسترده و روزافزون توده مردم قرار می‌گرفت در نتیجه نمایندگان تصمیم گرفتند توسط صدرالعلماء ـ داماد بهبهانی ـ پرسش‌نامه‌ای در معنی مشروطه و آزادی و این که مجلس در رابطه با احکام شرعی نیز خواهد بود و یا تنها به مقررات عرفی بسنده خواهد کرد

۱ـ محمد باقر، گوهرخای. گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران (تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۵)، ص ۴۱.

۲ـ مهدی، انصاری. شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ص ۱۴۱.

۳ـ همان، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

نوشته شود و پاسخ مناسبی به مقتضیات خواسته‌های متحصنین بدهد. پرسش و پاسخنامه به قرار ذیل: در سوم شعبان ۱۳۲۵ هـ.ق نوشته شد.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

واضح است که مملکت ایران یک مملکت اسلامی است ... اولاً معنی مشروطیت چیست و حدود مداخله مجلس تا کجاست و قوانین مقرره در مجلس می‌تواند مخالف با قوائد شرعیه باشد یا خیر؟

مجلس در پاسخ نوشت: "... مراد از کلمه مشروطه در این مملکت نمی‌تواند چیزی باشدکه منافی با احکام شرعیه باشد و معنی مشروطیت حفظ حقوق ملّت و تحدید حدود سلطنت و تعیین تکلیف کارگزاران دولت است بر وجهی که مستلزم رفع استبداد و سلب اختیارات مستبدانه دولت بشود و حدود این مجلس اصلاح امور دولتی و تنظیم مصالح مملکت و رفع ظلم و تعدی و نشر عدل و تصحیح دوائر و وزارت‌خانه‌ها. وظیفه این مجلس این است که به تعاضد افکار، اموری را که قابل مشورت و جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل است به وضع قوانین عرفیه و نظارت در اجراء مقرون به تسویه و انتظام نمایند. پس دخالت در احکام شرعیه و حدود الهیه که به هیچ وجه قابل تغییر و تبدیل نیست و از وظیفه این مجلس خارج و مرجع احکام و امور شرعیه کسانی هستند که حضرت خاتم انبیاء و ائمه گرامی علیهم‌السلام معین فرموده‌اند و ایشان علماء اعلام و عدول مجتهدین عظام هستند و مسلم است که قوانین موضوعه در این مجلس، مخالف با قواعد شرعیه نبوده و نخواهد بود و چنانچه در قانون اساسی ذکر شده است، هر مطلبی که مخالف با شریعت اسلامیه باشد سمت قانونی پیدا نخواهد کرد و مراد به حریّت، حریّت در حقوق مشروعه و آزادی در بیان مصالح عامه است تا اهالی این مملکت مثل سوابق ایام، گرفتار ظلم و استبداد نباشند و بتوانند حقوقی که از جانب خداوند برای آنها مقرر است مطالبه و اخذ نمایند. نه حریّت ارباب ادیان باطله و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه است که هر کس آن چه بخواهد بگوید."(۱)

بعداز سه ماه از بست‌نشینی و صدور رساله پرسش و پاسخ از جانب نمایندگان مجلس در مورد مشروطه و آزادی و رابطه آن با شریعت، شیخ و پیروانش که تقاضای افزودن موادی

۱- پیشین، رضوانی، ص ۶۸.

چون رسمیت مذهب کشور به مذهب جعفری و اصل نظارت مجتهدان بر تصویب قوانین، مطابقت مقررات دادگستری با قوانین شرع و نظایر آن بر قانون اساسی، که به دنبال آن نمایندگان مجلس آن را پذیرفته بودند تحصن را شکسته و با احترامات شایسته وارد تهران شد و دیگر وارد مجلس و اجتماعات نگردید مگر آن که پس از مدتی مشاهده کرد که مجلس در انتشار پاسخنامه و پذیرفتن خواسته‌های شیخ و یارانش از روی صداقت رفتار ننمود و بلافاصله تقاضای انجام درخواستهای خود را نمود. و مجلس نیز از انجام تعهدات خود سر باز می‌زد و نتیجه آن کناره‌گیری و مخالفت جمعی دیگر از روحانیون مشروطه‌خواه شده بود که به دنبال آن مجلس از نیروی شهربانی تقاضای همکاری کرد.(۱)

در این زمان گروهی از روحانیون نیز از صف مشروطه‌خواهان جدا شدند. افرادی چون شیخ محمد واعظ از پیروان بهبهانی و طباطبایی در تهران شروع به انتقاد و مخالفت کرد و سید هاشم دوچی از روحانیون پرچم‌دار مشروطه در تبریز و بنیان‌گذار "انجمن اسلامیه" و نماینده مجلس از تهران وارد تبریز شده و به مخالفت علنی با مجلس می‌پردازد و حاج میرزا حسن مجتهد نیز شدیداً با آن به مخالفت بر می‌خیزد و اینجا بود که به قول کسروی این‌ها به مردم در مورد علت موافقت اولیه و مخالفت بعدی خود می‌گفتند: "ما نمی‌دانستیم مقصود این لامذهبان چیست یا آن مشروطه که ما می‌خواستیم این نیست" در واقع دوگانگی میان مذهب و مشروطه آشکار شد.

فرجام کار (نتیجه اختلافات)

پس از پایان بخشیدن به تحصن و درخواست شیخ از مجلس در انجام تعهداتش، که عملاً مجلس از آن سر باز زده بود میدان توپخانه تهران شاهد بزرگترین گردهمایی روحانیون و توده مردم مخالف مشروطه غربی بود که شعارشان این بود "ما دین نبی خواهیم مشروطه نمی‌خواهیم" و به دنبال تحصن در مدرسه مروی که با محاصره سربازان دولتی و ضرب و شتم مشروعه‌خواهان در ۲۴ و ۲۵ ذیقعده همراه بودشیخ فضل‌الله پس از ایراد سخنرانی به منزل خود بازگشت به دنبال آن مجلس با انتشار اطلاعیه‌ای شیخ و هوادارانش را پیروان استبداد

۱- حسن، اعظام قدسی. خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، جلد اول (چاپ اول، تهران: چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲)، ص ۴۸۱.

خوانده و اجتماع عظیم توپخانه و مدرسه مروی را محکوم کرد. شیخ فضل‌الله نیز با انتشار اطلاعیه‌ای اتهامات مجلس را رد کرده و می‌نویسد:

"... علماء و فقها و عموم متدینین وضع خرابی و نتایج ناگوار مجلس فعلی را از ظهور وبروز اهالی ادیان باطله و مذاهب فاسده و توهین به قوانین دین و غیرها دیدند متفق‌الکلمه با هیئت کثیره از اهل اسلام تکلیف شرعی خود را در ردّ و منع و تصفیه مجلس دانسته و اقدامات مجدّانه نموده و می‌نمایند ... بر عموم مکلفین واجب است که با نیّات علماء اعلام همراهی نموده و اقدام در تطبیق آن با شریعت بنمایید."(۱)

این اختلافات میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌طلبان هر روز عمیق‌تر و گسترده‌تر می‌شد تا جایی که امکان همکاری بین دو طرف را از بین برده بود و سرانجام حوادثی به وقوع پیوست که منجر به سقوط مشروطه شد. این حوادث عبارتنداز: صدور رساله تحریم مشروطیت از جانب شیخ فضل‌الله، به توپ بستن مجلس و سرکوب آزادی‌خواهان به فرمان محمدعلی شاه، و اعدام شیخ فضل‌الله نوری، که به شرح مختصر هر یک می‌پردازیم.

۱ ـ صدور رساله تحریم مشروطیت از جانب شیخ فضل‌الله

شیخ فضل‌الله نوری که از آغاز مجلس اول شروع به مخالفت با مشروطه و مشروطه‌خواهان کرده بود. در مقابل نیروهای مشروطه‌خواه نیز به مقابله با او بر می‌خاستند سرانجام موجب شد که توده مسلمان از مشروطه و مشروطه‌خواهان روی گردان شوند در این جا این سؤال مطرح می‌شود که مجلس در روی گردانی و مخالفت مردم چه نقشی داشت؟ آیا می‌شود مجلس را نیز مقصّر شناخت یا همه گناهان را به گردن شیخ فضل‌الله گذاشت و قائله را تمام کرد؟ باید گفت: "مجلسیان هر روز مردم را از خود می‌رنجاندند یا پولی حواله می‌دادند به بزرگان و یا هر کسی را که اندک فتوری در آن می‌دیدند، او را مستبد می‌خواندند. به این جهت عقلا و دانشمندان و اشخاصی که همه گونه ضرر را بر خود گذارده بودند از افعال و اعمال مجلسی‌یان رنجیده شدند."(۲)

۱- پیشین، انصاری، ص ۲۰۲ نقل از مجله یادگار شماره ۲، ص ۳۰.

۲- میرزا محمد خان، ناظم‌السلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، ج ۴ (تهران: انتشارات آگاه ـ تابستان ۱۳۵۷)، ص ۱۹۸.

این موارد را نیز اولین رئیس‌مجلس آقای احتشام‌السلطنه تأیید کرده و می‌گوید: "زیاده‌روی و هرزگی و هتاکی جمعی اوباش و اراذل که به نام مشروطه است تعدّی به جان و مال و حیثیت و شرف مردم دراز کرده بودند، اکثریت و عامه مردم را از مجلس و مشروطه متنفر ساخته بود، تا جایی که احتمال داشت همان بیست تا سی هزار تن مردمی که در تهران برای تحصیل. مشروطه قیام کردند، به زودی برای تعطیل مجلس و برچیدن بساط انجمنها و جراید هرزه و هتاک قیام نمایند، کوشش برای اصلاح کار مجلس و مجلسی‌یان هم دیگر نتیجه‌ای نداشت."(۱)

این اختلافات سرانجام به جایی کشیده شد که احتمال هر گونه همکاری دو جناح (مشروطه خواه و مشروعه طلب) را از بین برد و در نهایت شیخ‌فضل‌الله را وادار نمود تا به عنوان یک محتهد و این که مشروطیت با احکام شریعت سازگار نبوده فتوایش را در مورد حرمت مشروطیت صادر نماید. در بخشی از این فتوا آمده است:

"... منشأ این فتنه، فرق جدید و طبیعی مشربها بودند که از همسایه‌ها اکتساب نمودند و به صورت بسیار خوش اظهار داشتند که قهراً هر کس فریفته این عنوان و طالب این مقصد باشد به این که در طلب عدل برآمدند و کلمه طیبه "العدل" را هر کس اصغاء نمود بی‌اختیار در تحصیل آن کوشید و به اندازه وسعت به بذل جان و مال خودداری نکرد. من جمله خودداعی هم اقدام در این امر نموده مساعت نمودم... وقتی که شروع به اجرای این مقصد شد، دیدم دسته‌ای از مردم که همه وقت مایل به بعضی از انحراف بودند وارد به کار شدند و کم‌کم کلمات موهمه از ایشان شنیده شد حمل بر صحت می‌شد (...) تا رفته رفته بنای نظام نامه و قانون‌نویسی شد. گاهی با بعضی مذاکره میشد که این دستگاه چه معنی دارد؟ چنین می‌نماید که جعل بدعتی و احداث ضلالتی می‌خواهند بکنند. اگر مطالب امور عرفیه است، این ترتیبات دینیه لازم نیست و اگر مقصود امور شرعیه عامه است این امر راجع به ولایت است نه وکالت و ولایت در زمان به اکثریت آراء به مذهب امامیه غلط است و قانون‌نویسی چه معنی دارد: قانون ما مسلمانان همان اسلام است (...) تا آن که قانون اساسی نوشته شد و خواهش تطبیق آن را قواعد اسلامیه نمودند و (...) وقتی را صرف این کار با جمعی از علماء کردم مسیور تطبیق به شروع یک درجه شد (...) لکن فرقه‌ای که زمام امور حل و عقد مطالب و قبض و بسط مهام کلیه به دست آنها بود،

۱- سید محمد مهدی، موسوی. خاطرات احتشام‌السلطنه (چاپ دوم، تهران انتشارات زوّار، ۱۳۶۷)، ص ۶۷۷.

مساعدت نمی‌کردند، بلکه صریحاً و عملاً گفتند که ممکن نیست مشروطه منطبق شود با قواعد الهیه و اسلامیه، و با این تصمیمات دول خارجه ما را به عنوان مشروطه نخواهد شناخت، چون دیدم این طور است به مساعدت جمعی ماده نظارت مجتهدین در هر عصر، برای تمییز آراء هیئت مجتمعه اظهار شد چون نتوانستند ظاهراً رد کنند قبول کردند محض تثبیت و این که رجوعی نشود علی‌حده به طبع رسانده (...) چون این را دیدند و فهمیدند که با این ترتیب اگر بدون تغییر واقع شود به کلی از مقاصد فاسده خود محروم‌اند کردند آنچه کردند و (...) متعاقب به واقعه زاویه مقدسه تا (...) آن ورقه التزام به احکام اسلام و عدم تخطی از آن را دادند و داعی و علماء اعلام مراجعت کردیم. پس از بازگشت، قانون اساسی را بعد از تصحیح، تحریف و آن ماده نظارت را به اغواء جمعی (...) تصرف نموده بر وجهی که به کلی فایده مقصوده از آن را بردند مخفی نماند که جهات حرمت مشروطه و منافات آن با احکام اسلامیه و طریقه نبویه در مراحل سه گانه تقریر و عنوان، تحریر و اعلام، عمل و امتحان که اصل این ترتیب و قانون اساسی و اعتبار به اکثریت آراء چون بروجه قانون، التزام شده و می‌شود، حرام تشریعی و بدعت در دین است و کل بدعة ضلالة مباح را اگر التزام به آن نمایید و لازم بدانند و بر مخالفت آن جزاء مرتب نمایند حرام است... و قانون مشروطه با دین اسلام منافی است و ممکن نیست مملکت اسلامی در تحت قانون مشروطگی بیاید مگر به رفع ید از اسلام، پس اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم، این سعی و اقدام در اضمحلال دین اسست و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او جاری است، هر که باشد، هذا هو الفتوی و الرأی‌الذی لاا‌ظن‌الخالف فیه و علیه حکمت والزمت.[۱]

به دنبال صدور حکم حرمت شرعی مشروطیت از جانب شیخ فضل‌الله، مجلس و مشروطه‌خواهان وارد مرحله بحرانی جدیدی شدند که طی پیامی از علمای نجف درخواست تبعید شیخ فضل‌الله را از طرف سه مجتهد بزرگ نمودند که این پیامها و درخواستهای مجلس شوراء در دامن زدن هرچه بیشتر به تشنج اجتماعی و مذهبی و برانگیختن اختلاف میان دو جناح از علمایان، سهم عمده‌ای داشت، در بخشی از پیام مجلس به علمای نجف آمده است:

"... با وجود اغماض از حرکات شیخ فضل‌الله و بذل مجهود در اعاده او از زاویه مقدسه که

۱- مهدی، ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴ (چاپ دوم، تهران: انتشارا علمی زمستان ۱۳۶۳)، صص ۲۲۰-۲۰۹.

خاطرهای مبارک مسبوق است در این مدت به همدستی دشمن مجلس و امداد معاندین اسلام سراً مشغول کار بود. چند روز است علناً شروع و با جمعی ... در میدان توپخانه مقیم و حکم به قتل علماء و مجلس مشروطه نموده، محرکین به هرج و مرج، و قتل و نهب مشغول، عامه مردم و بلاد در هیجان، اقدامات مجدانه فوری لازم، چاره فوری صدور حکم به تبعید او از آن ناحیه مقدسه است ..."[۱]

مراجع نجف نیز ضمن ارسال تلگرافی که در مذاکرات روز یکشنبه ۳ جمادی‌الثانی مجلس قرائت گردید احضار شیخ فضل‌الله را صلاح ندانستند.[۲] و شاید هم نمی‌توانستند به چنین اقدامی دست بزنند چرا که شیخ فضل‌الله نیز مانند آنها مجتهد و در تهران صاحب نفوذ بوده است.

اما در این میان بعضی از تاریخ‌نویسان از جمله احمد کسروی نوشتند که علمای نجف (خراسانی و مازندرانی) ضمن تلگرافی شیخ فضل‌الله را فاسد نامیدند.

"حجت‌الاسلام بهبهانی و طباطبایی. تلگراف ثانی واصل. نوری چون مخلّ به آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است.[۳]

در این جا این سؤال پیش می‌آید که تلگراف مزبور صحت دارد یا خیر؟ این تلگراف به چند دلیل صحت نمی‌تواند داشته باشد:

اولاً: اثری از اصل این تلگراف در مرکز اسناد و یا مجلس وجود ندارد.[۴]

ثانیاً: روزنامه‌هایی که این تلگراف را نوشتند دارای مضامین و تاریخهای متفاوتی هستند مثلاً روزنامه حبل‌المتین آورده:

"مفسد را باید از میان برداشت شیخ نوری مفسد است" به تاریخ رجب ۱۳۲۷، یا روزنامه مساوات می‌نویسد: "چون نوری مخلّ آسایش و مفسد است تصرفش در امور حرام است" به تاریخ ذیقعده ۱۳۲۵[۵]

ثالثاً: افرادی چون ناظم‌السلام کرمانی که از موضع‌گیری‌های شیخ فضل‌الله ناخشنود بودند چگونه این فتوای مهم مراجع نجف را نیاورده است با این که این سند بهترین دلیل برای

۱- پیشین، انصاری، ص ۲۰۵.

۲- مذاکرات مجلس، ص ۲۱۲ یکشنبه ۳۰ خرداد ۱۳۲۵.

۳- پیشین، کسوری، ص ۵۲۸.

۴- پیشین، انصاری، ص ۲۰۷.

۵- همان، ص ۲۰۷.

محکومیت شرعی شیخ فضل‌الله می‌توانست محسوب شود.

رابعاً: اساساً حکم تحریم شرعی مشروطیت از جانب شیخ فضل‌الله مربوط به دیدگاه اجتهادی اوست و در اجتهاد نمی‌شود کسی را تکفیر نمود، چنان که نمیشود آخوند خراسانی و مازندرانی را به خاطر دفاع از مشروطیت که خود ناشی از دیدگاه اجتهادی آنها است آنها را نیز تکفیر کرد.

در این مورد احتشام‌السلطنه می‌نویسد:

"... به آخوند خراسانی گفتم: اگر مداخله حضرت عالی در این مسئله ملی، وجهه شرعی دارد، آقا شیخ فضل‌الله مجتهد است و اگر مشروطه را مخالف شرع بداند کافی نخواهد شد امری است اجتهادی، و اگر در اجتهاد ایشان تردید نداشته باشید نباید ایشان را تقبیح بفرمایید و بر این که (مشروطه) مخالف شرع است یا موافق آن رجوعی نفرمایید. بعلاوه چون اصول مشروطیت بر حضرت عالی معلوم نیست، مسلماً حکم بر موافقت یا مخالفت آن با شرع انور نفرموده و به عنوان مرجع معتمد ملّت نظر شخصی و اجتماعی راتبلیغ فرموده‌اید. لهذا باید به این نکته توجه فرمایید که ارشاد و راهنمایی که در این قبیل موارد می‌فرمایید برخلاف فتاوی و احکام شرعی که صادر می‌فرمایید، برای ملّت شیعه لازم‌الاجراء و مفترض‌الطاعه نیست و اشخاص در قبول یا رد آن مختار هستند."[۱]

همچنین آقای محمدعلی شوشتری نماینده مجلس شوراء و از شاهدان عینی ماجرای مشروطه در این مورد می‌گوید: "آخوند خراسانی به استناد نوشته‌های شیخ پا را در امر مشروطیت نهاد و میان او و شیخ به قدری خصوصیت حکمفرما بود که دوستی آن دو مرد بزرگ ایجاد غبطه در دیگران نموده است و این نسبت فتوی (شیخ فضل‌الله به علت اخلال در صلاح مسلمین، از درجه اجتهاد ساقط است) هم به علماء دروغ است زیرا موضوع اجتهاد و علم چیزی نیست که مجتهد دیگر بتواند فتوای اسقاط آن را بدهد. در آن تاریخ چند عدد عکس و نوشته ساختگی در نزد بعضی‌ها دیده شد که نسبت به آن سه نفر می‌دادند که آنها فتوای داده‌اند مداخله شیخ در امور حسبیه حرام است. پس از تحقیق معلوم شد این موضوع و نوشته و عکس هم به تمام معنی دروغ است."[۲]

۱- پیشین، موسوی، ص ۵۷۰.

۲- پیشین، ترکمان، ص ۳۵۹.

۲ـ به توپ بستن مجلس به فرمان محمدعلی شاه

محمدعلی میرزا پس از مرگ مظفرالدین شاه به پادشاهی ایران رسید و از همان آغاز با مشروطه‌گری دل‌خوشی نداشت و حتی در مراسم تاج‌گذاری نیز نمایندگان مجلس را دعوت نکرد و این عملش نشانگر بی‌اعتنایی به مجلس و مشروطه‌خواهی بود و بعداً از امضای متمم قانون اساسی نیز امتناع نمود و پس از فشارهایی از ناحیه مردم و علماء خصوصاً علمای نجف وارد شد به امضای آن تن داد اما بعدها به دلیل مخالفت گروهی از مردم با مشروطه و سوء قصد به جان شاه در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ فرصت مناسب و بهاه لازم جهت براندازی مشروطیت به وجود آمد و مخالفت روسیه با انقلاب مشروطه و وابستگی محمدعلی شاه به آن نیز مزید علت بود و در نتیجه شاه پس از نامه شکایت‌آمیز از مشروطیت و مجلس که برای علمای نجف فرستاد[۱] سرانجام در تاریخ ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ هـ.ق به کلنل لیاخوف فرمانده قزاقها، فرمان تعطیلی مجلس را صادر کرد و او نیز با به توپ بستن و گلوله باران کردن مجلس، فرمان شاه ایران را جامع عمل پوشاند. بنابراین تعدادی از نمایندگان دستگیر و تبعید و اعدام شدند و برخی نیز به سفارت‌خانه‌های انگلیس و فرانسه و ایتالیا و ... پناهنده شدند ...

محمدعلی شاه برای توجیه فرمان خود و اقدام کلنل لیاخوف روسی چنین وانمود کرد که مشروطه را بر نینداخته و تنها مجلس را به هم زده است تا آرامش و امنیت را به جامعه برگرداند و پس از آن مجدداً انتخابات مجلس را برگزار خواهد کرد.

"... مجبور بودیم به خاطر حفظ آرامش و امنیت کشور و نیز سرکوبی انجمنها، مفسدین و مرتدین، مجلس را که در همه جا عصیان و شورش بی‌سابقه‌ای برانگیخته بود منحل نماییم ... پس از برقراری نظم و آرامش در کشور و سرکوبی انجمنها و شورش، مجلس به مردم اعطا نماییم که با ویژگیهای کشور و شرع مقدس منطبق بوده و پاسدار صدیق و مروّج عدالت باشد ...[۲]

به دنبال به توپ بستن مجلس به فرمان شاه و توسط لیاخوف روسی، شاه شدیداً تحت فشار دولتهای روس و انگلیس قرار گرفته تا هرچه زودتر انتخابات جدید را برای بر پایی مجلس برگذار کند. به گزارش مارلینگ "شاه اطمینان کامل می‌دهد که مشروطیت را محترم شمرده و

۱- پیشین، کسروی، ص ۶۱۶.
۲- همان، ص ۸۳۶.

آن را حفظ خواهد نمود و سفارت انگلیس و روس مراقب اجرای وعده‌های شاه خواهند بود."(۱)

در نتیجه محمدعلی شاه تحت فشار دو سفارت، فرمانی خطاب به رییس‌الوزراء مبنی بر آغاز انتخابات در سراسر کشور به استثناء تبریز، را در شعبان ۱۳۲۶ ه.ق صادر نمود. به دنبال آن شیخ فضل‌الله که از دخالت دولتهای روس و انگلیس آگاه بود از یک طرف و تحریم کردن مشروطیت و مخالف شرع دانستن آن از طرف دیگر، با برقراری مجدد مجلس مخالفت کرده و در باغ شاه بیانیه‌ای را تنظیم کرده و منتشر ساخت.

در قسمتی از آن آمده است:

"... مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ما مسلمانان ابداً راضی نمی‌شویم که وهنی به اسلام و دین ما برسد و در مقابل احکام اسلامیه، شاه و رعیت یکسان است و بر همه لازم است حفظ دین و آیین شریعت ..."(۲) این نامه را حدود سیصد تن از علماء و مجتهدان برجسته از جمله شیخ فضل‌الله نوری، شمس‌العلماء، ظهیرالسلام، سید احمد طباطبایی، ملامحمد آملی، ملامحمد رستم‌آبادی و ... امضاء کردند.

به دنبال آن شیخ فضل‌الله و گروهی از روحانیون، بازرگانان و اصناف که در باغ شاه اجتماع کرده بودند، در حضور شاه، مخالفت رسمی خود را با برقراری دوباره مجلس اعلان کردند و شیخ گفت: "... استدعا می‌شود که بر طبق استدعای قاطبه رعایا و حکم صریح حجج‌الاسلام بر حرمت مشروطه، دستخط ملوکانه در رفع مشروطه مرمت فرمایید ..."

محمدعلی شاه که علماء را در حکم تحریم مشروطه و مخالفت صریح مصمّم دید گفت: "چون ما به سفرای خارجه در این خصوص وعده داده بودیم به مقتضای خود، دستخط افتتاح مجلس دادیم. ولی حال که قاطبه رعایا در این امر مخاف و حجج اسلام، حکم به حرمت آن می‌فرمایید، البته با جناب صدراعظم مذاکره می‌شود و قراری که اسباب آسودگی قاطبه رعایا باشد داده خواهد شد ..."

شیخ فضل‌الله صریحاً اعلان نمود: "صریحاً اعلیحضرت. حال باید حکم بفرمایید در افناء مشروطه"(۳)

۱- پیشین، معاصر، ص ۳۹۲، شماره ۴۰۵.

۲- پیشین، ناظم‌السلام کرمانی، ص ۲۴۱.

۳- پیشین، انصاری، ص ۲۱۴.

به دنبال آن محمد علی شاه که باطناً با مشروطه مخالف بود طی اطلاعیه‌ای انصراف خود را از تشکیل مجدد مجلس و برقراری مشروطیت با پناه گرفتن در زیر پرچم شریعت اعلان کرد.

"... عزم ما همه وقف بر تقویت اسلام و حمایت شریعت حضرت نبوی صلوات‌الله علیه بوده و هست. حال که مکشوف داشتند تأسیس مجلس با قواعد اسلامیه منافی است و حکم به حرمت دادید و علماء ممالک هم به همین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نمودند، در این صورت ما هم از این خیال بالمرّه منصرف و دیگر عنوان همچو مجلسی نخواهد شد. لکن به توجهات حضرت امام زمان عجل‌الله فرجه در نشر عدالت و بسط معدلت دستورالعمل لازم داده و می‌دهیم ..."(۱)

پس از مدتی محمدعلی شاه بجای تشکیل مجلس، **"فرمان برقراری "مجلس شورای کبری دولتی** "را بر اساس قوانین شرع و رضایت روحانیون صادر کرد. که بدنبال آن شورشهایی از جانب مشروطه‌خواهان در اصفهان و گیلان روی داد و آن شهرها سقوط کرد و مشیرالسلطنه (صدراعظم) عزل گردید."(۲) بدنبال آن هواداران اجرای قوانین شریعت (مشروعه‌طلبان) به رهبری شیخ فضل‌الله اجتماعی را در تهران برپا کرده و با شعار "ما مشروطه نمی‌خواهیم، ما تابع قرآنیم" شاه را وادار کردند تا در مقابل فشارهای روزافزون سفرای روس و انگلیس بگوید: "ملّت مشروطیت را قبول نمی‌کند."(۳)

در این هنگام هم مشروطه‌خواهان و هم مشروعه‌طلبان تلاش می‌کردند تا با فشار آوردن بر محمدعلی شاه اهداف و خواسته‌هایشان را جامه عمل بپوشانند. اما بدلیل مخالفت باطنی محمدعلی شاه با مشروطه، قطعاً مشروعه‌طلبان موفقیت بیشتری داشتند اگرچه دولتهای روس و انگلیس حامی مشروطه‌خواهان بودند.

گروهی از نمایندگان مجلس و مشروطه‌خواهان در سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم تحصن کرده و تقاضای بازگشت به قانون اساسی مشروطه و احترام به مجلس را از شاه خواستند همزمان گروهی از مردم به همراه روحانیونی چون شیخ فضل‌الله نوری، ملامحمد آملی، ملامحمد رستم آبادی، سید احمدآقا و ... اجتماع بزرگی را در مسجد مجدالدوله برقرار و قانون

۱- پیشین، ناظم‌الاسلام کرمانی، ص ۲۴۳. ۲- پیشین، کسروی، ص ۸۲۷.

۳- ابراهیم، صفایی. رهبران مشروطه، دوره کامل یک جلدی (چاپ دوم، تهران: انتشارات جاویدان، خرداد ماه ۱۳۶۲)، صص ۳۲۱-۳۲۲.

اساسی را مخالف شریعت و حرام اعلان کردند و طرفداران آن را کافر نامیده و از شاه خواستند قانون اساسی را برپا نکند.[۱]

با مخالفت‌های شیخ فضل‌الله، که مانع بزرگی برای استقرار مجدد مشروطیت به شمار می‌رفت طرح ترور شیخ در سفارت انگلیس تهیه شد و توسط کمیته مجازات یا دهشت و بدست فردی بنام "کریم دواتگر" در شب ۱۶ ذی‌الحجه ۱۳۲۶ هـق بهنگام بازگشت شیخ از یک مجلس میهمانی به منزل، به اجراء درآمد. آقای ترکمان می‌نویسد: "طرح ترور شیخ در سفارت (انگلیس) تهیه و توسط عوامل سفارت بدست ماجراجوئی بنام کریم دواتگر داده شد ... در بازجویی که از کریم به عمل آمد اسامی افرادی به میان آمد که با سفارت انگلیس در ارتباط بودند و سفارت انگلیس رسماً از دولت ایران خواست تا بدون حضور نماینده‌ی آن سفارت متهمین محاکمه نشوند؟!"[۲] و در جلسه محاکمه نیز این درخواست سفارت اجابت شد چرا که "مستر اسمارت از جانب دولت پادشاه انگلستان در جلسه محاکمه حضور داشت؟!"[۳]

و این مسئله نیز "مورد اعتراض سید محمد تقی هراتی منشی مجلس شورای ملی در همان جلسه قرار گرفت و گفت این فرنگی اینجا چه می‌کند؟ آیت‌الله را تیر زده‌اند آنوقت انگلیسیها می‌آیند از این آدم حمایت می‌کنند."[۴] البته خود کریم نیز اعتراف می‌کند که او را فریب دادند.

"... محمدعلی شاه می‌خواست او را بکشد، ولی حاجی شیخ از او شفاعت کرده و می‌گوید او را ببخشید و پیش من بفرستیدش. کریم را به خانه شیخ می‌فرستد. حاج شیخ از او می‌پرسد "آخر فرزندا تو چرا می‌خواستی مرا بکشی؟ مگر من چه کرده بودم؟" او جواب می‌دهد: "حضرت آقا! مرا گول زدند، حالا در حضور شما توبه می‌کنم![۵]

اما اعضای کمیته مجازات چه کسانی بودند که تصمیم گرفتندشیخ فضل‌الله را ترور کنند؟ برخی اعضای آن را اکثراً از بهائیان و مشروطه‌خواهان افراطی می‌دانند[۶] و بعضی نیز می‌گویند "اغلب فراماسونها آنرا اداره می‌کردند و رهبران آنها عبارتند از: ملک‌المتکلمین، سید

۱- پیشین، انصاری، صص ۲۱۷-۲۱۶. ۲- پیشین، ترکمان، ج ۱، ص ۱۷.

۳- پیشین، معاصر، صص ۱۰۲۲-۱۰۲۰.

۴- پیشین، معاصر، ص ۱۰۲۳، نقل از خاطرات تقی‌زاده صص ۱۴۳-۱۴۲.

۵- علی، ابوالحسنی. پایداری تا پای دار (دفتر اول، تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، ۱۳۶۸)، ص ۴۲۷.

۶- مهدی، بامداد. شرح حال رجال ایران، ج ۱ (چاپ اول، تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۴۷)، ص ۱۱۳.

جمال‌الدین اصفهانی، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، محمدرضا مساوات، سید حسن تقی‌زاده، حکیم‌الملک، سید عبدالرحیم خلخالی، سید جلیل اردبیلی، معاضدالسلطنه، میرزا سلیمان خان میکده، حسن قلی خان نواب، میزا علی‌اکبر خان دهخدا، حاجی میرزا ابراهیم آقا، میرزا داود خان علی آبادی، ادیب‌السلطنه، نصرت‌السلطان، و محل تشکیل جلسات این کمیته در خانه حکیم‌الملک بود که مرکز لژ فراماسونری "بیداری ایرانیان" وابسته به گراندواریان بوده است."(۱)

پس از آنکه طرح ترورشیخ فضل‌الله ناکام ماند و همزمان چون تبریز در شورش و بحران بسر می‌برد، "انگلیسیها به سپهدار اعظم محمد ولی خان تنکابنی فشار وارد کردند که شاه برای مطیع ساختن تبریز باید مجلس را باز کند."(۲) شاه در تلگرافی نوشت:

"... بطوری که لازم بود قلع و قمع مفسدین دین و دولت را کردم. حالا شما می‌نویسید که قنسول می‌گوید: دولت وعده داده است مجلس شورا به آنها بدهد ... حالا من به آنها تملقاً و مجبوراً بگویم مشروطه دادم و برای سلطنت خود، رفتن دین و آیین مسلمانی را ننگ تاریخی بگذارم، معاذالله، نخواهد شد ... ."(۳) اما انگلیسی‌ها این بار همگام با روسها خواستار بازگشت مشروطیت و تبعید شیخ می‌شوند "سفرای انگلیس و روس در تاریخ شنبه ۷ ذی‌القعده ۱۳۲۶ ه از محمدعلی شاه بازگشت مشروطیت را خواستار شده و پیشهاد تبعیدشیخ فضل‌الله را به کاشان دادند و شاه ده روز فرصت خواست."(۴) بدنبال آن شیخ نیز ساکت ننشسته و با شاه ملاقات می‌کند و می‌گوید: "تا ما زنده باشیم نمی‌گذاریم مشروطیت دائر شود و محمدعلی شاه به کلی منصرف گردید."(۵)

در همین اوضاع و احوال میان دولتین روس و انگلیس قرارداد ۱۹۰۷ .م منعقد می‌شود که طی آن ایران به مناطق نفوذ تقسیم می‌شود از آنجایی که‌شیخ فضل‌الله بعنوان یکی از مجتهدین برجسته و صاحب قدرت مذهبی و اجتماعی شناخته می‌شد جوج بارکلی طی تلگرافی به سرادواردگری درخواست تبعید شیخ را از ایران می‌کند، تا منافع آنها به خطر نیافتد.

"... باید توصیه کنیم‌شیخ فضل‌الله را از تهران خارج نمایند زیرا گرچه او مقامی رسمی ندارد

۱- اسماعیل، رائین. حقوق بگیران انگلیس در ایران (چاپ دوم، تهران: نشر جاویدان، ۱۳۶۰)، صص ۳۱۷-۳۱۵.

۲- پیشین، کسروی، ص ۲۴۱.

۳- پیشین، ملکزاده، ج ۵ ص ۵۳.

۴- همان، ج ۴، ص ۲۶۰.

۵- همان، ص ۲۶۷.

ولی نفوذ زهرآگین دارد امید است انجام این پیشنهاد موجب تأخیر کار به علت لزوم مذاکرات دیگری با دولت روسیه نشود."(۱) اما سفیر انگلیس در روسیه موضع معتدلتری می‌گیرد و تبعید شیخ را صلاح نمی‌داند در این باره آرتونیکولسون "سفیر انگلیس در روسیه در ۱۸ مارس ۱۹۰۹ به سِرادواردگری وزیر خارجه بریتانیا می‌نویسد:

"دولت امپراطوری عقیده دارد با توجه به این حقیقت که شیخ هیچگونه مقام رسمی ندارد که بتوان او را از داشتن آن مقام محروم کرد عاقلانه‌تر خواهد بود که به شخص‌شیخ فضل‌الله کاری نداشته باشد."(۲) اما محمدعلی شاه بواسطه مخالفت جدی و شدیدشیخ فضل‌الله همچنان از بازگشت مشروطیت امتناع می‌ورزد و سرانجام سفیر روس و انگلیس متفقاً در تاریخ پنج‌شنبه اول ربیع‌الثانی ۱۳۲۷، وارد دربار شده و با تهدید خواستار بازگشت مشروطه و اخراج شیخ را نمودند. بنا به گزارش ناظم‌الاسلام، در پی آن نامه‌ای توسط سپهسالار برای‌شیخ فضل‌الله فرستاده می‌شود که در بخشی از آن چنین آمده است:

"... مأمورین خارجه و نمایندگان روس و انگلیس که از طرف دول خود مأمور بودند به خاک پای مبارک مشرف شده، رسماً مطالبه حقانیت ملّت را خواستار شدند، ما هم عرایض آنها را ناچار قبول فرموده، مقرر فرموده‌ایم که پارلمان تشکیل شده وکلای ملّت هم انتخاب و مستقلاً به وظایف خیرخواهانه خود عمل نمایند. و نیز مقرر شد که شما دوازده ساعت بیشتر در تهران نبوده، به سمت کلات، عزیمت نمایید و حاجب‌الدوله، مأمور است که بدون عذر، دقیقه‌ای از ساعت مقرره تخلف ننموده، جناب شما را مغلولاً (دست بسته) بطرف کلات حرکت بدهد، و لوازم این سفر شما را کاملاً تهیه نمایند."(۳)

اماشیخ فضل‌الله در مقابل این تهدید نیز تسلیم نشد و همچنان مخالفت خود را با برقراری مشروطه و مجلس ادامه می‌داد.

۳ـ اعدام‌شیخ فضل‌الله و پیامد آن

شیخ فضل‌اله همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دهد اما در این مرحله شورشهایی که در ایل بختیاری به رهبری صمصام‌السلطنه و سردار اسعد، در گیلان به رهبری محمد ولی خان

۱- پیشین، معاصر، ص ۱۰۴۶، تلگراف شماره ۱۱۱ به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۰۹.

۲- همان، ص ۱۰۵۷، ضمیمه شماره ۴۷۰.

۳- پیشین، ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۵ ص ۳۸۱.

تنکابنی، و در تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان روی می‌دهد منجر به تهاجم بسوی تهران و فتح پایتخت می‌گردد. این آزادیخواهان زمانیکه وارد تهران شدند خیلی سریع آنرا فتح نموده و محمدعلی شاه نیز به سفارت روسیه پناه برده بود. فاتحان بلافاصله کمیته ۲۲ نفره تشکیل می‌دهند و محمدعلی شاه را از سلطنت خلع کرده و فرزندش احمد میرزا را که ۱۲ سال بیش نداشت به پادشاهی انتخاب می‌کنند و عضدالملک رئیس ایل قاجار بعنوان نایب‌السلطنه انتخاب می‌گردد.

فاتحان تهران پس از خلع محمدعلی شاه و انتخاب احمد میرزا به پادشاهی، شروع می‌کنند تا مخالفین خود و مشروطه را دستگیر کرده و به قتل رسانده و یا تبعید نمایند تا دیگر کسی جرأت نداشته باشد در مقابل آنها صف‌آرایی کند بنابراین آنها یکی از افراد مهمی را که باید دستگیر کنندشیخ فضل‌الله است در این هنگام اطرافیان و دوستانش به‌شیخ فضل‌الله پیشنهاد می‌کنند که به یکی از سفارت‌خانه‌های خارجی پناهنده شود تا در امان بماند ولی شیخ پیشنهاد آنها را قبول نکرد. "می‌گویند همانروز که محمدعلی شاه به سفارت رفت، سعدالدوله برای حاجی‌شیخ فضل‌الله پیغام فرستاد که جان شما در خطر است و خوب است به یکی از سفارتخانه‌ها پناه ببرید، ولی حاج‌شیخ فضل‌الله، از این پیشنهاد سر باز زد و زیر بار این ننگ نرفت و جواب داد: **"مقام روحانیت من، اجازه‌ی اقدام به این عمل را نمی‌دهد."**[۱] شیخ همچنین در پاسخ به پیشنهاد مصرّانه‌ی مردوخ کردستانی مبنی بر قبول تحصّن در سفارت روس گفت: **"برای عالم اسلامیّت، ننگ می‌دانم که در تاریخ کفر و اسلام بنویسند یکنفر از علمای اسلام، پس از هفتاد سال خدمت به عالم اسلامیّت، از ترس مرگ پناهنده به سفارتخانه‌ی فرنگ شد. برای من، مرگ از این تحصّن خوشتر است ...**"[۲]

مطلب مذکور دقیقاً بیانگر اینست که اولاً شیخ دستگیری و محاکمه و اعدام خویش را حتمی می‌دانست و ثانیاً هرگز حاضر نبود برای نجات خود به سفارتخانه بیگانه پناه ببرد.

در این مورد نیز سفارت روس بیکار ننشسته و خود رأساً به شیخ پیشنهاد پناهندگی داد: "سفیر روس که از این جریان اطلاع حاصل پیدا کرد برای شیخ پیغام فرستاد که هرگاه مایل است فوراً به سفارت روس پناهنده شود و اگر هم خواسته باشد ممکن است چند نفر سالدات

۱- پیشین، ملکزاده، ج ۶، صص ۱۱۸-۱۱۷.

۲- مردوخ، کردستانی. تاریخ کُرد و کردستان، جلد دوم (چاپخانه ارتش، بیتا)، ص ۲۴۸.

روسی بمنزل او بروند و او را در پناه خود بگیرند تا مشروطه‌خواهان از تعرّض به او منصرف شوند، شیخ با هیچیک از این دو پیشنهاد موافقت ننمود و گفت: "در مقابل مشیّت و اراده‌ی الهی تسلیم صرف است."(۱)

بدنبال آن سفارت روس پیشنهاد کرد که با نیروی قزاق او را در منزلش از خطر حفظ کند ولی شیخ این را هم نپذیرفت. در این مورد جابراصفهانی می‌نویسد:

"مرحوم‌شیخ فضل‌الله را که ـ نیت اعدام داشتند ـ هرچه از سفارت روس تکلیف شد اذن بدهد قزاق یا قراول به حفظش بفرستند، او از بیگانه منت نبرد و شهادت خود را استقبال کرد."(۲)

حتی پناهندگی به سفارت عثمانی و یا برافراشتن پرچم روسیه را بر بام خانه خود نپذیرفت: "سفارت ... به شیخ پیشنهاد کرد که پرچم روسیه را بالای منزلش نصب کنند، سفارت عثمانی به وی پناهندگی داد، ولی شیخ با روحی بزرگ این پیشنهادها را رد کرد و با ایمانی راسخ و توکلی خالص، تسلیم مقررات و مشیّت الهی شد."(۳)

همزمان با پیشنهاد پناهندگی به سفارتخانه‌ها و عدم پذیرش شیخ، میرزای نائینی به آخوند خراسانی درباره وضعیت ناگوار شیخ فضل‌الله در تهران می‌گوید: "... **خبرهای ناگواری که درباره شیخ نوری می‌رسد نشانه آن است که زندگی او در خطر است، اگر مشروطه خواهان او را بکشند آبروی علماء خواهد رفت.**(۴) اما مشروطه‌خواهان فاتح تهران، با فرستادن نمایندگانی فتوی قتل‌شیخ فضل‌الله را با چابکی و مهارت تمام از آخوند خراسانی و شیخ عبداله مازندرانی گرفتند چرا که آنها در گرفتن فتوی قتل ازشیخ فضل‌الله نام نبردند یک سؤال کلی با استفاده از آیه قرآن نمودند در این مورد یکی از شاگردان میرزاحسین خلیلی تهرانی (یکی از مجتهدان سه‌گانه مشروطه‌خواه) در کتاب معارف‌الرجال خود می‌نویسد:

"... از سوی رجال مشروطه، استفتایی به محضر حاج میرزا حسین تهرانی تقدیم شد. وی به

۱- نوراله، دانشور علوی. تاریخ مشروطه، ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری، (چاپ اول، تهران: نشر دانش، ۱۳۳۵)، ص ۶۷.

۲- حسن، جابر اصفهانی، تاریخ اصفهان و ری، (بینا، بیتا) صص ۳۵۹-۳۵۸.

۳- پیشین، صفایی، صص ۲۷۳-۲۷۲.

۴ـ عبدالهادی، حائری. تشیع و مشروطیت در ایران و ایرانیان مقیم عراق (

ناسازگاری و بی‌میلی من نسبت به مجلس شورا و عاقدین آن آگاه بود ... می‌خواستم بگویم، پاسخ نوشتن شما، ذیل استفتای تهرانیان، رجحانی ندارد بلکه مایه ریخته شدن خونهاست، لکن بر جان خویش به علت حضور رجال متشخص ایرانی می‌ترسیدم ... استفتایی بر وی خوانده شد که قسمتی از آن چنین بود: جزاء کسی که با خدا و رسول به جنگ برخیزد و در زمین، به فساد کوشد، چیست؟ آیا این آیت شریف شامل او نمی‌شود که: **انما جزاءالذین یحاربون‌الله و رسوله و یسعون فی‌الارض فساداً ان یقتلوا**، آخوند خراسانی و شیخ عبداله مازندرانی نوشته بودند: که واجب است، پس از آن استفتاء آورندگان از مجلس برخاسته و شتابان حرکت کردند و من یقین کردم که علمای ایرانی معارض (با مشروطه) دستگیر شده‌اند (یا دستگیر خواهند شد.) پس مجلس پراکنده شد و فرصتی بدست آمد که آنچه در نظرم بود با استاد و دیگر علماء و متدینین در میان گذارم، پس از صحبت، استاد امر فرمودند که استفتاء آورندگان را فوراً به محضرش آوردند، جمعی از راه نجف و کربلا، بدنبال آنان رفتند ولی بر آنان دست نیافتند و من، سرشار از نومیدی و دلشکستگی و تلخکامی، به نجف بازگشتم، پس میرزا خلیل نوشته‌ای مرقوم داشت که در آن از آنچه بدان فتوی داده بود، عدول کرده بود ..."(۱)

از فاتحین تهران باید پرسید چرا افرادی مثل لیاخوف روسی فرمانده بریگاد قزاق بخشیده می‌شوند وشیخ فضل‌الله با عجله زیاد و بدون فوت وقت دستگیر و محاکمه و اعدام می‌شود؟ اگرشیخ فضل‌الله مخالف مشروطه بود لیاخوف نیز مخالف بوده و علاوه بر آن مجلس را به فرمان محمدعلی شاه به توپ بسته و تعطیل می‌کند؟

در این مورد دکتر علوی می‌نویسد:

"روز چهارم محاصره‌ی قزاقخانه، لیاخوف روسی فرمانده بریگاد قزاق شخصاً به عمارت مسعودیه رفت و شمشیر خود را از کمر باز کرده بعنوان تسلیم، مقابل سردار اسعد و سپهدار (محمد ولی خان تنکابنی) بر زمین نهاد، سردار اسعد مجدداً شمشیر را به کمر لیاخوف بست و گفت: "او به وظیفه‌ی سربازی خود عمل کرده و ایرادی به وی نخواهد بود."!! ...(۲)

مخالفین صنفی شیخ هم موقع را مغتنم شمرده نزد سران مجاهدین وسوسه کردند که هرگاه شیخ زنده بماند سایر ایلات و عشایر را وادار به مخالفت خواهد ساخت و اگر فرصت از دست

۱- پیشین، انصاری، ص ۲۴۸، نقل از معارف‌الرجال، ج ۱، صص ۲۸۲-۲۷۶.

۲- پیشین، دانشور علوی، ص ۶۶.

برود بیم وقوع همه گونه حوادث مخاطره‌آمیز خواهد رفت.

سران مجاهدین نیز، یپرم خان ارمنی را که دو روز بود به ریاست کل شهربانی منصوب گردیده بود احضار نموده، مطلب را با او در میان گذاشتند. یپرم خان گفت: **اگر خیال اعدام شیخ را دارند باید هرچه زودتر این فکر را تا مردم دستخوش احساسات هیجان‌آمیز می‌باشند به موقع اجرا بگذارند. زیرا بعداً احساسات آتشین مردم تخفیف حاصل می‌کند و اجرای این نقشه بلااشکال نخواهد بود.** مخالفین صنفی شیخ هم البته بیکار ننشسته و به اقدامات تحریک‌آمیز خود ادامه می‌دادند تا بالاخره زعمای مجاهدین انجام این مأموریت را بخود یپرم سپرده و او نیز شبانه با چند نفر مجاهد ارمنی شیخ را دستگیر نموده صبح روز بعد در میدان توپخانه بدار آویختند.(۱)

در همان زمان اعضای دادگاه توسط مجلس عالی انقلاب انتخاب می‌شوند تا در یک دادگاه فرمایشی که حکمش از قبل معلوم و مشخص است شیخ فضل‌الله را محاکمه و به اعدام محکوم کنند. اما اعضای مجلس عالی انقلاب و دادگاه چه کسانی بودند؟

"... از افراد برجسته این مجلس عالی کسانی چون سپهدار اعظم و سردار اسعد و تقی‌زاده و میرزاحسن خان وثوق‌الدوله و ... که از دوستان انگلستان و دارندگان نشان "سی بی" از آن دولت، عضویت داشتند.(۲) حال این مجلس عالی چه کسانی را برای عضویت در محاکمه شیخ انتخاب کرد؟ افرادی که انتخاب نمود عبارتنداز: "منتصرالدوله پیشکار سپهدار، نظام سلطان، وحیدالملک شیبانی، جعفر قلیخان استانبولی، سالار فاتح، یمین نظام میرزاعلی محمدخان (خواهرزاده تقی‌زاده)، میرزاعلی محمدخان عمیدالسلطان، میرزا محمد (مدیر روزنامه نجات)، اعتلاءالملک، سید محمد ملقب به امامزاده (امام جمعه)، جعفرقلی خان بختیاری (سرداراسعد) و میرزا ابراهیم زنجانی(۳) ... بوده است."(۴) به چه جرمی شیخ فضل‌الله به دار آویخته شد؟ برای پاسخ باید به ادعانامه‌ای که علیه شیخ تنظیم گردید مراجعه شود.

متن ادعانامه پس از یک مقدمه بدین شرح است:

"... وقتی که شدت ظلم و جور مقتدرین و عالم نمایان با احکام ناسخ و منسوخ و ناحق

۱- همان، ص ۶۹.

۲- پیشین، بامداد، ج ۳، ص ۱۰۳.

۳- شیخ ابراهیم زنجانی نماینده مجلس در دوره‌های اول و دوم و سوم و چهارم و از اعضای جمعیت فراماسون بوده است.

۴- همان، ج ۱، ص ۱۵.

ایشان و تعطیل احکام اسلام و هرج و مرج امور خاص و عام در ایران به نهایت شدت رسید، عموم خلق علاج را به مشروطیت دولت دیدند که اساس آن این است که تصرفات امراء و عالم نمایان و پادشاه در نفوس و اعراض و اموال خلایق به طور دلخواه مطلق نبوده حدی در تصرف پادشاه و احکام و امرا و دیگران باشد و حکومت همیشه چنانچه در اسلام مقرر است فرقی بین سید قریشی و غلام حبشی نگذارده در حق همه جاری شود. از این که وقتی مقتدرین مرتکب فساد بشوند منعی نباشد ولی ضعیفان در مقابل مجازات شوند. و همیشه در کمال راحت و معبودیت دسترنج دیگران را به مصرف عیش و نوش رسانیده و ایشان را در ذلت و بدبختی نگاه داشته و همیشه آنها را برای حفظ خود به میدان نیستی روانه می‌نمایند، لذا باید جمعی از عقلا از طرف مردم جمع شده و مشاوره در اصلاح امور مملکت و معیشت و حفظ آب و خاک و دفع تعدی متعدیان نموده و نگران باشند که آنچه مردم به عنوان مالیات برای حفظ امنیت می‌دهند به مصرف عیاشی نرسد.

مظفرالدین شاه و بعداز او محمدعلی شاه مخلوع، این استدعای ملّت را قبول کرده قانون و عهدنامه اساسی را امضاء کردند و جناب عالی هم با چند نفر از معروفین علماء در استحکام این اساس دخالت داشته و زیاده از هشت ماه اغلب خودتان حاضر مجلس شورای بودید و با حضور شما و جمعی دیگر مواد قانون اساسی نوشته شده و با تصحیح شما انجام گردیده. چه شد که ناگهان شق عصای امت نموده ایجاد خلاف میان مردم نموده و علم مخالفت بلند کرده جمعی از اشرار را به دور خود جمع کرده و مفسد عظیم و علت اولیه خونریزی پنجاه هزار نفر نفوس ایرانی بی‌گناه و هتک اعراض و رعب قلوب و سلب بیشتر از صد کرور اموال و تخریب آبادی‌ها گردیدید؟

اگر این عنوان حرام بود، چرا خود هشت ماه در استحکام آن کوشیدی؟ و اگر حلال و واجب بود، چرا با آن شدت مخالفت نمودی و مردم را به ضدیت یکدیگر دعوت فرمودی؟ چرا بعداز این که اظهار مخالفت کردی مکرر به تو نصیحت کردند یک شب خود من بودم در خانه میرزا سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی هم با بیست و پنج نفر از معتبرین وکلا حاضر بودند که قسم غلیظ و شدید در حضور کلام‌الله مجید یاد کردید که خیانت به ملّت نکرده و همیشه موافقت با مشروطیت نمایید. چه شد که بعداز چندی مجدداً قسم و تعهد را شکسته و ندای فساد دادی و چادر مخالفت زدی؟ بعد جماعتی را گرد آورده گفتی خلاف من فقط در سر آن یک ماده قانون اساسی است. که باز جمعی همان ماده را برداشته در خانه خودت آوردند، بنده

هم بودم. و به اتفاق بیست نفر از وکلا مدلل کردیم که همان ماده، همان طور که نوشته شده باشد باز قرآن حاضر کرده قسم مؤکد یاد کرده که دیگر ابداً مخالفت نکنی و فردایش به مجلس بیایی. به ناگاه قسم و عهد را شکسته به حضرت عبدالعظیم رفتی، کتباً و نطقاً چه افترا به وکلا نزدی! چه فاسد بود که نکردی! به چه دلیل بی‌دین و دهری خواندی؟ آیا تصور کردی که در قانون انتخابات به عموم اهل ایران دستورالعملی داده شده که هرکس را متدین و امین دانند انتخاب نکنند؟

آیا همه مردم بی‌دین و ایمان بودند که بابی را انتخاب کردند؟ یا سایرین غیر بابی بودند و در میان خود امین را غیربابی نیافتند؟ یا این که خاصیت دیوارهای بهارستان بود که کسانی که آنجا آمده بودند، بعداز چند ماه به واسطه پولهایی که شما گرفتید بابی شدند؟

در حضرت عبدالعظیم هر مجمع فساد که شد شما رئیس آن بودید. جمعی از او باش مفت‌خور را از چند هزار تومان تا چند دینار خرج می‌دادید؛ آیا این پولها را که به شما داده بود که فساد کنید؟ آیا از خود می‌دادید؟ اگر از خود می‌دادید جناب عالی هم مثل من از عتبات در حال فلاکت عودت کردید، این پول را از کدام تجارت و یا صناعت و یا کسب گرد آوردید؟ به چه دلیل در پیش چشم خود فقرا و ضعفا و ایتام با کمال عسرت معیشت می‌کردند و تو این اموال فقرا را ضبط کرده زیاده از عشق با وسعت در چنین مقام به اشرار می‌دادی؟

اگر شما مشروطیت را حرام دانستید، دیدید که عموم علماء مرجع تقلید عتبات و سایر بلاد اسلام ایران، جز چند ریاست‌طلب دنیاپرست، همه آن را واجب می‌دانستند، و اقلاً نه عشر مردم ایران در طلب آن جان می‌دادند. آیا ممکن است حرمت چنین چیزی ضروری دین باشد تا منکر آن کافر و مرتد و مستحق قتل گردد؟ نهایت این که بی‌انصافی کرده، می‌گفتند: مسأله خلافی است، رأی من این است که باید تأکید مقتدرین و ظلام کرد. در چنین مسأله خلافی مخالف آن عاصی نیست تا چه رسد به آن که کافر باشد. بعداز آن که آن مقدار پولها که گرفتید در حضرت عبدالعظیم به مصرف فساد رسانیدید، نمی‌دانم چه قدر ذخیره کردید؟ و بالاخره از آن جا مأیوس شدید. این حرام که می‌گفتید کم‌کم حلال شد و سکوت جایز گردید، زیرا شما تابع اشارت بودید. در واقع میدان توپخانه نمی‌دانم وجه مأخوذی به چه کثرت بود که به آن شدت اقدامات وحشیانه و متجاهرانه نمودید. خود را رئیس اسلام نامیده با مهتر قاطرچی و ساربان و کلاه نمدی‌های محلات و اشرار هم دست شده و چادر در میدان زده در حضور مبارک شما، آن اشرار، مستانه فریاد: ما چای و پلو خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم، بلند کرده و همه قسم

رذالت و فحاشی کردند و چند نفر بی‌گناه را کشتند و به اشاره و سکوت شما از درخت آویخته چشم مقتول را با خنجر در حضور عالی در آوردند. بفرمایید آن مقدار مصارف که به آن جمعیت با شرارت صرف می‌شد و جناب عالی شرکت داشتید از چه محلی حلال بود؟ تلگرافات افساد شما به شهرها، در تلگرافخانه‌ها موجود است. کدام افساد و شرارت را در آن چند روز محض میل محمد علی میرزا فروگذار کردید! آیا می‌توان گفت این است حمایت اسلام؟ شما را به هرچه اعتقاد دارید قسم می‌دهم اگر حضرت پیغمبر یا امام علیه‌السلام حاضر بودند آن مجمع شما را به چه نام می‌دادند؟

بعداز این که از فساد میدان توپخانه نتیجه مطلوبه حاصل نکردید، با دستهای که هوشیاران می‌دیدند، در همه قسم فساد و هرج و مرج در اجتماعات و انجمنها و اغتشاش بلاد و مغشوش کردن ذهن محمدعلی میرزا و تقویت او به مخالفت با ملّت اقدام کافیه کردید. در بیرون رفتن محمدعلی میرزا از شهر به باغ شاه، و ترتیب مقدمات تخریب مجلس شوری و محل امید ملّت ایران به دست شاپشال یهودی و امیر بهادر و مفاخرالملک و صنیع حضرت و مجدالدوله و حاج محمد اسماعیل مغازه‌ای و امثال ایشان، سر سلسله شما بودید و اکثر دستورالعملها را شما می‌دادید.

آیا در شکستن عهد و قسم و توپ بستن به خانه خدا و قتل نفوس و هتک قرآن و زدن افتراء و بهتان به وکلای مردم بی‌تقصیر و کشتن آن جمع کثیر، محمدعلی میرزا را مصاب می‌دانستید یا مخطی؟ اگر مخطی می‌دانستید چرا نهی نکردید؛ بلکه با کمال خرمی و انبساط به تبریک رفته و اظهار شادمانی کردید و تأیید شدتهایی که کردید نمودید؟

آیا قتل نفوس و گرفتاری و تبعید محترمین، تصرفات و اموال ملّت که ذخیره چندین ساله ایرانیان بود، و اخذ نقدی بر حکومتها و اعطاء مناسب، و تصرفات در خزانه و مالیه مملکت از مالیات و گمرک وتلگرافخانه و غیره، و اتلاف اشیاء ذخیره پامال کردن اسلحه قورخانه و فرستادن علیه شهر معتبر ایران، تبریز، که چندین هزار ضعفا و عجزه و نسوان و اطفال دارد و در خانه خود نشسته و هجوم بر کسی نمی‌کردند بلکه در مقابل زورگویی آنها از خود دفاع می‌کردند، این فرستادن توپها و افواج و امثال رحیم خان‌ها و بستن راه آذوقه بر مردم یک شهر، و تخریب و غارت دهات آذربایجان و هتک نسوان و تصرف در تمام امور و اموال مردم به هوایٔ نفس به دست محمدعلی میرزا و مشیرالسلطنه و قوام‌الدوله و مجدالدوله و امیر بهادر و سایر شرکاء که بودند. آیا سلطنت مشروعه عبارت از اینگونه کارها است؟ اینها را شرعی و

مصاب می‌دانستید؟

اگر شرعی نمی‌دانستید به خط خود نوشته بدهید. اگر شرعی نمی‌دانستید به چه جهت تأیید می‌کردید و شب و روز با مشیرالسلطنه و امیر بهادر ترتیبات می‌دادید لامحاله مشروطیت از این حرام‌تر نبود. پس چرا برای منع کارها اقداماتی نکردید. به حضرت عبدالعظیم نرفتید و به میدان توپخانه جمع نشدید و فریاد نکردید؟

در این استبداد صغیر چه پولها از مردم برای احکام و توسط و نصب احکام و اعطای مناصب گرفتید! و چه پولها از مال ملّت از دست محمدعلی میرزا گرفتید! اگر راست بگویید، باید بیش از صد هزار تومان از میان برده باشید. آخر این چه بی‌رحمی است! این مال رعیت بیچاره است. بگویید کجا ذخیره شده، بدهی به هزار قسم مورد حاجت خرج کنند. این وسط چه تحریکاتی شما و امام جمعه (حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه) با میرزاحسن تبریزی و ملاباقر زنجانی و سایر علمانمایان و اشقیاء کردید!

تلگرافات و مکتوبات شما، همه را در دست دارند که القاء فساد کرده به شرکت ایشان خونها ریخته و خانه‌ها بر باد دادید و آتش به دودمان زدید که هنوز دودآن فضا را تیره کرده، مگر اینمردم بیچاره به شما چه کرده‌اند؟ مگر از برکت مال و خدمات ایشان محترم و مکرم و صدرنشین و معبود و مسجود و نافذالکلمه و صاحب مال و عیش وپارک نشدید؟ آیا جزای خدمات این مردم بیچاره این بود؟

این قتال میان لشکری که محمدعلی میرزا و امیربهادر جمع کرده به تبریز فرستادند و در آن جا با سران ملک جنگ کردند. حکم خداوند این بود که اصلاح در میان این دو طایفه کنید؛ چه اصلاحی کردید؟

آیا به قدر سعی در کشتن ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیر خان و قاضی قزوینی اقدام کردید؟ بر فرض عدم اصلاح، حکم خداوند این است که هر یک از این دو دسته را یاغی بدانید با او جنگ کنید. شما آیا تبریزی‌ها را که در خانه خود نشسته بودند و یا سران ملّت را که می‌خواستند به این شهر آمده مطالب خود را بگویند و جلو راه ایشان را گرفته مانع شدید، اگر اینها را یاغی می‌دانید پس چرا مخلوط سرباز و قزاق و الواط صنیع حضرت شده با آنها جنگ کردید؟

اگر لشکریان امیر بهادر را یاغی می‌دانستید چرا با ملّت موافقت نکرده با آنها جنگ نکردید؟

بعداز توپ بستن مجلس و مسجد و هتک قرآن و قتل نفوس، چه محبوبیت در دربار محمدعلی میرزا پیدا شد که شما شب و روز و اکثر اوقات را با محمدعلی میرزا و امیر بهادر، و غالب اوقات در کالسکه مشیرالسلطنه تشریف برده خلوتها کرده و نقشه برای تخریب بلاد و تعذیب عباد کشیدید؟ با آن همه قدس و مسجد و عمامه، علناً بر عداوت حجج‌اسلام و آیات‌الله فی‌الانام که مرجع خاص و عام در عتبات مقدسه هستند اظهار عناد کردید بلکه تفسیق هم نمودید. آیا مجدالدوله، امیربهادر، و ارشدالدوله را بهتر از مرحوم حاج میرزا حسین و آقای خراسانی و آقای مازندرانی تصور می‌کردید؟ چرا خود و امثال خودتان از ملاهای رشوه‌گیر، اجتماع کرده کنکاشها برای سختگیری به مردم و اذیت عدالت‌طلبان می‌نمودید. آزاد حرف می‌زدید و هر کجا می‌رفتید، اما بندگان خدا را از اجتماع و مراوده با یکدیگر و گفتن حرف منع می‌کردید؟ در این سیزده ماه چه قدر سرباز و قزاق مسلح در هر معبر گماشته هر نوع اهانت و خواری به مردم کردید؟ اگر آزادی در حرکات خوب است، چرا مردم را منع می‌کردید؟ بد است، چرا داشتید؟

وقتی محمدعلی میرزا اعلان کرده بود: ۱۹ شوال انتخابات و افتتاح مجلس شوراست، شما امثال خودتان را که برای یک فلوس از دین و مذهب دست می‌کشند جمع کرده بر ضد عموم ملّت ایران و تمام مسلمانان عالم و علمای عتبات و علمای بی‌غرض احکام نوشته و مهر زدید و گفتید: باید مشروطه داده نشود، مشروطه حرام است. از طرف ملّت گفتید مردم نمی‌خواهند. با اینکه از آفتاب روشن‌تر است که همه عمداً از روی کنکاش محض دریافته‌اند اینها جزئی وجه رذالت بود مسلماً شما حرام دانسته ردع کردید. آیا چرا سایر منکرات را ردع نکردید؟ آیا این حبس و زجرها و گوش بریدن و دهان توپ گذاردن و مهار کردن و جریمه‌ها و رشوه‌ها و غارت‌ها و تعرض به عرض مسلمانان و چوب بستن و شلاق زدن و شکنجه کردن و داغ نمودن و تعطیل حدود اسلام و مساجد و احکام و رشوه و شهادت ناحق و ناسخ و منسوخ و خوردن اوقاف، وصیتهای اجباری، و جمع مال فقرا و صرف تجملات و فسق و معصیتهای واضح و تعطیل مساجد، منکرات نیستند؟ چرا به نهی و ردع اقدام نکردید و مضبطه ننوشتید و فریاد نمی‌خواهم بلند نکردید؟ همه را بر سر عدالت و حقانیت نیاوردید؟ مرتکب خمر و هر معصیت بلکه هر کافر و مرتد در امان بود. ولی مشروطه‌خواه در امان نبودند. حتی اینکه مردم برای خلاص شرور شما زیر بیرق فرنگ‌ها و کفر رفتند و به بلاد خارجه گریختند و در پناه خارجه درآمدند، معذالک امان نیافتند. مثل دوستداران اهل بیت در زمان معاویه.

شما گفتید: مشروطه‌خواه واجب‌القتل است و کافر است، آیا تمام رعایای عثمانی و نه عشر ایرانی و تمام مسلمانان هند و قفقاز و مصر و آفریقا، تونس، الجزایر، ترکستان، و سایر بلاد که شب و روز برای آزادی از قید عبودیت کوشش می‌کنند و نشر عدالت را می‌طلبند، همه کفار و واجب‌القتل هستند، جز شما و اشرار و حامیان ظلم و استبداد و معاونان شر و فساد؟

آیا شما چرا در همه اقدامات محمدعلی میرزا و امیربهادر و مشیرالسلطنه و مجدالدوله از همه پیش‌قدم‌تر و نقشه‌کش‌تر بودید؟ املاک و تخریب آذربایجان و فشار به اهل طهران و جعل اکاذیب بی‌پایان، مواضعه با بدخواهان ایران از اتباع خارجه و فروختن این مشت خاک و تنگ‌گیری به متحصنین سفارت عثمانیه و مانع شدن مردم از تحصن و منع آذوقه از ایشان مدتی، بلکه کنکاش در قتل ایشان به ارسال مارها و عقارب و همه قسم تهدید و تعرض. چگونه (وقتی که) کلاه نمدی‌ها فریاد می‌کردند: ما دین می‌خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم ـ با ایشان بودید، اما جمعی از ولایات، که هر یک را اقلاً ده هزار نفر منتخب و متدین دانسته‌اند، ایشان را بابی و هرهری و مخرب شرع می‌نامیدند؟ چرا محمدعلی میرزا را گول زده و مانع شدید که وفای به عهد نکند و سبب این قدر خونریزی بزرگ در ایران و ویرانی هزاران دودمان بلکه دخول خارجه به خاک ایران و توحش مردمان شدید؟ چرا ... بالاتر ... (از) همه خیانت‌ها ... طرح و نقشه ریختند که بلاد اسلام را به دست خارجه بدهید و دیگران را بر ایرانیان حکم روا سازید؟ تمام سعی شما و تهدید ملّت منحصر به فروش مملکت بود که التجا به دیگران قرار دادید. در باطن اجانب را دعوت به مملکت کردید ... . بنابراین گزارش، اتهام‌نامه در یک محیط بهت و سکوت قرائت شد. شیخ به دقت به مندرجات آن گوش می‌داد. پس از قرائت ادعانامه یا اتهام‌نامه مذکور، چند دقیقه صحبتی به میان نیامد. همه منتظر بودند که شیخ در مقابل اتهامات مندرجه در لایحه عکس‌العملی از خود نشان دهد و از خود دفاع کند؛ ولی شیخ ساکت بود.

مستعان‌الملک به شیخ گفت: در مقابل اتهامات وارده که قرائت شد چه جواب می‌دهید؟ جواب داد: **"من مجتهد هستم و بر طبق الهامات قوه اجتهادیه و شم فقاهت راهی را که مطابق شرع تشخیص دادم پیروی و عمل نمودم."**[۱]

توجه به متن اتهام‌نامه علت اعدام شیخ را مشخص می‌کند آنها در اتهام‌نامه شیخ را به دفاع

۱- پیشین، ملک‌زاده، ج ۵، ص ۱۲۶۰، تاریخ بیداری، ج ۵، ص ۱۵۲۶.

از استبداد و مخالفت با مشروطه به اعدام محکوم کردند و به عنوان مفسد فی‌الارض؟! حکم را صادر نموده و به مرحله اجرا درآوردند. متن رأی دادگاه بدین شرح می‌باشد البته حکم صادره آنچنان با شتاب تنظیم گردید که نام خدا در آن فراموش شده بود:

"جناب‌شیخ فضل‌الله ... برطبق فتوی حکم حجج‌اسلام در نجف اشرف که سواد آن در همه ایران منتشر شده، مفسد فی‌الارض است و باید طبق قوانین اسلام با او همان معامله‌ای را که خداوند راجع به مفسدین فی‌الارض دستور داده رفتار نمود."[۱]

مورخین و شخصیتهای بزرگ در این مورد چه می‌گویند: آیا آنرا تأیید می‌کنند یا خیر؟

جلال آل احمد می‌نویسد:

"... من با دکتر "تندرکیا" موافقم که نوشت: شیخ نوری نه به عنوان مخالف "مشروطه" که خود در اوایل امر مدافعش بود ـ بلکه به عنوان مدافع "مشروعه" باید بالای دار برود. و من می‌افزایم ـ و به عنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی."[۲]

عبداله مستوفی می‌نویسد:

این آقایان در دوره مجلس اول هم، در انجمن‌های محلی بودند ولی چون اکثریت با متدینین بود، جرأت اظهاری نمی‌کردند. در این وقت که به حساب خود، آزادی را آنها (مشروطه‌خواهان) دوباره بدست آورده بودند می‌خواستند خود را از شر آخوندبازی خلاص و گذشته را مالیده کنند!![۳]

ابراهیم صفایی می‌نویسد:

"قتل‌شیخ فضل‌الله یکی از فجیع‌ترین اعمال مشروطه‌خواهان بود."[۴]

پیر جورج بارکلی سفیروقت انگلیس به سر ادواردگری وزیر خارجه وقت انگلیس در تاریخ دهم اوت ۱۹۰۹ تلگراف زده و می‌گوید:

"شیخ فضل‌اله برای مملکت خود خطر بزرگی بوده خوب شد که ایران او را از میان

۱- مجموعه سخنرانیهای کنگره بزرگداشت شهیدشیخ فضل‌الله نوری مازندران، سخنرانی فتوت نصیری سوادکوهی، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران، بهار ۱۳۷۵، ص ۱۷۱.

۲- جلال، آل احمد. غرب‌زدگی (چاپ دوم، تهران: انتشارات رواق، ۱۳۵۶)، ص ۷۸.

۳- عبداله، مستوفی. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجایره، جلد دوم (تهران: کتابفروشی زوّار، چاپ گلشن، ۱۳۶۰)، ص ۲۸۹.

۴- پیشین، صفایی، ص ۲۷۲.

برداشت". (۱)

احسان طبری در این مورد می‌نویسد:

تمایل رضا شاه به تضعیف روحانیت شیعه، تنها از تمایلات خودش برای از بین بردن رقیب منشاء نمی‌گیرد، استعمارطلبان انگلیس نیز از دوران حوادث تنباکو و فتوای میرزاحسن شیرازی به عنوان مجتهد اعلم، در نکشیدن قلیان و عدم معامله دخانیات این نیرو را شناخته بودند. برخی‌ها حدس می‌زدند میرزای شیرازی باشیخ فضل‌الله نوری رابطه داشته و اعدام‌شیخ فضل‌الله اقدامی بود به منظور انتقام ستانی استعمار از "فضولی" روحانیت و قبضه کردن امور (؟!) ... در میان روحانیون معروف ایران،شیخ فضل‌الله نوری با تمام حیثیت خود، با تمام جان خود به دفاع از اسلام و "مشروعه" در مقابل نقشه مشکوک "مشروطه" برخاست و در این راه سرنوشتی شهید شد.(۲)

امام خمینی (ره) در این مورد می‌گوید:

"در دوران مشروطه ـ که همه آقایان شنیده‌اند ـ یک عده که نمی‌خواستند در این کشور، اسلام قوه داشته باشد، و آنها به دنبال این بودند که این جا را به نحوی به طرف خودشان بکشند، آنها جوّسازی کردند به طوری که مثل مرحوم آقاشیخ فضل‌الله ـ که آن وقت، یک آدم شاخص در ایران بود و مورد قبول بود ـ همچه جوّسازی کردند که در میدان، علنی ایشان را به دار زدند و پایش هم کف زدند و این نقشه‌ای بود برای این که اسلام را منعزل کنند و کردند و از آن به بعد زیاد نتوانست مشروطه یک مشروطه‌ای باشد که علمای نجف می‌خواستند ..."(۳)

همچنین در جای دیگر امام خمینی (ره) می‌گوید:

مرحوم‌شیخ فضل‌الله ایستاد که مشروطه باید مشروعه باشد، قوانین باید اسلامی باشد، همان وقت که ایشان این را فرمودند و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارج‌ها که یک چنین قدرتی را در روحانیت می‌دیدند کاری کردند که در ایران که‌شیخ

۱- احمد، بشیری، کتاب آبی، گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، ج ۳ (چاپ دوم، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۷۰۰.

۲- احسان، طبری، مقاله تمدن و فرهنگ غرب و انقلاب اسلامی کیهان فرهنگی، شماره ۸ آبان ماه ۱۳۶۳ ش / ص ۲۳.

۳- پیشین، ابوالحسنی، ص ۷۸، نقل از جراید صبح کشور، ۶۷/۹/۲۷.

فضل‌الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه،شیخ فضل‌الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند.[1]

شیخ فضل‌اله را به بهانه دفاع از استبداد محاکمه کرده و به دار آویختند و تبلیغات سوء نیز تأثیر خود را در آن زمان و بعدها نیز گذاشته بود در این جا از شرح چگونگی محاکمه و اعدام صرف نظر می‌کنیم. فقط این نکته را یادآور می‌شویم که متن اتهام‌نامه پس از محاکمه، تهیه و تنظیم گردید و در میان مردم منتشر گشت.

۱- همان، ص ۷۷.

فصل پنجم

علل شکست انقلاب مشروطه

منشأ شکست انقلاب مشروطه

انقلاب مشروطه ایران همانند انقلابات دیگر که در جهان روی داده است در جهت تحدید قدرت مطلقه و استبدادی دستگاه حاکمه از یک طرف و احقاق حقوق توده‌های مردم از طرف دیگر بوده است اما این انقلاب در جامعه‌ای ایجاد می‌شد که اعتقادات مذهبی در فرهنگ عامه اساس و بنیاد مواضع و عملکرد آن و علماء به عنوان راهنمای توده مردم و رافع اختلافات محسوب می‌شدند.

علماء در دوران معاصر از زمان جنگهای ایران و روس به علت تظلم‌خواهی مردم مسلمانی که تحت سلطه روسها قرار گرفته بودند با صدور "رساله جهادیه" عملاً بطور گسترده وارد فعالیت سیاسی شده و در اعطاء امتیازات از جانب سلاطین قاجاریه (ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه) نیز علیه سلطه استعمار وارد مبارزه شدند و با بسیج توده‌های مردم، استبداد و استعمار را وادار به عقب‌نشینی نمودند و در انقلاب مشروطه علماء نقش محوری در مبارزه برای تحدید قدرت سلطنت مطلقه داشتند و آگاهان به تاریخ ایران نیز بر این نکته تأکید دارند چرا که اگر تأیید و حمایت آنان نبود انقلاب در نطفه خفه می‌شد اگرچه نمی‌توان نقش روشنفکران را هم از درون نظام سیاسی چون عباس میرزا، امیرکبیر و هم از برون چون فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم خان و ... نادیده گرفت.

پس از پیروزی در انقلاب مشروطه اختلافات بین رهبران انقلاب (علمایان) شکل می‌گیرد این اختلافات از زمان تشکیل مجلس اول بر سر مسائلی چون تدوین قانون اساسی، آزادی،

مساوات، برابری، اصل نظارت مجتهدین و ... بوده است و در نتیجه دو جناح مشرطه‌خواه و مشروطه‌طلب در مقابل هم صف می‌کشند که نتیجه آن اختیار تحصّن از جانب مشروعه‌طلبان به رهبری‌شیخ فضل‌الله در حضرت عبدالعظیم بود. که در پایان منجر به صدور رساله تحریم مشروطیت می‌انجامد و در نتیجه محمدعلی شاه توانست مجلس را به توپ بسته و آنرا تعطیل نماید اختلافات میان دو گروه که موارد آن قبلاً ذکر شد[۱] منشأ شکست بوده که خود ریشه در سیر حوادث و جریانهای انقلاب مشروطه داشت بنابراین باید به این نکته پرداخته شود که چرا این اختلافات حادث شد؟ در واقع از دیدگاه جامعه شناختی و سیاسی علت چه بود؟

در پاسخ می‌توان مسائل ذیل را در این مورد مطرح ساخت:

الف: نقش روشنفکران سکولار.

ب: دخالت دولت انگلیس و حمایت آن از مشروطه‌خواهان.

پ: فقدان رهبری نیرومند و متنفذ مردمی.

ت: بی‌تجربگی ملّت ایران یا عدم ذهنیت تاریخی مردم.

ث: اختلاف در برداشت از مشروطه و رابطه آن با دین.

ج: عدم ذهنیت و تجربه تاریخی در میان علماء.

چ: تفاوت محیطی و شرایط اقلیمی میان علماء نجف و تهران.

حال به بررسی موارد مذکور و تأثیر آن در جریان انقلاب مشروطه بطور خلاصه می‌پردازیم.

الف ـ نقش روشنفکران سکولار

قبل از آنکه به نقش روشنفکران بپردازیم باید تعریفی از سکولار بدست دهیم اصطلاح «سکولار» که از ریشه (Saecularis)، (Saeculum) به معنای «روزگار» یا «دنیا» می‌باشد در اندیشه غربی به جای «دنیوی» در مقابل «دینی» بکار می‌رود به عبارت دیگر در اندیشه و تفکر غربی چیزی را که مربوط به این «دنیا» و بی‌ارتباط با مسائل دینی و اخروی باشد «سکولار» می‌گویند پس از پایان قرون وسطی و قدرت‌یابی طبقه بورژوا و شکست کلیسا و طبقه فئودال، این طرز تفکر که «کلیسا» نباید در مسائل کشور دخالت کند گسترش یافت بنابراین مسائل

۱ـ ن.ک. به فصل سوم.

دنیوی از مسائل مذهبی مستقل و مجزا شد.

کلمه دیگر «لائیزم» یا «لائیک‌گری» است واژه «لائیک» که از ریشه یونانی (Laikos) و (Laos) گرفته می‌شود به معنای مردم است و «لائیزم» یک نوع نظام سیاسی کشورداری است که در آن روحانیون نقشی ندارند.

«سکولاریسم» یا «لائیس سیزم» معتقد است مذهب حق دخالت در امر حکومت را ندارد و روحانیون باید خود را از سیاست دور نگه دارند. رژیم سیاسی باید غیر مذهبی بوده، بر مبنای عقیده یا مذهب خاصی استوار نباشد و مذهب را در عبادات و عقیده شخصی فرد محدود سازد در این نوع طرز تفکر هیچ دینی نباید در جامعه از موقعیت خاصی برخوردار باشد و دولت پس از اینکه از دخالت اعتقادات مذهبی در امور دولتی جلوگیری به عمل آورد باید همه ادیان و مذاهب را به یک چشم نگاه کند و پیروان آنان را متساوی‌الحقوق بداند و تا جایی که در صدد بر نیایند عقاید مذهبی خود را در سیاست دخالت دهند آنرا محترم شمرد. بدین‌سان مفهوم مکتب «سکولاریسم» و یا «لائیک‌گری» این است که دین نباید در سیاست دخالت کند[1] اما این نظریه و مکتب در شرایط و مکانی ظهور کرد که استبداد شدید مذهبی «کلیسا» بر آن حاکم بود و طبقه سوداگر نوپا، برای کوتاه کردن دست کشیشها و کلیسا از مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جدایی دین از سیاست را مطرح کردند. در حالی که در اسلام «سیاست» بر پایه «دین» استوار است و تنها افرادی که به ایدئولوژی اسلامی معتقد باشند در رأس مشاغل حساس سیاسی قرار می‌گیرند. در صدر اسلام بین دین و مذهب و سیاست هیچگونه مرزبندی وجود نداشته است رهبر دینی نقش رهبری سیاسی را نیز بر عهده داشته است. وظایف اساسی دولت اسلامی، علاوه بر تأمین نظم و آرامش در جامعه، تأمین منافع مردم و تنظیم روابط اجتماعی، فراهم آوردن مقدمات تعالی روحی و سعادت معنوی و گسترش ایدئولوژی اسلامی نیز بوده، و قوانین حکومتی بر پایه فرامین مذهب قرار داشته است، حکومت پیامبر اسلام (ص) در مدینه و خلفای راشدین و حضرت علی (ع) به خوبی نمایانگر این واقعیت است که اسلام یک نظام جامع و شامل است که دارای نظامات ویژه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی می‌باشد.

در ایران قبل از انقلاب مشروطه و همزمان با آن از جانب گروهی از روشنفکران غربزده تلاش شده است تا «سکولاریسم» ترویج گردد افرادی همچون میرزا ملکم خان، میرزا یوسف

۱- علی محمد، نقوی، جامعه‌شناسی غرب‌گرایی، ج ۲ (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۱۰۹-۱۰۸.

خان مستشارالدوله، میرزا فتحعلی آخوندزاده و سید حسن تقی‌زاده و ... تلاش می‌کردند که اصول غربی و ایده‌های سکولاریستی را بر مبنای جدایی دین از سیاست تبلیغ و ترویج نمایند و در تدوین قانون اساسی اگرچه ماده «مذهب رسمی ایران اسلام است» را آورده‌اند[۱] اما روح «سکولاریسم» غربی بر آن حاکم است چنانکه در اصول هشتم و هفتاد و یک متمم قانون اساسی مشهود است.

طبق اصل هفتاد و یک قانون اساسی حق قضاوت علمای دین محدود گردیده است: «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول متجهدین جامع‌الشرایط است.»

اصل فوق بیان کننده این معنی است که دادگستری تنها مرجع رسمی کلیه دادخواستهاست و فقط قضاوت در «امور شرعی» مانند نکاح، طلاق و غیره به عهده روحانیون است و واژه «رسمی» انکار رسمیت شریعت و قضاوت روحانیون می‌باشد یا در اصل ۸ متمم قانون اساسی «اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود.» مفهوم آن اینست که تمام ایرانیان اعم از مسلمان، یهودی، مسیحی و ملحد، همه و همه دارای سهام و حقوق برابر هستند. این اصل بیانگر یکی از اصول و مبادی مکتب «سکولاریسم» است که برای احراز مسئولیتهای سیاسی تعهد به دین، عقیده و ایدئولوژی خاصی لازم نیست در حالیکه در دین اسلام سرنوشت جامعه را می‌توان به کسانی سپرد که نسبت به اسلام تعهد داشته و پایبند به احکام و قوانین آن باشند. اگرچه پیروان ادیان و انسانهای دیگر، از جهت انسان بودن دارای حقوق و وظایفی نسبت به دولت دارا هستند.

ب ـ دخالت دولت انگلیس و حمایت آن از مشروطه‌خواهان

صرف نظر از روشنفکرانی که غرب خصوصاً انگلیس را به عنوان الگوی خود پنداشته و تلاش می‌کردند نظام سیاسی و اجتماعی آن کشور را در تدوین قانون اساسی بپذیرند، دولت انگلیس از زمان تحصن تعدادی از روشنفکران و مردم در سفارت آن کشور که حدود بیست هزار نفر بودند و بعدها در ایجاد و حمایت انجمنهای مخفی در تبریز و تهران و ... نقش داشته است و حتی در ایام تدوین قانون اساسی نیز در مجلس گزارشگر داشته تا دقیقاً مطالب و

۱- اصل اول متمم قانون اساسی مشروطه می‌باشد.

مسائل مطروح در مجلس را پی‌گیری کند و زمانی که‌شیخ فضل‌الله توسط کریم دواتگر ترور می‌شود نماینده سفارت آن کشور در جلسه محاکمه متهم شرکت می‌کند و حضور او مورد اعتراض قرار می‌گیرد[۱] و پس از به توپ بستن مجلس نیز از محمدعلی شاه می‌خواهند که مشروطه را بازگرداند و انتخابات مجلس را برگزار نماید و بعدها توصیه می‌کنند که‌شیخ فضل‌الله را از تهران خارج نمایند[۲] چرا که نفوذ مردمی داشته و این امر برای منافع آنها خطرناک می‌باشد.

پس از اعدام شیخ نیز سر جورج بارکلی سفیر وقت انگلیس می‌نویسد:

«شیخ فضل‌اله، برای مملکت خود خطر بزرگی بود، خوب شد که ایران او را از میان برداشت.»[۳]

موارد مذکور که به طور اجمال مطرح شد دقیقاً بیانگر دخالت دولت و استعمار انگلیس در جریان مشروطه‌خواهی بوده و در جریان فتح تهران و ایجاد اختلاف و اعدام‌شیخ فضل‌الله نقش داشته است.

پ ـ فقدان رهبری نیرومند و متنفذ مردمی

رهبری واحد و متنفذ برای شکل‌دهی و گسترش یک اندیشه انقلابی و مبارزه جهت رسیدن به قدرت سیاسی یا تحدید قدرت مطلقه امری ضروری است. در انقلاب مشروطه یک رهبری واحد قدرتمند و صاحب نفوذ که بتواند در هدایت و راهبری مردم نقش ایفاء کند وجود نداشت چنانکه در انقلاب اسلامی رهبری امام خمینی (ره) از سال ۱۳۴۲ تا زمان پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و بعداز پیروزی انقلاب اسلامی توانسته اولاً از بروز هرگونه اختلاف و شقاق در صف انقلابیون ممانعت به عمل آورد و ثانیاً همه توطئه‌های داخلی و خارجی را با رهبری خردمندانه و حمایت توده‌های مردم خنثی سازد. در جریان انقلاب مشروطه چنین رهبری وجود نداشت. این نکته نیز حائز اهمیت است که بدانیم در انقلاب مشروطه اساساً رهبران مذهبی هدفشان بدست گرفتن قدرت سیاسی و حاکم کردن شریعت بر دستگاه سیاسی و حکومتی و

۱- اعتراض سید محمد تقی هراتی منشی مجلس شورای ملی به حضور نماینده انگلیس در جلسه محاکمه کریم دواتگر ن.ک. ص ۱۳۷.

۲- پیشین، معاصر، ص ۱۰۴۶.

۳- همان، ص ۱۰۵۷.

روابط اجتماعی نبوده است و هدف آنها تنها تحدید کردن قدرت مطلقه سلطنت بوده تا از ظلم و تعدّی حکومت‌گران، مردم را تا حدودی رهایی بخشند و از طریق نظارت و امر به معروف و نهی از منکر می‌خواستند اهداف خود را جامه عمل بپوشانند.

ت ـ بی‌تجربگی ملّت ایران یا عدم ذهنیت تاریخی

ملّت ایران با سابقه دیرینه حاکمیت نظام استبدادی و عدم مبارزه وسیع و عمیق برای تحدید قدرت مطلقه مواجه بود چرا که سابقاً مبارزاتش محدود به یک موضوع و حادثه خاص بوده است همانند مبارزه و اعتراض نسبت به امتیازاتی که به بیگانگان داده می‌شد ولی عمدتاً بر مبنای نظریه‌اللهی سلطنت چه قبل از ورود به اسلام که بحث همطرازی دین و سیاست مطرح می‌شد که در آن دین یاران و حکومت‌گران با هم همکاری می‌کردند و چه بعداز ورود اسلام که مجدداً سلطنت رنگ و لعاب مذهبی بخود گرفت و در عمل استبداد حکمفرما بود از این نظر می‌بینیم که در جریان انقلاب مشروطه حد و مرز گروهها و قشرها و فعالیت آنها از چهارچوب آزادمنشی خارج شده و به هتاکی نیز کشانیده شد.

تا جایی که به مذهب این مردم نیز از جانب روزنامها و شبنامه‌ها حمله می‌شد و این در واقع اساس انحراف و اختلاف تلقی می‌شد. دکتر غلامرضا وطن دوست در این مود می‌گوید:

"اختلاف نظرها و اختلاف آراء و پرخاشگری‌هایی که در انقلاب مشروطیت بین گروههای مختلف رواج داشت ناشی از بی‌تجربگی ملّت ایران در این راه و رسم مردم سالاری بود ملّت ایران در طی دو هزار و پانصد سال تجربه تاریخی شاهنشاهی خود هرگز با بیان آزاد و حکومت مردم و احترام به حقوق حقه دیگر افراد جامعه مواجه نشده بود پس جای تعجب نبود، اگر در طول حوادث پرماجرای مشروطیت مشروطه‌طلبان رقبای خود را خائن به مجلس و انقلاب و مستبد می‌نامیدند و متقابلاً جناح دوم مشروطه‌طلبان را مرتد و منکر دین مبین اسلام می‌پنداشتند. بدون تردید تندرویها از جانب روشنفکران آغاز شد و مدینه فاضله آنها نظام سیاسی غرب بود و متأسفانه نتیجه‌اش آن شد که ملاحظه می‌کنیم، استبداد، استعمار و استثمار بر هر دو جناح چیره گشت"[۱] بنابراین اگر تندرویها و افراط کاری از جانب روشنفکران در حمله

۱- مجموعه سخنرانیهای کنگره بزرگداشت شهیدشیخ فضل‌الله نوری مازندران، مقاله تشتت افکار و اندیشه‌ها در تحلیل انقلاب مشروطیت، غلامرضا وطن دوست انتشارات اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران، بهار ۱۳۷۵، ص ۱۹۷.

به دین و مذهب و ... انجام نمی‌شد شاید چنین اختلافاتی اساساً مطرح نمی‌شد و اگر وجود می‌داشت راه مذاکره و مصالحه باز می‌بود. و بی‌تجربگی یا عدم ذهنیت تاریخی ملّت ایران نیز آنرا تشدید کرده بود.

ث ـ عدم ذهنیت و تجربه تاریخی در میان علماء

روحانیون و علماء دین اگرچه بعضی از افراد در برخی از موارد و دوره‌ها در سیاست و حکومت مداخله می‌کردند و نقش تعیین کننده داشتند چنانکه در دوره صفویه آل بویه، ... این مسئله به خوبی مشهود است در مبارزه با سلطه بیگانگان اعم از سلطه ارضی که به دنبال عهدنامه گلستان و ترکمانچای، روسها بر بخش مهمی از اراضی و شهرهای ایران مسلط شدند و یا سلطه سیاسی و اقتصادی که از زمان ناصرالدین شاه، به دلیل اعطای امتیازات حاصل شد شرکت فعال داشتند و مردم را در این مبارزات رهبری می‌کردند اما در ذهنیت تاریخی خود عملاً این مسئله را تجربه نکرده بودند که چگونه یک انقلاب مردمی ایجاد کنند تا بواسطه آن قدرت سلطنت را محدود کرده و به دنبال آن احکام شریعت را بر مبنای مشارکت مردمی پیاده نمایند و به دلیل فقدان چنین تجربه‌ای همراه عواملی چون دیدگاه‌ها و نگرشهای گوناگون گاه متعارض نتوانستند در انقلاب مشروطیت یک همفکری و همگرایی در میان خود ایجاد کرده و انقلاب را بر مبنای آمال و اهداف خویش به پیش برند اگر چه رهبران مذهبی در ایران، چه در عمل، در نظر (تئوری) به علت تفاوت بینش‌های عقیدتی و مبانی اجتهادی با دیگر فرق اسلامی از خود نشاط و تحرکی سیاسی و اجتماعی نشان داده بودند و در موج جدید احیاء بازسازی تفکر اسلامی سهم بسزایی داشتند و بیشترین نقش را در ایجاد نهضت بازگشت به خویشتن و مبارزه با غربزدگی داشتند و این به خاطر نیرومندی و استقلال روحانیت شیعه در ایران است.

علمای ایران در انقلاب مشروطیت در مرحله نفی با هم بودند و برای همین بود که دیو استبداد خیلی زود تسلیم آن شد ولی در مرحله اثبات این اتحاد شکسته شد و در نتیجه شکست دامنگیر انقلاب مشروطیت گشت. و علماء و مردم بیشترین خسارت و زیان را دیدند این نکته را نیز باید علاوه کنیم که روحانیون برای تشکیل حکومت اسلامی وارد صحنه مبارزه نشدند بلکه هدف آنها تشکیل عدالت‌خانه و رفع ظلم از مردم بوده که لازمه آنرا تحدید قدرت سلطنت مطلقه می‌دانستند.

ج ـ تفاوت در شرایط محیطی

انسان تحت تأثیر شرایط محیطی، سیاسی اجتماعی و اقتصادی قرار دارد و نمی‌تواند بریده از آن باشد اصول و مبانی اعتقادی انسان در جریان شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی است که عینیت می‌یابد. این سخن بدین معنی نیست که اصول و مبانی تغییر می‌پذیرد بلکه در مرحله عینیت و مصداق‌یابی دگرگونی می‌پذیرد مفهوم «اجتهاد» در بطن خود چنین معنایی را پذیرفته است قطعاً همچنان که فیلسوفان و متفکرین تحت تأثیر شرایط محیطی هستند و از آن اثر می‌پذیرند نگرش یک مجتهد و فقیه نیز از آن شرایط اثرپذیر خواهد بود مراجعی که در نجف بودند شرایط محیطی و اجتماعی آنجا با علمایانی که در ایران بودند تفاوت داشت بنابراین هیچگاه شرایط یکسان نبود این از یک طرف و مسئله بعدی نوع استنباط فقها از مسائل متفاوت می‌باشد بنابراین عدم یکسانی شرایط خود زمینه‌ساز اختلاف بوده و منجر به جبهه‌بندی دو جناح مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب در انقلاب مشروطه شده است. دکتر هرندی در این مورد می‌گوید:

«مبانی فقهی و مستنداتی که برای ابراز نظر فقها (مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب) بوده است با هم هیچ تفاوتی ندارد. هر دو (گروه) مجتهد اصولی صاحب مبنای واحد بوده‌اند»(۱) ولی اساس اختلاف را در شرایط محیطی دانسته و می‌گوید "مرحوم‌شیخ فضل‌الله نوری گرچه صاحب اجتهاد و محضر شرع بوده ولی مرجع تقلید به اصطلاح این زمان نبوده یا اگر بوده است در حد مراجع تقلید نجف نبوده است. چنین مرجعی، چنین شخصی آن هم تا پای خون و تا پای کشتنش ایستادگی کرده است و روی این مسئله برخورد کرده، بیشتر به این دلیل بوده است که موضوع را چیز دیگری می‌پنداشته است و لذا معتقد بوده است، آقایان (مراجع نجف) نظرشان را به صورت تئوری و کلی عنوان کردند و من با مسئله (بطور) خاص برخورد می‌کنم"(۲) در واقع مراجع نجف کلیات را تأیید می‌کردند بدون آنکه از واقعیات جامعه ایران و آنچه که در ایران می‌گذشت اطلاعاتی داشته باشند زمانی که ازشیخ فضل‌الله سؤال می‌شود چرا علمای نجف

۱- مجموعه سخنرانیهای کنگره بزرگداشت شهیدشیخ فضل‌الله نوری مازندران. مقاله تأثیر شرایط محیط بر فقهای موافق و مخالف مشروطه، محمد جعفری هرندی، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، مازندران، بهار ۱۳۷۵، ص ۶۰.

۲- همان، ص ۶۸.

با مشروطه موافقند و شما مخالف می‌گوید: "این آقایان از ایران دورند و حقیقت اوضاع را از نزدیک نمی‌بینند و نامه و تلگراف‌هایی که به ایشان می‌رسد از طرف مشروطه‌خواهان است و دیگر مکاتیب را به نظر آقایان نمی‌رسانند.[۱]

و ملا عبداله مازندرانی نیز آنرا تأیید کرده و می‌نویسد: آنان به تعیّنات خود و تحریک مستبدین شروع به مخالفت می‌کنند.[۲]

بنابراین اختلاف شرایط محیطی نیز نقش مهمی را در ایجاد تعارض میان علمای ساکن نجف و تهران داشته است.

چ ـ اختلاف در برداشت و نگرش از دین و رابطه آن با مشروطه

آنچه که می‌تواند در برانگیختن اختلافات میان افراد و گروههای انسانی در عرصه فعالیتهای سیاسی ـ اجتماعی نقش محوری و اصلی ایفاء کند قطعاً طرز تلقی و نگرشهای آنهاست این مسئله زمانی به خوبی آشکار می‌شود که در مورد واقعیتی یا حادثه‌ای باشد که می‌خواهد اساس و شالوده نظام سیاسی حاکم را در هم ریخته و یک نظام جدید ایجاد نماید.

در جریان انقلاب مشروطه مشاهده می‌شود که دو گروه از علماء در مقابل هم تحت عنوان مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب صف می‌کشند و در نهایت هر دو گروه شکست می‌خورند و استبداد و استعمار مجدداً بر این مرز و بوم حاکم می‌شود علت اصلی در کجا و چه مسئله‌ای بوده است؟ به نظر می‌رسد در نوع نگرش و طرز تلقی آنها از مفهوم مشروطه و رابطه آن با دین بوده است. گروهی از دین حداکثر انتظارات را داشتند و گروهی دیگر حداقل آنرا، در این مورد آقای حسین آبادیان می‌نویسد: "دین‌شناسی مشروعه‌خواهان، حداکثر انتظارات از دین را به دنبال می‌آورد. یعنی اینکه فهم آنها از خاتمیت حضرت رسول (ص) این گونه بود که ختم رسالت. کلیه مسائل مبتلا به بشر کلاً و جزئاً حل و فصل گردیده است. لیکن دین‌شناسی علمای مشروطه‌طلب بر این دیدگاه متکی بود که شریعت احکام کلی را مشخص کرده است و تدوین قوانین جزئی را بر عهده خود انسانها گذارده تا به مقتضای شرایط زمان آنها را مدون و منقح کنند با انتظار حداقل از دین بود که مشروطه‌طلبان بر قانونگذاری بشری در امور عرفی مهر

۱ـ محمدباقر، گوهرخای: گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران (تهران: نشر سپهر، ۱۳۵۵). ص ۴۱

۲ـ ن.ک. به فصل چهارم ص ۱۰۵.

تأیید می‌نهادند و با انتظار حداکثر از دین توسط مشروعه‌طلبان، بالطبع هرگونه قانون‌گذاری بشری مذموم شمرده می‌شد. به عبارت دیگر دو طرز تلقی از دین، دو توقع به وجود آورد که رویاروی یکدیگر ایستادگی کردند."[۱]

البته در آغاز امر شاید چنین نبود چون که هر دو گروه حامی انقلاب مشروطه بودند. چرا در آغاز تعارضی وجود نداشت؟ باید گفت: «در نهضت مشروطه، گویا حضرات روحانیون شرکت کننده، گمان می‌کردند که سلطنت را از غاصبان حق و مقام (امام زمان) پس خواهند گرفت یا دست کم حکومت که به شورا بدل شده، ایشان را نیز به نمایندگی (صاحب‌الامر) در آن حقی خواهد بود."[۲]

البته کسانی هستند که معتقدند علماء از اول می‌دانستند مشروطه مشروعه نمی‌شود ولی برای محدود کردن قدرت سلطنت و استبداد از آن حمایت کردند: در انقلاب مشروطیت معدودی که می‌دانستند مشروطه مشروعه نمی‌شود به ملاحظه (دفع افسد به فاسد) جانب مشروطه را گرفتند، اینها می‌گفتند میان دو بد باید کمتر بد را انتخاب کرد و در نظرشان مشروطه کمتر از استبداد آن زمان بد بود، می‌دانیم که جمعی دیگر که‌شیخ فضل‌الله نوری در رأس ایشان بود، مشروطه را افسد از حکومت و سلطنت آن زمان می‌دانستند. شیخ چنانکه در رسائل و مقالات خود نوشته است با مشروطه به معنی محدود کردن قدرت سلطنت و تأسیس عدالت‌خانه مخالف نبود و زمانی از در مخالفت با مشروطیت درآمد که در آراء و اقوال مروجان و مبلغان مشروطه‌خواهی آثار کفر و زندقه و نفاق دید و بیمناک شد که مبادا شعله‌ی آزادی‌خواهی که از اروپا آمده به جای اینکه در خانه ظلم و استبداد افتد، خرمن دین را بسوزاند"[۳] اختلاف در دیدگاه میان علماء مشروطه‌خواه و مشروعه‌طلب اصولی و بنیادین نبوده چرا که هر دو گروه طرفدار شریعت بودند ولی علمای مشروطه‌خواه این طور استدلال می‌کردند که ما سه نوع حکومت داریم:

۱ـ حکومت امام (ع) است که ایده‌آل است نمونه عالی است که الان در دسترس نیست.

۱- حسین، آبادیان. مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه (چاپ اول، تهران نشر ایران، ۱۳۷۴)، ص ۵۶.

۲- جلال، آل احمد. در خدمت و خیانت روشنفکران (چاپ سوم، تهران: انتشارات رواق، بیتا)، ص ۲۷۰.

۳- رسول، جعفریان. دخالت انگلیس در واقعه مشروطه، مقدمه استاد رضا داوری (چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۶۵)، ص ۱۲.

۲ـ حکومت استبدادی است که بد مطلق است دارای همه زشتیهاست.

۳ـ حکومت مشروطه است که کمی بهتر از بد است. بنابراین آنها اینطور به نظر می‌رسد که می‌خواستند با آوردن یک رژیم مشروطه اسلامی شده با استفاده از همان اصل دوم، با استفاده از مسئله علمای طراز اول و یک مجلس منتخب مردم که مورد علاقه و یک نوع بیعت محسوب می‌شد از نظر علمای مشروطه خود واقعاً مسئله اکثریت آراء و اقلیت آراء و تقنین قانون هیچ کدام مورد مخالفت علمای طرفدار مشروطه هرگز نبوده همه اینها هم فکر بودند با آقای شیخ فضل‌الله ... اما آنها می‌گفتند که با برقراری مشروطه ما می‌توانیم شکست سختی در جبهه استبداد قرار بدهیم و با در دست داشتن این قانون اساسی و این متمم و با در دست داشتن مسئله طراز اول و اختیارات علماء (البته مسایل دیگری هم همراه با این نکته است) بتوانیم اسلام را یعنی مشروطه‌ای را درست بکنیم که هم استبداد از یکسو شکست بخورد. حکومت استبداد قاجاری از بین برود و هم بتوانیم اسلام را از این طریق نگهداریم. (اما) ایشان (شیخ فضل‌اله) سخن از مشروعیت سلطنت می‌برد وی سلطنت را علی‌الاصول نامشروع نمی‌داند سلطنت پادشاهان را به این معنا که ایشان می‌گوید در زمان پیامبر اسلام و پیامبران پیشین، و نبوت و سلطنت گاهی مجتمع بود گاهی مفترق، گاهی با هم.[۱]

علمای طرفدار مشروطه بدون شک جهت تحدید سلطنت استبدادی و مطلقه و دفاع از شریعت و حقوق حقه مردم مسلمان ایران وارد مبارزه شده بودند اما از یک نکته اساسی نباید غافل بشویم و برای عدم غفلت باید مواضع علمای مشروطه‌خواه را پس از اعدام‌شیخ فضل‌الله نیز یادآور شویم در صورت تغییر در موضع آنها می‌توانیم بهتر قضاوت کنیم:

آقای سید محمد طباطبایی علت حمایت خود را از مشروطه چنین می‌گوید: **ما مشروطیت را که خودمان ندیده بودیم، ولی آنچه شنیده بودیم و آنهایی که ممالک مشروطه را دیده بودند به ما گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادانی مملکت است ما هم شوق و عشقی حاصل نموده، تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم.**[۲] مطلب فوق به خوبی بیانگر عدم آگاهی

۱- مجموعه سخنرانیهای کنگره بزرگداشت شهیدشیخ فضل‌الله نوری مازندران، مقاله اندیشه نظام مشروطه‌گری، عبدالهادی، حائری، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران بهار ۱۳۷۵، صص ۱۱۰-۱۰۹-۱۰۸.

۲- مجید، کفائی. مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی، صاحب کفایه (چاپ اول، تهران: کتابفروشی زوار، تیرماه ۱۳۵۹)، صص ۳-۲.

و شناخت برخی از روحانیون طرفدار مشروطه است که خود نیز بدان معترفند اما از طرفی دیگر برخی از روحانیون مشروطه‌خواه، آنرا در جهت دفاع از شریعت و اجرای احکام اسلام می‌دانستند و به همین جهت از آن حمایت به عمل می‌آوردند. چنانکه آخوند خراسانی از مراجع بزرگ نجف، پس از آگاهی از اوضاع تهران و نابکاریهای مجلس و مشروطه‌خواهان در نامه‌ای به شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی می‌نویسد:

"معنی مشروطیت عبارت از محدود و مشروط بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی، به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی مملکت می‌داند و آزادی را عبارت از عدم مقهوریت (ملّت) در تحت تحمکات خودسرانه سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروعه ملّت می‌باشد و بر این اساس که مذهب رسمی ایران، اسلام و طریقه حقه اثنی عشری است بنیاد مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و ملّت از قوانین، طبق مذهب و مبتنی بر اجراء احکام‌اللهی و جلوگیری از منکرات اسلامیه و انتشار عدالت و نابودی مبانی ستم و سدّ ارتکاب خودسرانه و صرف مالیات در مصالح مردم و ایجاد نظم و حفظ حدود مملکت می‌باشد. اهتمام در استقرار و استحکام مشروطیت به لزوم عدم مخالفت قوانین مجلس با احکام شرع و التزام نمایندگان به فصل دوم متمم قانون اساسی الزامی است در این صورت هیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که برخلاف قوانین و احکام مذهب جعفری، قانونی تدوین کند و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی ملعون دیگر به مراتب پست‌تر از اول بر پا نماید"[۱] توجه به نامه فوق به خوبی روشن می‌سازد که آخوند خراسانی هدفش نابودی مبانی ستم و اجراء احکام‌اللهی است و در صورت آگاهی درست از جریان مشروطه‌خواهی از آن حمایت نمی‌کرد چرا که پس از اعدام شیخ از آن ناراضی گشته بود آقای ناظم‌الاسلام در این مورد می‌نویسد: "اگرچه خراسانی مشروطه‌خواه بود ولی هرگز راضی به این هرج و مرج نبود و اگر مطلع بر مقاصد فرنگی، مآب و اشخاص مفسد و شرّطلب می‌شد. اصلاً مشروطیت را اجازه و اذن نمی‌داد"[۲] آیت‌اله ملاعبداله مازندرانی نیز که یکی از مراجع ثلاثه نجف و حامی مشروطه‌خواهان بوده در نامه‌ای که به یکی از بازرگانان

۱- میرزا محمدخان، ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ ایرانیان، ج ۱، به اهتمام علی اکبر سعیدی، سیرجانی، (تهران: انتشارات آگاه، تابستان ۱۳۵۷)، ص ۲۶۷، اول ذیحجه‌الحرام ۱۳۲۷ هجری.

۲- همان، ج ۴، ص ۲۳۸.

مشروطه‌خواه تبریزی می‌نویسد علت حمایت خود را از مشروطه دفاع از شریعت اسلام و نابودی استبدادی می‌داند و نارضایتی خود را از فعالیت انجمن‌های سری در انحراف مشروطه و فرجام کار چنین می‌نویسد:

"... **اول: اینکه** در قلع شجره خبیثه استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت یک دسته مواد فاسده مملکت هم به اغراض دیگر داخل و با ما مساعد بودند. ماها به غرض حفظ بیضه (اساس) اسلام و صیانت مذهب، سدّ ابواب تعدّی و فعال مایشاء و حاکم مایرید بودن ظالمین در نفوس و اعراض و اموال مسلمین و اجراء احکام مذهبیه و حفظ نوامیس دینیه و آنها به اغراض فاسده دیگر و ... بعضی مقدسین خالی‌الغرض از مشروطیت هم بواسطه دخول همین مواد فاسد در مشروطه‌خواهان و از روی عدم تمییز این دو از همدیگر به وادی مخالفت افتادند. علی کل حال، مادامی که اداره استبدادیه سابقه طرف بود این اختلاف مقصد بروزی نداشت. پس از انهدام آن اداره ملعونه تباین مقصد علنی شد. ماها ایستاده‌ایم که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی که ابدالدهر خلل‌ناپذیر است استوار داریم. آنها هم در مقام تحصیل مراودات خودشان به تمام قوا برآمدند. هرچه التماس کردیم که برای حفظ دنیای خودتان هم اگر واقعاً مشروطه‌خواه و وطن خواهید مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار و پایدار بماند به خرج نرفت و چون قشون همسایه را هم در مملکت اسباب کار خود دانسته، اسباب بقاء را فراهم و به کمال سرعت و فعالیت در مقام اجراء مقاصد خود برآمدند.

دوم: اینکه چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه ما دو نفر یعنی حضرت حجةالاسلام آقای آیت‌اله خراسانی دام ظله و حقیر منحصر دانستند. از انجمن سری طهران بعضی مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم. معهذا انجمن سری مذکور که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه لعنهم‌الله محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسلک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سرّی مذکور به شعبه‌ای که در نجف اشرف و غیره دارند. رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضّر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند و مجالس سریه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند. این گونه اشخاص طریق سلب نفوذ را به نشر اکاذیب دانسته چه کاغذ پرانی‌ها به اطراف

کردند و در جرائد درج کردند و ظاهراً این شعبه در همه جا مشغول است.

تمام آنچه را اشاره کرده بودید مثل قضیه میرزا ابوالقاسم طهرانی و غیره و مکاتبه قونسل و مسئله شیروانی و غیر ذلک همه از فروغ این اصل (...) و نشر این اکاذیب به دستورالعمل مرکز و برای این مقصد است و امثال جنابعالی هم که بی‌خبر نمی‌دانید زیر کاسه چه نیم کاسه‌ای است تلقی به قبول می‌فرمایید. یکی هم نیست که بپرسد که چگونه اعتماد به این نوگراها از اعتماد بر خود ما بیشتر شده، از یک طرف شکایت بلاد از صدمات و تعدیات و اشاعه منکرات و خرابی ادارات، شب و روزی بر ما نگذارده."[۱]

لازم به تذکر است که این نامه پس از اعدام شیخ و پیروزی مجاهدان و فاتحان تهران نوشته شده است در حالی که مازندرانی قبلاً از تفرد و تکروی شیخ در برابر مشروطه‌خواهی اظهار نارضایتی می‌کرد حال متوجه قضایا شده و این بار نارضایتی خود را از مشروطه‌خواهان اظهار می‌دارد سؤالی که مطرح می‌شود اینست اگر ملاعبدالله در ایران بود و از نزدیک وقایع و حوادث را مشاهده می‌کرد به جای حمایت از مشروطه‌خواهان از مشروعه‌طلبان حمایت نمی‌کرد؟ نامه مذکور می‌تواند آنرا تأیید بکند اما نه بطور قطعی.

آیت‌اله بهبهانی نیز پس از اعدام شیخ دیدگاهش تغییر می‌کند و اعدام شیخ را ننگ می‌داند او از سوی علماء نجف مأموریت یافته بود تا مقاصد دیانت را در رابطه با مقررات کشور و مصوبات مجلس زیر نظر بگیرد در راوند نزدیک قم که مردم به استقبال او آمدند و طباطبائی نیز در آن جمع بود با تغیر رو به او کرد و گفت: "تو زنده ماندی وشیخ فضل‌الله را در تهران به دار زدند و این ثلمه (شکاف) را به اسلام وارد ساختند چرا نرفتی بند دار را بگیری و به گردن خوداندازی این ننگ برای اسلام پیش نیاید و این لطمه و سکته به مشروطیت ایران وارد نشود."[۲] جمله فوق بیانگر انزجار بهبهانی از مشروطه‌خواهان بوده و این مسئله بلافاصله در جلسه مشروطه‌خواهان مطرح می‌شود و در آنجا تصمیم می‌گیرند: **اگر بهبهانی اعتراض نمود او را خواهیم کشت و دیگری را نصب خواهیم کرد.**[۳] و پس از آن چند ماهی نگذشت که در شب

۱- مهدی، انصاری.شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹)، (نقل از روزنامه جبل‌المتین، تاریخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸، شماره ۱۵)، صص ۲۷۱-۲۷۰.

۲- محمد، ترکمان. اعلامیه‌ها، مکتوبات و گزارشهای شیخ شهید فضل‌اله نوری، ج ۲، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۳)، ص ۳۵۶.

۳- پیشین، ناظم‌الاسلام کرمانی، ج ۱، ص ۱۹۰.

نهم رجب ۱۳۲۸ تقریباً یکسال پس از به دار آویختن شیخ، سید عبداله بهبهانی توسط چهار نفر که به اشاره حیدر عمو اوغلی و سران دمکرات و کمیته مجازات (دهشت) و تقی‌زاده فرستاده شده بودند به قتل رسید.(۱) با توجه به مباحث گذشته و اختلاف میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌طلبان و عوامل و زمینه‌هایی که آن اختلافات را ایجاد نمود باید گفت:

اولاً شیخ فضل‌الله یک مبارز، بوده و در ماجرای تنباکو، هوادار فتوای مرحوم میرزای شیرازی در جهت مبارزه با تسلط بیگانگان وارد عرصه مبارزات مردم ایران شد.

ثانیاً در آغاز حرکت مشروطه‌خواهی به عنوان یک مجتهد اعلم در تهران شرکت داشت یعنی در نفی "آنچه که بوده است" با دیگران هماهنگی داشته و همراه بوده است.

ثالثاً اختلافات در مرحله "آنچه باید باشد" آغاز شده یعنی از زمان تشکیل مجلس اول که در نتیجه به تحصّن حضرت عبدالعظیم منجر شده است. در نهایت این اختلافات به اوج خود رسیده بود یعنی تا زمان بمباران مجلس که راهی برای بازگشت و مصالحه و کوتاه آمدن طرفین باقی نمانده بود.

رابعاً این اختلافات فیمابین علماء ایجاد شده بود بدین معنی که گروهی از روحانیون به رهبری مراجع ثلاثه نجف (ملاعبداله مازندرانی، آخوندی خراسانی، میرزاحسین خلیلی تهرانی) به عنوان حامی مشروطه و گروهی دیگر به رهبری‌شیخ فضل‌الله نوری درتهران به عنوان طالبان مشروطه مشروعه و مخالفین مشروطه در مقابل هم صف‌آرایی کرده و جبهه‌گیری نمودند که نتیجه آن ایجاد شکاف و اختلاف در جامعه و شکست انقلاب بوده است اختلاف میان رهبران مذهبی چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟ **"در جایی که فیمابین علماء اختلاف ضدیّت باشد بدیهی است که فیمابین مسلمانان و جماعتی که از دین شریف اسلامی خارج هستند البته مهر و محبت پدید نمی‌شود بلکه روز به روز شدّت ضدیّت در تزاید است تا رفته‌رفته کار به جاهای بزرگ منجر خواهد شد تا خدا چه خواهد؟"(۲)**

خامساً فقدان رهبری واحد و نیرومند که بتواند همه آنها را به اطاعت خود در آورد نیز عامل این اختلاف و شقاق بوده است.

سادساً این علماء حامی مشروطه بنا به نوشته‌هایی که از آنها باقی مانده همانند

۱- ابراهیم، صفایی، رهبران مشروطه، دوره کامل یکجلدی (چاپ دوم، تهران: انتشارات جاویدان، خرداد ۱۳۶۲)، ص ۲۸.

۲- پیشین، ترکمان، ج ۲، ص ۲۸۵.

مشروعه‌طلبان هدفشان از مشروطه‌خواهی تحدید سلطنت استبداد و دفاع از شریعت بوده و دو گروه هیچ‌گونه اختلافی در این مورد نداشتند. پس علت اختلاف در چه چیزی بوده است؟ به نظر می‌رسد در نوع نگرش آنها نسبت به دین و تطبیق آن با واقعیات و مصادیق بوده است.(۱)

سابعاً اختلاف میان علماء حامی مشروطه و مشروعه‌طلبان ناشی از شرایط محیطی و برخورد با حوادث و وقایع بوده است که مراجع ثلاثه در نجف دور از حوادث ایران زندگی می‌کردندوشیخ فضل‌الله و همفکرانش در ایران و آنهم در تهران به عنوان مرکز حوادث مشروطه‌خواهی.

این که‌شیخ فضل‌الله تحت عنوان دفاع از شریعت با مشروطه در مرحله ایجابی مخالفت می‌کرد در نوشته‌ها و مواضع شیخ مشهود است و گروهی از محققین نیز آنرا تأیید کردند و می‌کنند و این مسئله به خاطر نفوذ روزافزون روشنفکران غرب‌زده در مجلس و انجمن‌های مخفی بود که از آغاز شروع به کار مجلس اول و در جریان تدوین قانون اساسی می‌توان ردّپای آنها را به خوبی دریافت اما سؤال اساسی اینست که: چراشیخ فضل‌الله در رساله تذکرةالغافل و ارشادالجاهل از سلطان محمدعلی شاه و اقدام او در بمباران مجلس تمجید می‌کند؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است قسمتی از آن رساله ذکر شود؟

شیخ در قسمتی از آن رساله چنین می‌نگارد:

"ای عزیز! بر فرض بگوییم مقصود اینها تقویت اسلام بود چرا اینقدر تضعیف سلطان اسلام پناه را می‌کردند و حال آنکه ابداً قوه مجریه از جندیه و حربیه نداشتند بلکه در این دو سال مخصوصاً جندیه را فانی کردند و چرا به همه نحو تعرضات احمقانه نسبت به سلطان مسلمین کردند؟ الحق چقدر حلم و بردباری و رعیت‌پروری فرمود. تمام این مراتب را دید صبر فرمود. به اشراف مملکت کردند آنچه کردند صبر فرمودند به علماء عصر توهینات نالایق نمودند صبر فرمود، و به علماء سلف جسارتها کردند صبر فرمود ولی بر همه واضح است که تعرض به امور دینی و اعتقادی و ترتیب مقدمات اضمحلال دولت اسلامی مطلبی است که صبر در آن روا نیست و خلاف مقتضای سلطنت اسلامی است. خصوص دیده شود که چند نفر مسلمان به لوث قتل گبری با سوء حال کشته شوند و این عمل را قانون‌اللهی بشمارند و چون لیس‌الباطل الاالجوله، و این حق ما را صاحبی است قادر و نگهبانی مقتدر، بحمدالله که شاهنشاه مسلمانان

۱- ن.ک. به صفحه ۱۲۸.

هم به حکم اسلام صبر را کنار گذاشتند و در کمال متانت: مطالبه معدود قلیلی از مفسدین معلوم‌الحال را فرمودند و از آن کفره و فسقه مضایقه کردند. باز مطالبه فرمودند محض قلع فرمودن ماده فساد و آن جماعت ضاله، مأمورینش را کشتند هرچه فریاد کردند که نزنید، نکشید ما مأمور به زدن نیستیم فایده نکرد، مأمورین را به نارنجک کشتند. بی‌گناهان را هدف گلوله کردند و سنگرهای قوی معین کردند و مناره‌های مدرسه را سنگر نمودند و آلات حرب زیادی در سنگرهایشان جمع کردند. چون حضرت شاهنشاه مطلع به تمام این وقایع بودند و فساد عمومی عاقبت این امر مشاهدشان بود بعداز آنکه خارج از قدر مترقب تأکید فرمودند که شاید بدون غضب و مقاتفله دست این ملاحده و مفسدین از این اساس کوتاه شود، نشد لذا به کمال ملاحظه و حفظ دماء مسلمین بحمدالله به تأیید ولی مسلمین آن کفرخانه[۱] را که ملاحده حذر و منشأ ضرار بر اسلام و مسلمین قرار داده بودند و او را پسر و جنه خود کرده از برای متمکن بودنشان از قتل مسلمین و انجام مقاصد فاسدشان خراب کردند و اهل آنرا متفرق نموده و مفسدین را دستگیر کرده و خانه‌نشین فرمودند. "بلی و من یعمل مثقال ذرة شراً یره"[۲]

چرا شیخ به دفاع این چنین از سلطان می‌پردازد در حالی که در آغاز برای تحدید سلطنت پادشاه با مشروطه‌خواهان همگام و همراز شده بود؟ به نظر می‌رسد که پس از مدتی دو گروه مشروعه‌طلبان و سلطان یک دشمن مشترک داشتند و مکانیسم دفاع و مبارزه آنها را به هم نزدیک کرده بود و از طرف دیگرشیخ فضل‌الله در این زمان شاه را تنها مدافع می‌دانست و می‌خواست از قدرتش در مقابل دشمنان شریعت (روشنفکران غربزده) بهره گیرد. در این مورد دکتر منصوره اتحادیه می‌گوید: "پس از بمباران مجلس که به تشویق روسها انجام گرفت شیخ بیشتر از سابق با دربار نزدیک شد ولی این نزدیکی به علت اعتقاد شیخ به استبداد نبود بلکه شاه را تنها مدافع شرع در مقابل دشمنان در آن برهه از زمان می‌دانست و در این دوره بود که به تدوین تذکرةالغافل و ارشادالجاهل پرداخت."[۳] بنابراین طبیعی بود که شاه و شیخ با هم نزدیک شوند چرا که روشنفکران غربزده تلاش می‌کردند با نفوذمذهب در جامعه مبارزه کنند و هدف آنها جدایی دین و سیاست بود و از طرف دیگر با محمدعلی شاه نیز مخالف بوده و تلاش

۱- منظور مجلس شورای ملی است.
۲- پیشین، آبادیان، صص ۱۵۷-۱۵۶.
۳- مجموعه سخنرانیهای کنگره بزرگداشت شهیدشیخ فضل‌الله نوری مازندران، مقاله مسئله قتل مرحوم‌شیخ فضل‌الله نوری، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران، دتکر منصوره اتحادیه، بهاره ۱۳۷۵، ص ۱۹.

می‌کردند او را از سلطنت خلع کنند و این مسئله نیز شاه را به شیخ نزدیک می‌ساخت.

پس از ماجرای اعدام شیخ و ترور بهبهانی و ... شکی نماند که هدف اصلی روشنفکران غربزده و مشروطه‌خواهان جدایی سیاست از دیانت و خلع روحانیت از صحنه سیاست بوده است در این مورد جلال آل احمد می‌نویسد:

"با خلع ید از روحانیت که حاصل اصلی مشروطه بود گویا امروز حق داریم که نظر شیخ شهید نوری را صائب بدانیم که به مخالفت با مشروطه برخاست، و مخاطرات آن را برای روحانیت گوشزد کرد. چرا که او می‌دید که مشروطیت به جای خلع ید از حکومت جبار زمان (سلطنت قاجار) از روحانیت خلع ید خواهد کرد ..."[۱] آری‌شیخ فضل‌الله برای مشروطه‌خواهان خطر بزرگی بوده است کسی که حاضر نمی‌شود به سفارت‌خانه‌های خارجی پناهنده شود و یا پرچم آنها را بر بام خانه خود برافرازد تا از خطر مرگ مصون بماند در این مورد سِرجورج بارکلی در گزارش خود می‌نویسد:

"شیخ فضل‌اله برای مملکت خودخطر بزرگی بود، خوب شد که ایران او را از میان برداشت."[۲] در پایان باید این نکته را متذکر شویم که‌شیخ فضل‌الله حقیقتاً شریعت‌طلب بوده و به جهت احساس وجود دشمن مشترک با سلطان هماهنگ و همراه شده است اما می‌بایست در مبارزه‌اش علیه جریان غرب‌گرایی با مراجع نجف از ابتدای کار هم فکری و هماهنگی لازم را می‌کرد که از این مسئله غفلت نمود و این بزرگترین اشتباه وی محسوب می‌شود چرا که اگر سفر به نجف کرده و دیدگاهها و مواضع خود را به خوبی مطرح می‌نمود قطعاً آنها را نیز با خود همراه می‌کرد به دلیل آنکه هدف آنها از مبارزه با استبداد و مشروطه‌خواهی نیز دفاع از شریعت و حفظ بیضه اسلام بود که نامه‌ها و بیانیه‌های آنان به خوبی بیانگر این مطلب است.

۱- پیشین، آل احمد، ص ۲۷۱.

۲- کتاب آبی، گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، به کوشش احمد بشیری، جلد سوم (چاپ دوم، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳)، ص ۷۰۰.

منابع

۱ ـ آبادیان، حسین. مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، چاپ اول، تهران: نشر ایران، ۱۳۷۴.

۲ ـ آرین‌پور، یحیی. از صبا تا نیما، جلد دوم، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی کتابهای حبیبی، با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۳۴.

۳ ـ آدمیت، فریدون. ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد اول، چاپ اول، تهران: نشر پیام، ۱۳۵۵.

۴ ـ آدمیت، فریدون. امیرکبیر و ایران، چاپ هفتم، تهران: انتشارات خوارزمی، اسفند ۱۳۶۲.

۵ ـ آل احمد، جلال. در خدمت و خیانت روشنفکران، متن کامل، چاپ سوم، تهران: انتشارات رواق، بیتا.

۶ ـ آل احمد، جلال. غربزدگی، چاپ دوم با تجدیدنظر، تهران: انتشارات رواق، ۱۳۵۶.

۷ ـ ابوالحسنی، علی. پایداری تا پای دار، دفتر اول، تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، ۱۳۶۸.

۸ ـ ادیب هروی خراسانی، محمد حسن. تاریخ پیدایش مشروطیت در ایران، چاپ دوم، مشهد: شرکت چاپخانه‌ای خراسان، بهمن ۱۳۶۱.

۹ ـ اعظام قدسی، حسن. خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، جلد اول، چاپ اول، تهران: چاپخانه حیدیر اردیبهشت ۱۳۴۲.

۱۰ ـ انصاری، مهدی.شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۱۱ ـ ایلچی، میرزا ابوالحسن خان. حیرت‌نامه سفرا، کتابخانه ملی شورای اسلامی.

۱۲ ـ افشار، ایرج. اوراق تازه‌یاب مشروطیت، تهران: نشر جاویدان، ۱۳۵۹.

۱۳ ـ الگار، حامد، نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، مترجم ابوالقاسم سری، تهران: بینا، بیتا.

۱۴ ـ بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران، جلد دوم و سوم، چاپ اول، تهران: انتشارات زوّار، ۱۳۴۷.

۱۵ ـ بزرگ امید، ابوالحسن. مظفرالدین شاه و مشروطیت، انتشارات ارمغان. سال ۱۳۴۲.

۱۶ ـ بشیری، احمد. کتاب آبی، گزارشهای محرمانه‌ی وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.

۱۷ ـ ترکمان، محمد. رسائل و اعلامیه‌ها و مکتوبات و ... روزنامه‌های‌شیخ فضل‌الله نوری، چاپ اول و دوم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳.

۱۸ ـ جابری اصفهانی، حسن. تاریخ اصفهان و ری، بینا، بیتا.

۱۹ ـ جعفریان، رسول. دخالت انگلیس در واقعه‌ی مشروطه، چاپ اول، اردیبهشت ۱۳۶۵.

۲۰ ـ حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق چاپ اول، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۶۰.

۲۱ ـ خراسانی، محمدهاشم. منتخب‌التواریخ، تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایرن، بیتا.

۲۲ ـ دانشور علوی، نوراله. تاریخ مشروطه‌ی ایران و جنبش وطن‌پرستان اصفهان و بختیاری، چاپ اول، تهران: نشر دانش، ۱۳۳۵.

۲۳ ـ دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی جلد دوم، تهران: چاپ چهر، ۱۳۲۸.

۲۴ ـ ذاکر حسین، عبدالرحیم. مطبوعات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، تیرماه ۱۳۷۰.

۲۵ ـ رائین، اسماعیل. حقوق بگیران انگلیس در ایران، چاپ دوم، تهران: نشر جاویدان، ۱۳۶۰.

۲۶ ـ رائین، اسماعیل. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، جلد اول و دوم، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تحقیق رائین، ۱۳۳۵.

۲۷ ـ رضوانی، محمداسماعیل. انقلاب مشروطیت ایران، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی کتابهای حبیبی، ۱۳۵۶.

۲۸ ـ رضوانی، هما. لوایح آقاشیخ فضل‌الله نوری، چاپ اول، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.

۲۹ ـ زیباکلام، صادق. ما چگونه ما شدیم، چاپ دوم، تهران: انتشارات روزنه، بهار ۱۳۷۵.

۳۰ ـ زیباکلام، صادق. مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران: انتشارات روزنه، زمستان ۱۳۷۵.

۳۱ ـ صفایی، ابراهیم. رهبران مشروطه. دوره کامل یک جلدی، چاپ دوم. تهران: انتشارات جاویدان، خرداد ۱۳۶۲.

۳۲ ـ طبری، احسان. جامعه ایران در دوران رضاشاه ـ یک تحلیل عمومی، کتاب دوم. تهران: انتشارات خلق، ۱۳۵۶.

۳۳ ـ علی بابایی، غلامرضا. فرهنگ علوم سیاسی، جلد اول، تهران: شرکت نشر و پخش ویس، ۱۳۶۹.

۳۴ ـ فتحی، نصرت‌الله. زندگینامه شهید نیکنام ثقةالاسلام تبریزی و بخشی از تاریخ مستند مشروطیت ایران، تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، اسفند ۱۳۵۳.

۳۵ ـ فخرائی، ابراهیم. گیلان در جنبش مشروطیت، چاپ سوم، تهران: با همکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۶.

۳۶ ـ فشاهی، محمدرضا. از گاتها تا مشروطیت، تهران: انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۴.

۳۷ ـ کاظمی، علی. خاطرات سیاسی و تاریخی مسترهمفر در کشورهای اسلامی، چاپ دوم، تهران: بینا، رجب ۱۴۰۰ هجری قمری.

۳۸ ـ کتیرایی، محمود. فراماسونری در ایران، بینا، بیتا.

۳۹ ـ کردستانی، مردوخ. تاریخ کرد و کردستان، جلد دوم. چاپخانه ارتش. بینا. بیتا.

۴۰ ـ کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران، چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر، فروردین ۱۳۴۰.

۴۱ ـ کفایی، عبدالحسین. مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی صاح کفایه ـ چاپ اول، تهران: کتابفروشی زوّار، تیر ۱۳۵۹.

۴۲ ـ گوهرخای، محمدباقر. گوشه‌ای از رویدادهای انقلاب مشروطیت ایران، چاپ اول، تهران: مرکز نشر سپهر، بیتا.

۴۳ ـ محمود، محمود. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، جلد پنجم، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۱.

۴۴ ـ محیط مافی، هاشم. مقدمات مشروطیت، جلد اول، به کوشش مجید تفرشی ـ جواد جان‌فدا ـ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

۴۵ ـ مجدالاسلام کرمانی، احمد. تاریخ انحطاط مجلس. چاپ دوم. اصفهان: نشر دانشگاه اصفهان. ۱۳۵۶.

۴۶ ـ مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد دوم. تهران: کتابفروشی زوار. ۱۳۶۰.

۴۷ ـ مستوفی تفرشی، میرزا نصرالله. تاریخ انقلاب ایران. جلد اول. نسخه خطی. کتابخانه ملی.

۴۸ ـ ملکزاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. جلدهای دوم. چهارم پنجم و ششم. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی. زمستان ۱۳۶۳.

۴۹ ـ معاصر، حسن. تاریخ استقرار در ایران، دوره کامل یکجلدی. تهران: انتشارات ابن سینا. بیتا.

۵۰ ـ مدنی، سید جمال‌الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران، چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی، سال ۱۳۶۱.

۵۱ ـ موسوی، سید محمدمهدی. خاطرات احتشام‌السلطنه. چاپ دوم. تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۷.

۵۲ ـ موسوی خمینی. روح‌الله. ولایت فقیه ـ حکومت اسلامی. چاپ چهارم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). ۱۳۷۵.

۵۳ ـ نائینی، محمدحسین. تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملة یا حکومت از نظر اسلام. چاپ سوم. تهران: نشر شرکت انتشار، ۱۳۵۸.

۵۴ ـ ناظم‌الاسلام کرمانی. میرزا محمدخان. تاریخ بیداری ایرانیان. جلدهای اول. دوم و سوم و چهارم. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: انتشارات آگاه، تابستان ۱۳۵۷.

۵۵ ـ نقوی، علی محمد. جامعه‌شناسی غربگرایی، جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۲۶.

۵۶ ـ نوری، شیخ فضل‌الله. تذکرةالغافل و ارشادالجاهل. تهران: بینا، ۱۳۲۶.

۵۷ ـ نورایی، فرشته. تحقیق در افکار میرزا ملکم خان. تهران: شرکت سهامی کتابهای حبیبی. ۱۳۵۲.

۵۸ ـ هدایت، مهدیقلی. گزارش ایران. جلد چهارم. تهران: مطبع تهران، ۱۳۰۷.

۵۹ ـ شیخ‌الاسلامی، جواد. افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار ... (اطلاعات

سیاسی ـ اقتصادی) شماره ۳۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۹.

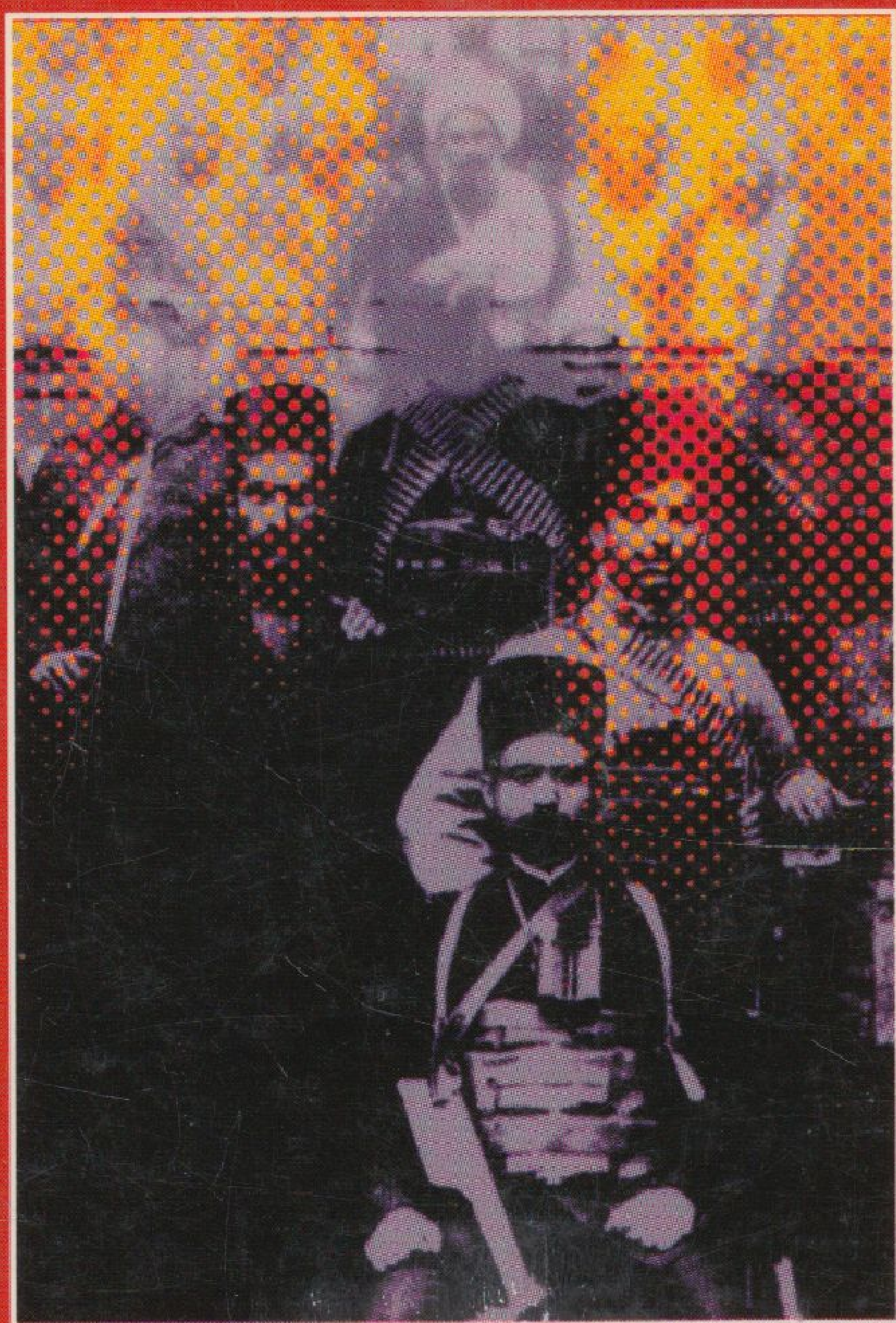
۶۰ ـ شمس‌الدین، تندرکیا، مجله شاهین نهیب انقلاب ادبی، تهران، ۱۳۳۴.

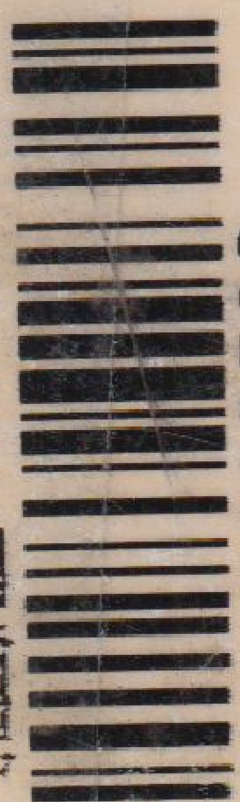
۶۱ ـ مرجعیت و روحانیت، تألیف جمعی از دانشمندان، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشار، بیتا.

۶۲ ـ مجموعه سخنرانیهای کنگره بزرگداشت شیخ فضل‌الله نوری مازندران، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی، بهار ۱۳۷۵.

۶۳ ـ روزنامه مجلس، انتشارات مجلس شورا، شماره ۱۵۳، سال ۱۳۲۵.

۶۴ ـ مذاکرات مجلس شورای ملی دوره اول تقنینیه، تهران: انتشارت مجلس شورای ملی، بیتا.





نشرگزینش

تهران / ۶۴۹۹۳۳۰ / ۶۴۹۹۳۲۹